



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارسلان علی محمد صابری

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

میزان الحجۃ

عربی - فارسی

مندی ری شهری

۱۱

نشر سوره سوره

ترجمه و تصحیح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میزان الحکمه

نویسنده:

محمدی ری شهری

ناشر چاپی:

دارالحديث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۹	میزان الحکمۃ جلد ۱۱
۱۹	مشخصات کتاب
۲۰	تکبر
۲۰	تکبر
۲۱	کبریا مخصوص خداست
۲۱	معنای کبر (۱)
۲۲	معنای کبر (۲)
۲۲	حقیقت کبر
۲۳	نکوهش راه رفتن با تبختر
۲۴	متکبر
۲۴	با چنین حالی تکبر نشاید
۲۴	علت تکبر
۲۵	درمان کبر
۲۶	زدودن کبر
۲۶	پیامد تکبر
۲۶	هر که تکبر ورزد خدا او را پست گرداند
۲۷	جایگاه متکبران
۲۷	کتاب و نوشته
۲۷	کتاب و نوشته
۲۸	نویسندگی و شخصیت نویسنده
۲۸	تشویق به نوشتن دانش
۲۸	ثواب تالیف و نوشتن

۲۸	کتابهایی که خدا نازل کرده است .
۲۹	آداب نوشتن .
۲۹	نامه نگاری .
۲۹	نامه نگاری .
۲۹	ترغیب به نوشتن پاسخ نامه .
۲۹	راز داری .
۲۹	لزوم پوشیده داشتن اسرار انقلاب اسلامی .
۳۰	نهی از فاش کردن اسرار انقلاب .
۳۰	ستودن بنده راز دار .
۳۱	دروغ .
۳۱	دروغ .
۳۱	دروغ پست ترین خویهاست .
۳۱	دروغ و ایمان .
۳۲	دروغ کلید هر بدی است .
۳۲	دستور به ترک دروغ جدی و شوخی .
۳۳	دروغ کوچک .
۳۳	علت دروغگویی .
۳۳	کذاب .
۳۴	نتیجه دروغ .
۳۵	زشت ترین دروغ .
۳۶	موارد جایز بودن دروغ .
۳۶	توریه .
۳۷	گوش دادن به دروغ .
۳۷	بر حذر داشتن از آرزوهای دروغین .

بزرگواری .	۳۷
بزرگواری .	۳۸
کرامت .	۳۸
بزرگواری .	۳۸
شمه ای از اخلاق بزرگواران .	۳۹
خصلتهایی که از بزرگواران به دور است .	۴۰
بر حذر داشتن از خشم ارباب کرم .	۴۰
تشویق به گرامیداشت ارباب کرم .	۴۰
گرامیداشتن .	۴۰
رد عزت و احترام .	۴۱
کسی که احترام او را ادب نکند .	۴۱
گرامیترین مردمان .	۴۱
احترام به مردم احترام به خود است .	۴۲
کسب .	۴۲
پاکیزه ترین شغل .	۴۲
مشاغل .	۴۲
راههای هزینه کردن و انفاق اموال و درآمدها .	۴۵
آبزیانی که خوردنشان حلال است .	۴۶
انواع نوشیدنیهای مجاز .	۴۶
پوشیدنیهای مجاز .	۴۶
ازدواجهای روا .	۴۶
اشاره .	۴۶
تشویق به کسب درآمد از دسترنج .	۴۶
مشاغل نکوهیده .	۴۷

۴۸	کسب و کار (متفرقه).
۴۸	تنبلی.
۴۸	سستی.
۴۹	پرهیز از تنبلی و بی حوصلگی.
۴۹	پرهیز از سستی و کوتاهی در کار.
۴۹	نشانه تنبل.
۴۹	کمک خواهی از خدا برای دور کردن.
۴۹	تنبلی از خود.
۵۰	کفر.
۵۰	کفر دیرینه تر از شرک است.
۵۰	آنچه موجب کفر می شود.
۵۱	کافر.
۵۱	کمترین درجه کفر.
۵۲	ستونها و ارکان کفر.
۵۲	گونه های کفر در کتاب خدا.
۵۳	کفاره.
۵۳	کفارات.
۵۴	گناهی که هیچ کفاره ای ندارد!
۵۴	جبران.
۵۴	جبران خوبی با خوبی.
۵۵	تلافی کردن بدی با بدی.
۵۵	تلافی ناشایست.
۵۵	نکوهش انتقامگیری.
۵۶	پاداش خوبی را با بدی دادن.

۵۶	پاداش دادن بدی با خوبی .
۵۶	از هر دست بدهی با همان دست می گیری .
۵۶	تکلیف .
۵۶	تکلیف .
۵۸	خداوند هر کسی را به اندازه توانش تکلیف می دهد.
۵۸	تکلف .
۵۸	تکلف .
۵۹	نشانه های شخص متکلف .
۶۰	سخن .
۶۰	سخن .
۶۰	تاثیر عظیم سخن .
۶۰	پرهیز از گفتار زشت .
۶۱	ترغیب به ترک بیهوده گویی .
۶۱	نکوهش زیاده گویی .
۶۱	نهی از یاوه گویی .
۶۱	نهی از پرگویی .
۶۲	پرگویی دل را می میراند.
۶۲	ستایش کم گویی .
۶۲	گوینده و بند سخن .
۶۳	گفتار جزیی از کردار است .
۶۳	نکوهش آشکار کردن هر دانسته ای .
۶۳	سخن چون داروست .
۶۳	برتری سخن بر سکوت .
۶۴	برتری سکوت بر سخن .

خاموشی ممدوح .	۶۴
خاموشی برتر از سخن .	۶۴
خاموشی اولیای خدا.	۶۴
بهترین سخن .	۶۴
سخن جامع (کم لفظ و پرمعنا).	۶۵
ارزش و برتری خوش سخنی .	۶۵
سخن (متفرقه) .	۶۶
کمال .	۶۶
کمال .	۶۶
نقش آگاهی از نقص در رسیدن به کمال .	۶۶
زنان کامل .	۶۶
عوامل رسیدن به کمال .	۶۶
ویژگی انسان کامل .	۶۷
زیرکی .	۶۷
زیرک .	۶۷
هوشمندی .	۶۷
ویژگیهای زیرکان .	۶۸
زیرکترین مردمان .	۶۸
زیرکترین زیرکان .	۶۸
در زیرکی انسان همین بس .	۶۸
فرومایگی .	۶۸
فرومایگی .	۶۹
ویژگی های فرومایه .	۶۹
فرومایه ترین مردم .	۶۹

۶۹	 فرومایگان .
۶۹	 پوشاک .
۶۹	 پوشاک .
۷۰	 میانه روی در پوشاک .
۷۱	 بهترین لباس هر زمانی لباس مردم آن زمان است .
۷۱	 جامه زینت و جامه عبادت .
۷۲	 عمامه .
۷۲	 لباسهای ممنوعه .
۷۳	 لجاجت .
۷۳	 لجاجت .
۷۳	 ریش .
۷۳	 ریش .
۷۳	 زبان .
۷۳	 زبان .
۷۴	 آدمی مخفی است در زیر زبان .
۷۴	 خصلتهایی که به وسیله زبان آشکار می شوند.
۷۴	 زیبایی مرد در شیوایی زبان اوست .
۷۴	 زبان ، کلید خوبی و بدی است .
۷۴	 نقش زبان در درستی ایمان .
۷۵	 زبان خردمند در پس دل اوست .
۷۵	 حق زبان .
۷۵	 سلامت انسان در نگهداری زبان است .
۷۵	 لغزش زبان .
۷۶	 گزش زبان .

۷۶	خطر زبان .
۷۶	پرهیز از لغزشگاه های زبان .
۷۶	زندانی کردن زبان .
۷۶	آفت های زبان .
۷۷	عذاب زبان .
۷۷	چند حدیث نادر .
۷۷	لعنت .
۷۷	لعنت شدگان .
۷۹	لعنت شدگان در دنیا و آخرت .
۷۹	گفتار و کردار بیهوده .
۷۹	گفتار و کردار بیهوده .
۸۰	اشیای پیدا شده .
۸۰	اشیای پیدا شده .
۸۱	دیدار خدای سبحان و متعال .
۸۱	شوق دیدار .
۸۱	عوامل شوق آفرین .
۸۲	آن که دوستدار دیدار خداست .
۸۳	دیدار در قرآن .
۸۳	سرگرمی و غفلت .
۸۳	سرگرمی و غفلت .
۸۴	پیامدهای سرگرمی کردن .
۸۴	شیفته سرگرمی .
۸۵	ایمان و سرگرمی .
۸۵	سرگرمی مؤمن .

۸۵	کبوتر بازی .
۸۵	لواط.
۸۵	لواط.
۸۶	علت تحریم لواط.
۸۶	لواط کننده .
۸۶	لواط دهنده .
۸۷	سرزنش .
۸۷	سرزنش خود.
۸۷	بسا سرزنش شده ای که گناهی نکرده است .
۸۷	سرزنش و آداب آن .
۸۷	زیاده روی در سرزنش کردن .
۸۷	مثل ها.
۸۷	مثل ها و نمونه ها.
۸۸	حکم همانندها.
۸۸	مثل حق و باطل .
۸۸	مثل راه خدا.
۸۹	مثل پیامبر(ص) و امت و رسالت او.
۹۰	مثل پیامبر(ص) و قیامت .
۹۰	مثل قرآن .
۹۰	مثل امت پیامبر(ص).
۹۱	مثل اهل بیت پیامبر(ص).
۹۲	نمونه برین .
۹۲	مثل سخن پاک .
۹۳	مثل سخن ناپاک .

- مثل مؤمن ۹۴
- مثل کافر. ۹۴
- مثل مشرک ۹۸
- مثل منافق ۹۹
- مثل کسانی که کافر شده اند. ۱۰۴
- مثل کسانی که ایمان آورده اند. ۱۰۴
- مثل مؤمن و برادرش ۱۰۵
- مثل کسی که حدود خدا را به پا می دارد و کسی که در اجرای آن ها کوتاه می آید. ۱۰۵
- مثل قاری قرآن ۱۰۵
- مثل حافظ قرآن ۱۰۶
- مثل مجاهد. ۱۰۶
- مثل کسی که می جنگد و مزد می گیرد. ۱۰۶
- مثل نمازهای پنجگانه ۱۰۶
- مثل همنشین ۱۰۶
- مثل کسی که در راه خدا انفاق می کند. ۱۰۷
- مثل کسی که برای خودنمایی صدقه می دهد. ۱۰۷
- مثل کسی که از مال حرام صدقه می دهد. ۱۰۷
- مثل نیکی بعد از بدی ۱۰۷
- مثل عالمان ۱۰۸
- مثل علم بی عمل ۱۰۸
- مثل عالم بی عمل ۱۰۸
- مثل عالمی که علم خود را تعلیم نمی دهد. ۱۰۹
- مثل عابد نادان ۱۰۹
- مثل کسی که در خرد سالی علم می آموزد. ۱۰۹

- ۱۰۹ مثل کسی که جز بد نمی گوید.
- ۱۰۹ مثل محتاج شدن به نوکیسه .
- ۱۰۹ مثل کسی که آن چه را بخشیده است پس بگیرد.
- ۱۰۹ مثل آرزو و مرگ .
- ۱۱۰ مثل نفس .
- ۱۱۰ مثل دنیا.
- ۱۱۱ مثل آزمند دنیا.
- ۱۱۱ مثل بر باد رفتن کارهای نیک .
- ۱۱۱ مثل کسی که به یاد خداست .
- ۱۱۲ مجسمه و نقاشی .
- ۱۱۲ مجسمه و نقاشی .
- ۱۱۲ امتحان .
- ۱۱۳ امتحان .
- ۱۱۷ ستایش .
- ۱۱۷ سزاوار ستایش .
- ۱۱۷ نکوهش ستایش .
- ۱۱۸ فرجام ستایش .
- ۱۱۸ نباید فریب مدح را خورد.
- ۱۱۸ اختصار در ستایش .
- ۱۱۹ در پاسخ مدیحه گوی .
- ۱۱۹ ستایش نابجا از کسی .
- ۱۲۰ نکوهش شاد شدن از ستایش .
- ۱۲۱ پرهیز از ستودن بدکار.
- ۱۲۱ نهی از خودستایی .

- ۱۲۱ جاهایی که خودستایی رواست .
- ۱۲۲ زن .
- ۱۲۲ برابری مرد و زن در قرآن .
- ۱۲۲ نماینده زنان نزد پیامبر(ص) .
- ۱۲۴ قیمومت مردان بر زنان .
- ۱۲۶ بهترین خصلت های زنان .
- ۱۲۶ نهی از سپردن زمام حکومت به دست زنان .
- ۱۲۷ ستایش زن دوستی .
- ۱۲۷ نکوهش زن دوستی .
- ۱۲۷ دلباختگی به زنان .
- ۱۲۷ زن (متفرقه) .
- ۱۲۸ مردانگی .
- ۱۲۸ مردانگی .
- ۱۲۸ تفسیر مردانگی (۱) .
- ۱۲۸ تفسیر مردانگی (۲) .
- ۱۲۹ آن چه از مردانگی به شمار است .
- ۱۳۰ اساس مردانگی .
- ۱۳۰ آغاز و انجام مردانگی .
- ۱۳۰ کمال مردانگی .
- ۱۳۰ بهترین و برترین مردانگی .
- ۱۳۰ کسی که مردانگی ندارد .
- ۱۳۱ گذشت کردن از لغزش های ارباب مروت .
- ۱۳۱ بیماری .
- ۱۳۱ بیماری .

- بیماری اجر ندارد. ۱۳۱
- پنهان داشتن بیماری . ۱۳۲
- کسی که بیمار شود و شکوه نکند. ۱۳۳
- کسی که بیماری خود را از پزشکان پوشیده بدارد. ۱۳۳
- سلامت را درد کافی است . ۱۳۳
- گونه های بیماری . ۱۳۳
- عیادت از بیمار. ۱۳۴
- آداب عیادت . ۱۳۴
- حکمت عیادت . ۱۳۴
- بیمار نمایی . ۱۳۴
- بیماری (متفرقه) . ۱۳۵
- مجادله . ۱۳۵
- نکوهش مجادله و آثار آن . ۱۳۵
- مجادله نکنید هر چند حق با شما باشد. ۱۳۵
- کسی که مجادله با او شایسته نیست . ۱۳۶
- پیامدهای مجادله زیاد. ۱۳۶
- شوخی . ۱۳۶
- ستایش شوخی . ۱۳۶
- نکوهش شوخی . ۱۳۷
- شوخی و مسخرگی . ۱۳۷
- شوخی زیاد. ۱۳۸
- مسخ . ۱۳۸
- مسخ . ۱۳۸
- قطع نسل مسخ شدگان . ۱۴۲

- ۱۴۳ راه رفتن .
- ۱۴۳ آداب راه رفتن .
- ۱۴۳ نهی از راه رفتن با ناز و تبختر.
- ۱۴۴ نیرنگ .
- ۱۴۴ نیرنگ .
- ۱۴۴ نیرنگ و خدعه در آتشند.
- ۱۴۶ مکر خدا.
- ۱۴۶ پاورقی ها
- ۱۴۷ سخنی درباره فرشتگان .:
- ۱۴۸ گفتاری درباره این که فرشتگان واسطه تدبیر جهان هستی می باشند.
- ۱۵۰ فرشتگان نگهبان .
- ۱۵۰ ویژگی های فرشتگان .
- ۱۵۰ خانه هایی که فرشتگان وارد آن ها نمی شوند.
- ۱۵۱ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

میزان الحکمة جلد ۱۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۲۵ -

عنوان قراردادی : میزان الحکمة . فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور : میزان الحکمة (با ترجمه فارسی) / محمدی ری شهری ؛ ترجمه حمیدرضا شیخی ؛ مقابله و تصحیح علی حچیمی ... [و دیگران] ؛ ویراستار فارسی سعیدرضا علی عسکری، محمد باقری زاده اشعری، قاسم شیرجعفری ؛ ویراستار عربی کمال کاتب ... [و دیگران].

وضعیت ویراست : ویراست ۲.

مشخصات نشر : قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحديث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۸۶-

مشخصات ظاهری : ج.

فروست : پژوهشکده علوم و معارف حدیث؛ ۵.

شابک : دوره ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۰۰-۷ ؛ دوره، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۵۰-۹ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱ ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۰۱-۲۰۰-۴ ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۵۱-۶ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۲ □ چاپ هفتم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۰۲-۱ ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۲، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۵۲-۳ ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۳، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۵۳-۰ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۴ ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۰۴-۵ ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۴، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۵۴-۷ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال (ج. ۵، چاپ هفتم) ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۵، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۵۵-۴ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال (ج. ۶ □ چاپ هفتم) ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۶، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۵۶-۱ ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۷، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۵۷-۸ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۸، چاپ هفتم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۵۹-۲ ؛ ۴۹۳-۲۰۸-۳ ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۸، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۵۸-۵ ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۹، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۵۹-۲ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰، چاپ هفتم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۱۰-۶ ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۶۰-۸ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰، چاپ دوازدهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۶۰-۸ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱، چاپ هفتم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۰۰-۷ ؛ ۷۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱، چاپ هفتم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۱۱-۳ ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۶۱-۵ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲، چاپ هفتم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۱۲-۰ ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۶۲-۲ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال (ج. ۱۳، چاپ هفتم) ؛ ۷۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۳، چاپ هشتم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۰۰-۷ ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۳، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۶۳-۹ ؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴، چاپ هفتم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۱۴-۴ ؛ ۷۰۰۰۰۰ ریال (ج. ۱۴ □ چاپ هشتم) ؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۶۴-۶ :

یادداشت : فارسی - عربی.

یادداشت : چاپ هفتم.

یادداشت : ج. ۱ - ۸، ۹ و ۱۰-۱۴ (چاپ نهم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۲ □ ۴، ۵، ۶، ۸ □ ۱۰-۱۴ (چاپ هفتم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۸ و ۱۰ (چاپ دوازدهم: ۱۳۹۰).

یادداشت : ج. ۱۱، ۱۳ □ ۱۴ (چاپ هشتم: ۱۳۸۶).

یادداشت : کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

مندرجات : ج. ۱. آ - ب. ج. ۲. ب - ح. ج. ۳. ح - خ. ج. ۴. د - ر. ج. ۵. ز - ش. ج. ۶. ش - ظ. ج. ۷. ع. ج. ۸. ع - غ. ج. ۱۱. م - ن. ج. ۱۲. ن - ه. ج. ۱۳. ه - ی. ج. ۱۴. فهرست‌ها
موضوع : احادیث

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : احادیث اهل سنت -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : شیخی، حمیدرضا، ۱۳۳۷ -، مترجم

شناسه افزوده : علی‌عسکری، سعیدرضا، ۱۳۴۴ -، ویراستار

شناسه افزوده : کاتب، کمال، ویراستار

شناسه افزوده : موسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۱۱۶/۵ م۳م ۹۰۴۱ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱

شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۰۱۷۱۴

تکبر.

تکبر.

قرآن . ((پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند مگر ابلیس که تکبر نمود و از کافران شد)). ((فرمود: از آن (مقام) فرو شو، تو را نرسد که در آن (جایگاه) تکبر نمایی پس بیرون شو، که تو از خوارشدگانی)). - امام علی (ع): زنهار از تکبر که آن بزرگترین گناه و نکوهیده ترین عیبهاست و زیور ابلیس است . - پیامبر خدا(ص): از تکبر دوری کنید، زیرا ابلیس را تکبر واداشت ، که به آدم سجده نکند. - امام علی (ع): از کاری که خدا با ابلیس کرد پند گیرید آن گاه که ، به خاطر لحظه ای تکبر، کار طولانی و کوشش طاقت فرسای (عبادی) او را بر باد داد! پس ، بعد از ابلیس (با آن همه مقامی که داشت) کیست که با معصیتی چون معصیت او از خشم و کيفر خدا ایمن باشد؟ . - پس ، آتشیهای عصبيت و کینه های جاهلیت را که در دلهای خود دارید، خاموش کنید، زیرا که این نخوت و غرور در وجود شخص مسلمان از تلقینات و نخوتها و فسادها و وسوسه های شیطان است کلاه فروتنی بر سر کنید و گردنفرازی را زیر پایتان فکنید و گردنبنند تکبر را از گردن خویش ، باز کنید و فروتنی و افتادگی را پاسگاه مرزی میان خود و دشمنان شیطان قرار دهید. - از کيفر و خشم و عذابهای سخت خدا که به امتهای گردنکش پیش از شمارسیده ، عبرت گیرید و از عوامل تکبر را به خدا پناه برید، همان گونه که از بلاها و پیشامدهای سخت روزگار به او پناه می برید. - زنهار، زنهار! از عاقبت وخیم زورگویی و ستم در این دنیا و آن جهان و از فرجام ناگوار تکبر، زیرا که این خصلتها دام بزرگ و نیرنگ عظیم شیطان است ، که چونان زهرهای کشنده در دلهای مردان فرومی روند هرگز چیزی مانع نفوذ آنها نمی شود و هیچ کس از آنها در امان نیست ، نه عالم به خاطر علمش و نه تهیدست به سبب جامه فرسوده اش . - پیامبر خدا(ص): از تکبر بپرهیزید، زیرا گاهی با پوشیدن ردایی هم ، به انسان کبر دست می دهد. - امام صادق (ع): تکبر گاهی در دون پایه ترین افراد جامعه از هر قشری یافت می شود روزی رسول خدا(ص) از یکی از کوچه های مدینه می گذشت زن سیاهی در وسط کوچه سرگین جمع می کرد به آن زن گفتند: از سر راه رسول خدا(ص) کنار برو زن گفت : راه پهن است یکی از مردم خواست او را کنار زند، رسول خدا(ص) فرمود: رهایش

کن، و او زن گردنکشی است. - امام باقر(ع): هیچ مقداری از تکبر به دل آدمی راه نیابد، مگر این که به همان اندازه، کم باشد یا زیاد، از خردش کاسته شود. - امام علی(ع): از تکبر حذر کن، که آن ریشه طغیان و نافرمانی خدای مهربان است. - تکبر خصلتی مهلک است، کسی که بخواهد با این خصلت، خود را زیاد کند، کم شود. - زشت ترین خوی، تکبر است. - امام صادق(ع): هر که از تکبر پاک شود، به بزرگواری دست یابد. - امام علی(ع): یا (برای شما) از این انسانی (بگویم) که خداوند او را در تاریکیهای زهدانها و غلافهای پرده ها از نطفه ای ریخته شده، آفرید تا این که اندامی به اعتدال یافت و رشد کامل یافت، گردنکشان (از حق) رمید و گریخت. - پیامبر خدا(ص): از تکبر دوری کنید، زیرا که بنده پیوسته تکبر می ورزد، تا جایی که خدای عزوجل می فرماید: نام این بنده مرادر میان متکبران و گردنکشان بنویسید. - آدمی پیوسته تکبر می ورزد و پیش می رود، تا جایی که از شمار گردنکشان قلمداد می شود و بر سرش آن می آید که برسر آنان آمد. - امام علی(ع)، در وصف پرهیزگاران، می فرماید: اگر از کسی دوری می کنی، به خاطر دنیا گریزی و پاکدامنی اوست و اگر به کسی نزدیک می شود، از سر خوشجویی و مهربانی است، نه دوری کردنش از روی تکبر و نخوت است و نه نزدیک شدنش به آهنگ مکر و فریب. - از پست ترین حالات زمامداران در نزد مردمان درستکار، این است که گمان رود آنان شیفته خودستایی گشته اند و کردارشان به تکبر تعبیر شود. - در فضیلت رسول اکرم(ص)، می فرماید: خداوند در زمانی او را برانگیخت، که مردم در وادی حیرت گمراه بودند و در فتنه و فساد دست و پا می زدند هوا و هوسها، آنها را شیفته و منحرف کرده بود و کبر و نخوت، به لغزششان کشانده بود. - راستی، که من از آن گروهی هستم که در راه خدا سرزنش هیچ سرزنشگری در آنان کارگر نمی افتد گردنفرازی نمی کنند و برتری نمی فروشند و خیانت نمی ورزند و فساد و تباهی نمی آفرینند.

کبر یا مخصوص خداست.

قرآن. ((اوست خدایی که جز او معبودی نیست، همان فرمانروای پاک، سلام، مؤمن، نگهبان، عزیز، جبار، متکبر پاک است خدا از آنچه (با او) شریک می گردانند)). ((و در آسمانها و زمین بزرگی از آن اوست و اوست شکست ناپذیر سنجیده کار)). - پیامبر خدا(ص): جز این نیست که کبریا و بزرگی، خاص خداوند، پروردگار جهانیان، است. - امام علی(ع): سپاس و ستایش خدایی را که ردای عزت و کبریا بر تن کرد و این دو خصلت را برای خود برگزید، نه برای آفریدگانش و آنها را برای غیر خود قدغن و حرام گردانید و به خاطر جلال و عظمت خود این دو صفت را (برای خویش) برگزید. - امام حسن(ع)، در پاسخ کسی که به ایشان گفت: در وجود تو تکبر است، فرمود: هرگز، تکبر تنها از آن خداست اما در وجود من، عزت است خدای متعال فرموده است: ((و عزت از آن خدا و پیامبر او و مؤمنان است)). - امام باقر(ع): کبر، ردای خداست و شخص متکبر بر سر تصاحب ردای خدا با اومی ستیزد. - پیامبر خدا(ص): خداوند، جل و علا، می فرماید: کبریا، ردای من است و بزرگی تن پوش من پس هر که بر سر یکی از اینها بامن بستیزد، او را در آتش افکنم. - امام صادق(ع): کبر، ردای خداست پس هر که بر سر چیزی از آن با خدا کشمکش کند، خداوند او را در آتش سرنگون سازد. - امام علی(ع): اگر بنا بود خداوند به احدی از بندگانش رخصت تکبر دهد، هر آینه این رخصت را به خاصگان از انبیا و اولیای خود می داد اما خدای سبحان، تکبر را برای آنان ناخوش داشت و فروتنی را برایشان پسندید.

معنای کبر (۱).

قرآن. ((پس چرا هر گاه پیامبری چیزی را که خوشایند شما نبود برایتان آورد، کبر ورزیدید؟ گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید)). ((به زودی کسانی را که در زمین بناحق تکبر می ورزند، از آیاتم رویگردان سازم (به طوری که) اگر

هر نشانه ای را (از قدرت من) بنگرند، بدان ایمان نیاورند)). آیاتی که در آنها کبر به معنای گردنفرازی در برابر خدای سبحان و انکار حق آمده، به پنجاه و هشت آیه می‌رسد. - پیامبر خدا(ص): ای ابوذر! هر کس بمیرد در دلش ذره ای تکبر باشد، بوی بهشت را استشمام نمی‌کند مگر این که پیشتر توبه کند عرض کرد: ای رسول خدا! من زیبایی را دوست دارم، حتی دوست دارم بند تازیانه ام و دوال کفشم زیبا باشد آیا از این حالت بیم کبر و خود پسندی می‌رود؟ فرمود: دلت را چگونه می‌یابی؟ عرض کرد: آن را شناسای حق و آرام گرفته بدو، می‌یابم فرمود: پس این حالت، کبر نیست بلکه کبر، آن است که حق را فروگذاری و به ناحق روی آوری و به مردم با این دید نگاه کنی که هیچ کس آبرویش چون آبروی تو و خونسش چون خون تو نیست. - کسی که در دلش ذره ای تکبر باشد، به بهشت نمی‌رود مردی عرض کرد: انسان دوست دارد که جامه اش زیبا و کفشش زیبا باشد حضرت فرمود: خداوند، زیباست و زیبایی را دوست دارد کبر سرکشی در برابر حق و حقیر شمردن مردم، است. - امام باقر یا امام صادق (ع): کسی که در دلش به اندازه دانه خردلی کبر باشد، به بهشت نمی‌رود محمد بن مسلم می‌گوید: من استرجاع کردم (جمله «انا لله و انا الیه راجعون»)) را بر زبان آوردم (حضرت فرمود: چه شده است که استرجاع می‌کنی؟ عرض کردم: به سبب سخنی که از شما شنیدم حضرت فرمود: آن طور که تو تصور کردی، نیست بلکه مقصودم انکار (حق) است، در حقیقت مقصود از کبر، انکار است. - امام صادق (ع) به عبدالله بن طلحه فرمود: رسول خدا(ص) فرمود: هر بنده ای که به اندازه وزن دانه خردلی در دلش تکبر باشد، به بهشت نمی‌رود و هر بنده ای که به وزن دانه خردلی در دلش ایمان باشد، به دوزخ نمی‌رود عرض کردم: فدایت شوم، انسان (گاه) لباسی می‌پوشد و مرکبی سوار می‌شود، آیا این نشانه کبر است؟ حضرت فرمود: چنین نیست، بلکه کبر، انکار حق است و ایمان، اقرار به حق. - محمد بن عمر بن یزید از پدرش روایت کرد که گفت: به حضرت صادق (ع) عرض کردم: من خوراک خوب می‌خورم و بوی خوش به کار می‌برم و بر مرکب راهوار و خرامان سوار می‌شوم و غلامم در پی من حرکت می‌کند اگر در این رفتار، نوعی تکبر است از آن دست بردارم؟ حضرت صادق (ع) مدتی خاموش ماند و سپس فرمود: گردنکش لعنت شده، کسی است که مردم را خوار شمرد و حق را نشناسد. - امام علی (ع): فروتنی را جستم و آن را جز در پذیرش حق، نیافتم پس حق پذیر باشید، زیرا پذیرش حق (و حقیقت)، از تکبر دور می‌سازد. - امام سجاده(ع): کسی که بگوید: ((استغفر الله و اتوب الیه)) نه مستکبر است و نه گردنکش مستکبر، کسی است که بر گناهی که در آن هوای نفسش بر او چیره گشته، مداومت ورزد و دنیایش را بر آخرتش ترجیح دهد. - امام صادق (ع)، در پاسخ به سؤال از کمترین حد الحاد، فرمود: تکبر، کمترین حد آن است.

معنای کبر (۲).

- امام صادق (ع): رسول خدا(ص) فرمود: بزرگترین تکبر، پست شمردن مردم است و استخفاف نسبت به حق عبدالاعلی بن اعین می‌گوید: عرض کردم: پست شمردن مردم و استخفاف حق چیست؟ فرمود: در برابر حق، نادانی کند و از اهل حق بد گوید پس هر که چنین کند، با خداوند عزوجل بر سرردای او ستزیده است. - تکبر، این است که مردم را تحقیر کنی و حق را خوار شماری. - هر کس با دلی تهی از کبر از مازمان ((۱)) بگذرد، خداوند او را پیامرزد راوی می‌گوید: عرض کردم: کبر چیست؟ فرمود: حقیر شمردن مردم و استخفاف نسبت به حق. - هر که با دلی پاک از کبر وارد مکه شود، خداوند گناهش را بیامرزد عبدالملک می‌گوید: عرض کردم: کبر چیست؟ فرمود: خوار شمردن مردم و استخفاف نسبت به حق عرض کردم: چگونه؟ فرمود: در برابر حق، نادانی کند و از اهل حق، بد گوید.

حقیقت کبر.

- امام صادق (ع): هر که بر این باور باشد که از دیگران برتر است، او در شمار مستکبران است. حفص بن غیاث می گوید: عرض کردم: اگر گنهکاری را ببیند و به سبب بی گناهی و پاکدامنی خود، خویشتن را از او برتر بداند چه؟ فرمود: هیئات هیئات! چه بسا که او آمرزیده شود اما تو را برای حسابرسی نگه دارند، مگر داستان جادوگران موسی (ع) را خوانده ای؟ - هر گاه به وادی مکه وارد شدید، لباسهای فرسوده، یا جامه های کهنه، یا لباسهای زبر و درشت خود را بپوشید، زیرا هیچ گاه کسی با دلی تهی از کبر به وادی مکه وارد نشود، مگر این که خداوند او را بیامزد عبدالله بن ابی یعفور گفت: حد کبر چیست؟ فرمود: این که انسان جامه زیبایی بپوشد و به خودش نگاهی کند و دوست داشته باشد که مردم او را در آن لباس ببینند حضرت سپس این آیه را تلاوت کرد: ((بلکه انسان به خود بیناست)). ابو حامد غزالی در توضیح حقیقت کبر می نویسد: بدان که کبر به پیدا و ناپیدا تقسیم می شود کبر ناپیدا خویی است در نفس و کبر پیدا، همان اعمالی است که از انسان سر می زند اطلاق نام کبر بر آن خوی باطنی، و حقیقی تراست، زیرا کردارها نتیجه آن خوی هستند و خصلت کبر موجب ظهور آن رفتارها می شود از همین رو، هر گاه کبر در رفتارها ظاهر شود می گویند: تکبر ورزید و اگر در کردار نمودار نشود می گویند: در جانش کبر است بنابراین، اصل همان خویی است که در نفس می باشد و به این معناست که انسان خودش را برتر از کسی که بر او تکبر می ورزد ببیند، زیرا کبر مستلزم دوسوی است: شخصی که نسبت به او تکبر ورزیده می شود و موضوعی که موجب تکبر بر او می شود تفاوت کبر با عجب و خودپسندی در همین جاست، زیرا عجب و خودپسندی مستلزم وجود کسی جز شخص خودپسند، نیست بلکه اگر در دنیا تنها یک انسان خلق می شد، باز جای این تصور هست که آن یک فرد خودپسند باشد اما تصور وجود متکبر جز با وجود شخص دومی ممکن نیست، زیرا با وجود شخص دوم است که کسی خود را در داشتن صفات کمال برتر از او می بیند و این جاست که دچار تکبر و خود برتری بینی می شود برای متکبر بودن، خود بزرگ بینی کافی نیست، زیرا انسان گاهی خودش را بزرگ می بیند، اما شخص دیگری را از خودش بزرگتر یا همپایه خودش می بیند و بنابراین بر او تکبر نمی ورزد همچنین خرد شمردن دیگران نیز کافی نیست، زیرا اگر دیگری را کوچک و خرد ببیند، اما خودش را از او حقیرتر و خردتر یا همپایه او ببیند باز بر او تکبر نمی فروشد بنابراین، لازم است که برای خودش مرتبتی و برای دیگری هم مرتبتی قائل باشد و آن گاه مرتبه خودش را بالاتر از او بداند با وجود این سه اعتقاد است که خوی کبر در او به وجود می آید، نه این که خود این بینش کبر باشد، بلکه این بینش و عقیده روحیه کبر را در او می دمد و در نتیجه، در دل او نوعی غرور و خودخوشایندی و شادمانی و تکیه به این باور خود و به خود نازیدن به وجود می آید و این خود نازی و خود خوشایندی و تکیه به عقیده و باور، همان خوی کبر است از همین روست که پیامبر (ص) فرمود: خدایا به تو پناه می برم از دمش (وروحیه) تکبر.

نکوهش راه رفتن با تبختر.

قرآن. ((و در روی زمین به نخوت گام بر مدار، چرا که هرگز زمین را نمی توانی شکافت و در بلندی به کوهها نتوانی رسید)). ((و از مردم (به نخوت) رخ بر متاب و در زمین خرامان راه مرو، که خدا متکبر لافزن را دوست نمی دارد)). ((و بندگان خدای رحمان، کسانی هستند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند، به ملائمت پاسخ می دهند)). - امام باقر (ع)، درباره آیه ((و لا تمش فی الارض مرحا))، فرمود: یعنی با نخوت و تکبر. - پیامبر خدا (ص) بر عده ای که جمع شده بودند، گذشت فرمود: برگرد چه جمع شده اید؟ عرض کردند: یا رسول الله! این دیوانه غش کرده و ما پیرامون او گرد آمده ایم حضرت فرمود: اودیوانه نیست، بلکه بیمار است. سپس فرمود: آیا شما را آگاه نسازم که دیوانه حقیقی کیست؟ عرض کردند: بفرمایید، ای رسول خدا فرمود: [دیوانه حقیقی] کسی است که با تبختر راه می رود و متکبرانه می نگرود و شانه هایش را می جنباند نافرمانی خدا می کند و با این حال بهشت او را آرزو می کند کسی از شر او ایمن نیست و به خیرش امیدی نمی رود

این است دیوانه و اما او بیمار است . - خداوند دشمن دارد کسی را که برای همسرش (مانند مرد) هفتاد ساله است و در راه رفتن و قیافه اش (مانند جوان) بیست ساله (نیرومند و شاداب) . - خدای متعال و بیست ساله هشتادساله و ش را دوست دارد و از شصت ساله ای که رفتار جوان بیست ساله را داشته باشد، نفرت دارد.

متکبر.

- پیامبر خدا(ص): منفورترین مردمان، شخص متکبر است . - روز قیامت دورترین شما از من و پرگویان، یعنی همان مستکبران، هستند . - منفورترین شما نزد ما و دورترینتان از ما در آخرت، پرگویان ژاژخای مطمئن گوی متفیهق اند عرض کردند: ای رسول خدا، معنای پرگویان ژاژخای مطمئن گوی را می دانیم، اما متفیهقان چه کسانی هستند؟ فرمود: متکبر. - امام علی (ع): آیا در حالی که نزد خداوند از متکبران هستی، انتظار داری که مزد فروتنان را به تو دهد؟ . - کسی که متکبر باشد، از نابودی در امان نیست .

با چنین حالی تکبر نشاید.

- امام علی (ع): در شگفتم از آدمیزاد، که آغازش نطفه ای است و فرجامش لاشه ای و در این میان انبان نجاست و با این احوال تکبر می ورزد! . - در شگفتم از شخص متکبر، که دیروز نطفه ای بوده و فردا لاشه ای است! . - امام باقر(ع): در شگفتم از متکبر خودستای، حال آن که از نطفه ای آفریده شده و به لاشه ای تبدیل می شود و در این فاصله نمی داند که با او چه می شود . - امام باقر(ع)، در پاسخ به سؤال مولایمان حضرت صادق (ع) از (حکمت دفع) مدفوع (از انسان)، فرمود: برای تحقیر آدمیزاد است، تا او که با خود مدفوعش را حمل می کند، تکبر نورزد. - امام سجاد(ع): میان سلمان فارسی (ره) و مردی بگو مگویی شد آن مرد به سلمان گفت: مگر تو که هستی ای سلمان؟ سلمان گفت: آغاز من و تو، هر دو، نطفه ای پلشت و نجس است و فرجام من و تولاشه ای گندیده و چون روز قیامت شود و ترازوها نصب گردد هر کس ترازوی اعمالش سنگین باشد، همو بزرگوار است و هر کس ترازویش سبک باشد، فرومایه است . - امام علی (ع): مانند آن کسی (یعنی قابیل) نباشید که بر پسر مادر خود (یعنی هابیل)، بی آن که خداوند او را بر وی برتری داده باشد، تکبر ورزید جز این که خود بزرگ بینی، دشمنی ناشی از حسادت رادر جان او افکند و تعصب و غرور، آتش خشم را در دلش شعله ور ساخت و شیطان بادکبر را در دماغش دمید، کبری که خداوند عاقبت مایه پشیمانی او قرارش داد.

علت تکبر.

- امام صادق (ع): هیچ مردی تکبر یا گردنفرازی نکرد، مگر به سبب احساس خواری و حقارتی که در خود یافت . - هیچ کس نیست که تکبر ورزد، مگر بر اثر خواری و حقارتی است که در خود می یابد. - امام علی (ع): هر متکبری، حقیر است . - تکبر نورزد، مگر کسی که پست است . - تکبر نورزد، مگر شخص فرومایه بی نام و نشان . ابو حامد غزالی در توضیح انگیزه ها و عوامل محرک تکبر می گوید: بدان که کبر خصلتی درونی است و اخلاق و رفتارهای متکبرانه که در ظاهر خود را نشان می دهند، برآیند و نتیجه آن خوی هستند و باید آنها را تکبر نامید و نام کبر اختصاص به آن معنا و مفهوم ناروایی دارد که عبارت است از خود بزرگ بینی و برتر دیدن قدر و اندازه خود از دیگران . آنچه موجب این خوی درونی می شود، یک عامل بیش نیست و آن خودپسندی و عجب است که، همچنان که معنایش را توضیح خواهیم داد، به جان شخص متکبر چنگ می زند چه این که هر گاه شخصی از خودش یا علمش یا عملش و یا هر چیزی که به او تعلق دارد خوشش بیاید و نسبت به آنها دچار عجب و خودپسندی

شود، خود بزرگ بین می گردد و تکبر می ورزد. اما کبر بیرونی، سه عامل دارد: یک سبب در وجود شخص متکبر است و یک سبب در وجود شخصی که نسبت به او تکبر ورزیده می شود و یک سبب مربوط به غیر این دو عنصر می شود آن سببی که در شخص متکبر می باشد، عجب و خودپسندی است و آن سببی که در شخص تکبر ورزیده شده بر او می باشد، کینه و حسادت است و سبب مربوط به غیر این دو عنصر، ریا و خودنمایی است. بنابراین، عوامل کبر بیرونی، به این اعتبار، چهار چیز است: خودپسندی، کینه، حسادت و ریا و خودنمایی.

درمان کبر.

- امام حسن (ع): سزاوار نیست کسی که بزرگی خدا را می شناسد، خود بزرگ بین باشد، زیرا بلند مرتبگی کسانی که عظمت خدا را می دانند، در این است که افتادگی کنند و عزت کسانی که جلال و شکوه خدا را می شناسند، در این است که اظهار ذلت کنند. - امام علی (ع): برای کسی که خدا را می شناسد، سزاوار نیست خود بزرگ بین باشد. - اگر خداوند می خواست آدم را از نوری بیافریند که پرتوش چشمها را خیره سازد و زیبایی اش خردها را مبهوت کند و از عطری که بوی خوشش جانها را تسخیر کند، بیگمان چنین می کرد و اگر چنین می کرد، هر آینه گردنها در برابرش خم می شد و کرنش می کرد و کار آزمایش به وسیله او، بر فرشتگان آسان می گردید اما خداوند سبحان آفریدگان خود را به بعضی چیزهایی که از اصل و ریشه آن خبر ندارند، می آزماید تا با آزمودن آنها سره از ناسره باز شناخته شوند و تا خوی کبر را از آنان بزدايد و نخوت را از آنان دور گرداند. - اگر پیامبران از نیرویی که کسی خیال آن را در سر نپروارند و از قدرت و شوکتی چیره ناشدنی برخوردار بودند هر آینه کار عبرت گرفتن (و اجابت دعوت انبیا) بر مردم آسانتر می شد و در دور کردن آنان از گردنکشی مؤثرتر بود اما خداوند سبحان، چنین خواست که پیروی از پیامبران او و تصدیق کتابهایش و کرنش در برابر ذات او و تسلیم در مقابل فرمانش و گردن نهادن به طاعت او ویژه او باشد و چیزی (از ریا و ترس) با آنها آمیخته نشود و هر چه آزمایش و امتحان بزرگتر باشد، ثواب و پاداش بیشتر است. - لیکن خداوند بندگان خود را به انواع سختیها می آزماید و با سختکوشیهای گوناگون آنان را به عبادت و بندگی می گیرد و به انواع ناملایمات و ناخوشایندیها امتحانشان می کند، تا تکبر را از دلهایشان بیرون برد و افتادگی و خاکساری را در جانهایشان بنشانند و نیز تا این آزمایشها را درهای گشوده ای به سوی فضل (و احسان) خویش قرار دهد. - از این جاست که خداوند بندگان مؤمن خود را به وسیله نمازها و زکاتها و جدیت در روزه داری در روزهای واجب، نگهبانی می کند، زیرا که این امور باعث آرام شدن اعضا و جوارح و خشوع دیدگان و فروتنی جانها و خضوع دلهای بیرون راندن کبر و نخوت از وجود آنان می شود بنگرید، که این اعمال چگونه نموده های فخر فروشی را درهم می شکند و آثار و نشانه های کبر را می زداید! - خداوند، ایمان را برای پاک کردن از (آلودگیهای) شرک واجب فرمود و نماز را برای دور کردن از کبر. گفتار علامه مجلسی در درمان کبر. درمان کبر و به دست آوردن فروتنی روش علمی و عملی دارد راه علمی آن، این است که شخص خود و خدایش را بشناسد و همین عامل به تنهایی کافی است که خصلت کبر را از وجود او بزدايد، زیرا هر گاه آدمی خود را چنان که باید بشناسد، پی می برد که ذاتا زبونتر از هر زبونی و کمتر از هر کمترینی است و جز فروتنی و زبونی و خاکساری چیزی در خور او نیست و هر گاه پروردگارش را بشناسد در می یابد بزرگی و کبریا تنها سزاوار و شایسته ذات پاک حق است این است، راه علمی برکننده ریشه کبر. اما راه عملی درمان کبر، این است که عملادر برابر خدا و خلق او فروتن باشد و سعی کند خوی و خصلتهای فروتنان و احوال و رفتار مردمان پاک و شایسته و احوال رسول خدا (ص) را، که روی خاک می نشست و می فرمود: من هم بنده ای هستم که مانند بندگان می خورم و می آشامم، در پیش گیرد.

زدودن کبر.

- پیامبر خدا(ص): براستی که خوش دارم مرد با خوشحالی و افتخار چیزی را با دست خودش برای خانواده اش ببرد و بدین وسیله کبر را از خود دور کند. - امام صادق (ع): هر که خودش جامه اش را وصله کند و کفشش را پینه زند و کالایش را حمل کند، هر آینه از کبر مبرا است. - پیامبر خدا(ص): هر کس خودش بار و کالایش را حمل کند، از تکبر در امان است. - هر کس خودش گوسفندش را بدوشد و جامه اش را وصله کند و کفشش را پینه زند و با خدمتکارش هم غذا شود و کالایش را از بازار (به خانه) حمل کند، بیگمان از کبر پاک شده است. - هر که پشمینه بپوشد و کفش وصله داریه پاکند و الاغش را سوار شود و گوسفندش را بدوشد و نانخورهایش با او هم غذا شوند، هر آینه خداوند کبر را از او دور کرده است من بنده و بنده زاده هستم، مانند بنده می نشینم و مانند بنده غذا می خورم. به من وحی شده است که فروتن باشید و کسی بر کسی گردنفرای نکند. - ابو امامه: (روزی) پیامبر به طرف بقیع رهسپار شد اصحاب حضرت در پی او به راه افتادند پیامبر ایستاد و به آنها دستور داد جلو بروند و آن گاه خود در پی آنها حرکت کرد علت را پرسیدند، فرمود: من صدای کفشهای شما را شنیدم و ترسیدم چیزی از تکبر، به وجودم راه یابد. گفتنی است که آنچه در این احادیث به عنوان نشانه های فروتنی آمده یک قاعده کلی که نشانگر نبودن کبر در وجود شخص باشد نیست، بلکه در اشخاص و اعصار و موارد مختلف فرق می کند چه آن که گفته اند: ((عده ای از مردم هستند که به قصد فروتنی پشمینه می پوشند، اما دل‌هایشان آکنده از خود پسندی و کبر است)) پس، دقت شود. - امام کاظم (ع) به عبدالله بن جبلة که ماهی در دستش آویزان کرده بود، فرمود: آن را دور انداز، من خوش ندارم که مرد شریف و محترم، خودش چیز پستی را حمل کند. سپس فرمود: ای گروه شیعه! شما مردمی هستید که دشمنان زیادی دارید شما جماعتی هستید که خلق با شما دشمنی می کنند پس تا جایی که می توانید در برابر آنان آراسته (و با شخصیت) باشید. - مردی چیزی برای خانواده اش خریده بود و خودش آن را می برد چشمش که به امام صادق (ع) افتاد خجالت کشید! حضرت فرمود: آن را برای خانواده ات خریده ای و می بری؟ بدان، که به خدا قسم اگر از دست مردم مدینه نبود، دوست داشتم برای خانواده ام خرید کنم و آن را با دست خودم برایشان ببر. - پیامبر خدا(ص) به ابوذر فرمود: ای ابوذر! در آخر الزمان مردمی می آیند که تابستان و زمستان پشمینه می پوشند و معتقدند که این کار موجب مزیت آنها بر دیگران است اینان را اهل آسمانها و زمین لعنت می کنند.

پیامد تکبر.

- امام علی (ع): آزمندی و تکبر و حسادت، انگیزه های فرو رفتن در گناهانند. - نتیجه تکبر (شنیدن)، دشنام و ناسزا است. - تکبر، آدم بلند مرتبه را پست می گرداند. - تکبر، پستی و فرومایگی را آشکار می سازد. - شخص متکبر، از دوست بی بهره است. - تکبر، انگیزه فرو رفتن در گناهان است. - بسیاری تکبر، موجب نابودی است. - هر که جامه کبر و زیاده روی (یانادانی)، بپوشد خلعت برتری و بلند مرتبگی را از تن بر کند. - امام صادق (ع): متکبر، هرگز نباید توقع تعریف و تمجید (دیگران از خود را) داشته باشند. - امام علی (ع): کسی که تکبر داشته باشد، عالم نمی شود.

هر که تکبر ورزد خدا او را پست گرداند.

- پیامبر خدا(ص): کسی که استکبار ورزد، خداوند او را پست گرداند. - همانا در آسمان دو فرشته اند که بر بندگان گماشته شده اند، تا هر کس تکبر و گردنفرای کند او را پست گردانند. - امام علی (ع): تکبر ورزیدن، آدم بلند مرتبه را پست می گرداند. - هر که بر مردم بزرگی فروشد، خوار شود. - امام صادق (ع): هیچ بنده ای نیست، مگر این که بر سرش لگامی است و فرشته ای که

آن را نگه می دارد و هر گاه بزرگی فروشد، فرشته به او گوید: فروتن باش، خدایت پست کناد از آن پس، پیوسته در نظر خود بزرگترین مردمان و در چشم مردم کوچکترین افراد باشد و هر گاه فروتنی کند، خدای عزوجل او را بلند مرتبه گرداند و فرشته به او گوید: سرت را بالا بگیر، خدایت سرفراز کناد از آن پس، همواره در نظر خود کمترین مردم و در چشم مردم، بلند مرتبه ترین افراد باشد. - پیامبر خدا(ص): هیچ آدمی نیست جزاین که بر سر او دهنه ای است در دست فرشته ای و هر گاه فروتنی کند، به فرشته گفته شود: دهنه اش را بالا بکش و هر گاه کبر ورزد، به فرشته گفته شود: دهنه اش را پایین بکش. - امام کاظم (ع): همانا زراعت، در زمین می روید و روی تخت سنگ نمی روید حکمت نیز چنین است: در دل شخص فروتن آباد می شود و در دل متکبر گردنفرز آباد نمی شود، زیرا که خداوند فروتنی را ابزار خرد و دانایی قرار داده و تکبر را از ابزار نادانی مگر نمی دانی که هر کس سرش را به سقف سایید، سرش می شکافد و هر که سرپایین گیرد در زیر سقف سایه و پناه می گیرد بدین سان نیز هر که برای خدا فروتنی نکند، خداوند او را پست گرداند و هر که برای خدا فروتنی کند، خداوند او را بالا برد. - پیامبر خدا(ص): هر که یک درجه برای خدا فروتنی کند، خداوند یک درجه او را بالا برد تا آن جا که وی را در اعلی علین جای دهد و هر کس یک درجه بر خدا تکبر ورزد، خداوند او را یک درجه فرود آورد تا جایی که وی را در اسفل سافلین جای دهد. - هر که برای خدا فروتنی کند، خداوند او را بالا برد و فرماید: سرفراز باش، خدا تو را سرفراز کناد پس او در چشم مردم بزرگ باشد و در نظر خودش کوچک و هر که تکبر ورزد، خداوند او را درهم شکند و فرماید: دور شو پس، او در چشم مردم کوچک باشد و در نظر خودش بزرگ.

جایگاه متکبران.

قرآن. ((پس، از درهای دوزخ وارد شوید و در آن همیشه بمانید و حقا که چه بد است جایگاه متکبران)). ((در حقیقت، کسانی که از پرستش من کبر می ورزند، به زودی خوار در دوزخ در می آیند)). - پیامبر خدا(ص): گردنکشان متکبر در روز قیامت به صورت مورچه محشور می شوند و مردم آنان را، به خاطر بی اعتنائیشان به خدای متعال، لگدمال می کنند. - امام صادق (ع): متکبران به شکل مورچه در آورده می شوند و مردم آنها را همچنان پایمال می کنند، تا آن گاه که خدا از حساب (بندگان) فارغ شود. - پیامبر خدا(ص): آیا شما را از اهل دوزخ آگاه نکنم؟ هر درشتخوی خشن متکبر بزرگمنش. - روز قیامت، متکبران به صورت مورچه های آدم نما محشور می شوند، که مردم آنها را لگد می کنند و هر چیز کوچکی از روی آنها رد می شود. - روز قیامت، متکبران به صورت مورچه های آدم نما محشور می شوند و خواری و زبونی از هر سو آنان را فرامی گیرد. - در دوزخ دره ای است به نام ((ههب)) و بر خدای سبحان است، که هر گردنکشی را در آن جای دهد. - در آتش کاخی است که متکبران در آن قرار داده می شوند و در هایش به رویشان بسته می شود. - امام صادق (ع): در دوزخ دره ای است برای متکبران به نام ((سقر)) این دره از شدت گرمای خود به خدای عزوجل شکایت کرد و خواهش نمود که به وی اجازه دهد، تا نفسی بکشد پس نفس کشید و (از نفس خود) دوزخ را سوزاند.

کتاب و نوشته.

کتاب و نوشته.

قرآن. ((نون سو گند به قلم و آنچه می نویسند)). - امام علی (ع): کتابها، بوستانهای دانشمندانند. - کتاب، یکی از دو سخن گوست. - مکتوب، باز گو کننده نیت (واندیشه) است. - خوب سخن گویی است، کتاب. - کسی که با کتابها خود را آرامش دهد، هیچ

آرامشی را از دست ندهد. - امام صادق (ع) به مفضل بن عمر فرمود: بنویس و دانش خود را در میان برادرانت منتشر کن و چون (خواستی) بمیری، آن را به پسرانت میراث ده، زیرا بر مردم زمانه ای پر آشوب می رسد، که در آن زمان جز با کتابهایشان همدم نشوند. - خدای عزوجل، با نعمت نوشتن و حساب کردن بر مردم، از نیک و بد، منت نهاد و اگر این دو کار نبود، آنان دچار اشتباه می شدند.

نویسندگی و شخصیت نویسنده .

- امام صادق (ع): از نوشته مرد پی به خرد و بینش او برده می شود و از فرستاده اش پی به فهم و هوش او. - امام علی (ع): فرستاده تو، ترجمان خردتوست و نوشته ات، رساترین سخنگوی تو. - نوشته (و نامه) مرد، نشان خرد او و دلیل فضل اوست. - نوشته مرد، معیار فضل او و ژرفاسنج هوش اوست. - هر گاه نوشته (و نامه) ای نوشتی، پیش از آن که مهرش کنی، آن را بازنگری کن، زیرا که در حقیقت بر خرد خویش مهر می زنی. - خردهای دانشمندان، در نوک خامه های آنهاست. - در نامه خود به مالک اشر می فرماید: دیگر آن که درباره دبیران و نویسندگان به دقت نظر کن و بهترین آنان را به کارهای خویش بگمار و (نگارش) نامه هایی را که نقشه ها و اسرار را در آنها می نویسی، تنها به کسی واگذار که بیشتر از همه، واجد اخلاق شایسته و نیک باشد، کسی که احترام و بزرگداشت تو نسبت به او، سرمست و مغرورش نسازد و در نتیجه، در حضور بزرگان با تو مخالفت و گستاخی نکند و غفلت و مسامحه کاری او سبب نشود تا در رساندن نامه های کارگزارانت به تو کوتاهی کند و از طرف تو، درباره آنچه برای تو می گیرد یا از طرف تو می دهد، پاسخهای درست به آن نامه ها ننویسد.

تشویق به نوشتن دانش .

- پیامبر خدا (ص): علم را، با نوشتن در بند کشید. - علم را در بند کشید عرض شد: در بند کشیدن آن چگونه است؟ فرمود: بانوشتن آن. - دانش را، پیش از درگذشت دانشمندان، بنویسد، زیرا با مرگ دانشمندان، دانش (آنان) نیز می رود. - امام حسن (ع)، آن گاه که فرزندان و برادرزادگان خود را احضار کرد، فرمود: شما خردسالان قومی (نسلی) هستید که به زودی بزرگان قوم (و نسلی) دیگر می شوید پس دانش بیاموزید و هر یک از شما که نمی تواند علم را در حافظه اش نگه دارد، آن را بنویسد و در خانه اش نگهداری کند. - امام صادق (ع): بنویسد، زیرا جز بانوشتن، حفظ نمی کنی. - بنویسد، زیرا تا بنویسد، حفظ نمی کنی. - به ابو بصیر فرمود: عده ای از بصریان پیش من آمدند و احادیثی از من پرسیدند و آنها را نوشتند، شما چرا نمی نویسید؟ بدانید که تا بنویسد، هرگز حفظ نخواهید کرد. - دل، به نوشتن آرام می گیرد.

ثواب تالیف و نوشتن .

- پیامبر خدا (ص): هر گاه مؤمن بمیرد و یک برگه که روی آن علمی نوشته شده باشد از خود بر جای گذارد، روز قیامت آن برگه پرده میان او و آتش می شود و خداوند تبارک و تعالی به ازای هر حرفی که روی آن نوشته شده، شهری هفت برابر پهناورتر از دنیا به او می دهد. - هر کس دانشی یا حدیثی از من بنویسد تا آن دانش و حدیث باقی است، برایش اجر نوشته شود.

کتابهایی که خدا نازل کرده است .

قرآن. ((و با آنان، کتاب (خود) را به حق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند)). - پیامبر خدا (ص)، در پاسخ به سؤال ابوذر از تعداد کتابهایی که خداوند نازل کرده است، فرمود: یکصد و چهار کتاب: پنجاه صحیفه

بر شیث نازل کرد، سی صحیفه برادریش، بیست صحیفه بر ابراهیم و تورات و انجیل و زبور و فرقان. - امام علی (ع): و خداوند سبحان، آفریدگان خود را از پیامبری مرسل، یا کتابی آسمانی، یا حجتی متقن، یا راهی روشن و استوار بی بهره نگذاشت.

آداب نوشتن.

- پیامبر خدا(ص): بسم الله الرحمن الرحيم، سر آغاز هر نوشته ای است. - امام صادق (ع): بسم الله الرحمن الرحيم را، فرو مگذار اگر چه قبل از (نوشتن) یک شعر باشد. - پیامبر خدا(ص): هر کس، به احترام خدا، بسم الله الرحمن الرحيم را با خط خوش بنویسد، خداوند او را بیامزد. - امام صادق (ع): بسم الله الرحمن الرحيم را، با نیکوترین خط خود بنویس.

نامه نگاری.

نامه نگاری.

قرآن. ((که از طرف سلیمان است و (مضمون آن) این است: بسم الله الرحمن الرحيم بر من بزرگی مکنید و تسلیم شده نزد من بیایید)). - امام صادق (ع): ارتباط میان برادران در حضر دید و بازدید است و در سفر نامه نگار. - امام علی (ع): نخستین کسی که نامه نوشت، لقمان حکیم بود که بنده ای حبشی بود.

ترغیب به نوشتن پاسخ نامه.

- پیامبر خدا(ص): پاسخ دادن به نامه، همانند پاسخ دادن به سلام حق (و وظیفه) است. - پاسخ دادن به نامه، همانند پاسخ دادن سلام حق (و وظیفه) است. - امام صادق (ع): جواب دادن به نامه، همچون جواب دادن به سلام، واجب است.

راز داری.

لزوم پوشیده داشتن اسرار انقلاب اسلامی.

- امام سجاد(ع): به خدا سوگند که حاضرم به جبران دو خصلت شیعیانمان مقداری از گوشت بازوی خود را فدیة دهم: شتابزدگی و راز نگهدار نبودن. - امام صادق (ع): مردم به دو خصلت مامور شدند، اما آنها را تباه کردند و از این رو همه چیز را از دست دادند: شکیبایی و رازداری. - به سلیمان بن خالد فرمود: ای سلیمان! شما دینی (و مذهبی) دارید که هر کس آن را پوشیده بدارد، خداوند ارجمندش گرداند و هر کس افشایش کند، خداوند او را خوار سازد. - همانا بر قضیه ما پیمان گرفته شده که در پرده و پشت نقاب باشد پس هر کس به زیان ما پرده دری کند، خداوند او را خوار گرداند. - امام کاظم (ع)، در نامه ای از زندان به علی بن سويد سائی، نوشت: آنچه را که از تو خواسته ام مکتوم بداری، فاش مگردان به توبگویم که از واجب ترین حقوق برادرت به گردن تو این است که آنچه را به سود اوست، از وی پوشیده نداری، نه از امور دنیایش و نه از امور آخرتش. - امام صادق (ع): پوشیده نگه داشتن اسرار، ما جهاد در راه خداست. - امام باقر(ع): به خدا قسم محبوبترین یارانم نزد من، پرهیزگارترین و فقیه ترین آنها و کسی است که نسبت به احادیث ما رازدارتر باشد. - امام صادق (ع): شناخت این امر (امامت) تنها به ولایت و دوستی آن نیست، بلکه باید آن را از نااهل پوشیده دارید کافی است که آنچه ما می گوئیم، شما بگویید و از آنچه لب فرو می بندیم، شما هم لب فروبندید. - امام علی (ع): خاموشی حکمت است و سکوت (مایه) سلامت و راز داری گوشه ای از خوشبختی.

نهی از فاش کردن اسرار انقلاب .

- امام صادق (ع): کسی که حدیث ما را به زیانمان فاش سازد، به منزله کسی است که حق ما را انکار کند. - کسی که حدیث ما را فاش کند، ما را به خطا نکشته بلکه عمدا کشته است. - خدای عزوجل، دین را دو دولت قرارداد: دولت آدم - و آن دولت خداست - و دولت ابلیس پس، هر گاه خداوند بخواهد که آشکارا بندگان شود، دولت آدم روی کار آید و هر گاه خدا بخواهد که پنهانی عبادت شود، دولت ابلیس بر سر کار آید و کسی که آنچه را خدا خواسته پنهان بماند فاش سازد، از دین بیرون رفته است. - هر که حدیث ما را به زیانمان فاش کند، خداوند ایمان را از او بگیرد. - فاش کننده راز (ما) شک کننده (و سست عقیده) است و کسی که آن را نزد نااهل بازگو کند، کافر است. - امام باقر (ع): روز قیامت، بنده محشور می شود در حالی که قطره خونی هم نریخته است اما به اندازه یک شاخ حجامت یا بیشتر به او خون می دهند و می گویند: این سهم تو از خون فلانی است عرض می کند: بار پروردگارا! تومی دانی که جانم را ستاندی و قطره خونی نریخته بودم می فرماید: درست است، اما از فلانی، چنین و چنان روایتی شنیدی و آن را روایت کردی که به زیان او تمام شد، زیرا آن روایت دهان به دهان گشت تا به فلان ستمگر رسید و او را به خاطر آن کشت و حالا این سهم تو از خون اوست. - امام صادق (ع)، درباره آیه ((این بدان سبب است که به آیات خدا کفر می ورزیدند و پیامبران را بناحق می کشتند))، فرمود: به خدا قسم که آنها را با دستهای خود نکشتند و با شمشیرهای خویش نزدند، بلکه سخنان ایشان را شنیدند و آنها را فاش ساختند و در نتیجه، آن پیامبران دستگیر و کشته شدند. - به ابوجعفر محمد بن نعمان احوال، فرمود: ای پسر نعمان! عالم نمی تواند هر چه می داند به تو بگوید، زیرا که سر خداست پس، شتاب مکنید، زیرا به خدا سوگند که این امر سه بار نزدیک شد، اما شما آن را فاش کردید و خدا آن را به تاخیر افکند به خدا قسم، هیچ رازی نزد شما نیست، مگر این که دشمن شما بهتر از خودتان آن را می داند. - ابوبصیر: از امام صادق (ع) درباره نقل حدیث بسیار پرسیدم فرمود: آیا هرگز چیزی از احادیث مرا کتمان کرده ای؟ من سعی کردم به یاد بیاورم اما حضرت چون مرا به این حال دید، فرمود: آنچه را برای یاران خود گفته ای اشکالی ندارد افشا کردن در جایی است، که حدیث را برای غیر یارانت بگویی.

ستودن بنده راز دار.

- پیامبر خدا (ص): خوشا به حال بنده گمنامی، که خدا او را بشناسد و مردم نشناسند اینان چراغهای هدایت و چشمه های دانشند که هر فتنه تاریکی به سبب وجود آنها برطرف می شود، نه سخن پراکن و پخش کننده اسرارند و نه نافرهیخته و ریاکار. - امام علی (ع): خوشا به حال هر بنده بی نام و نشانی که به او اعتنایی نشود مردم را می شناسد و مردم او را نمی شناسند، خداوند او را به خشنودی از خود می شناسد (بنده خشنود از خداست) این گونه افراد چراغهای هدایتند. - خوشا به حال هر بنده بی نام و نشانی که مردم را می شناسد و مردم او را نمی شناسند خداوند او را به خشنودی (از خدا)، می شناسد، اینان چراغهای هدایتند، خداوند هر گونه فتنه تاریکی را از آنان می زداید به زودی آنان را غرق رحمتی از رحمتهای خود می کند نه سخن پراکن و فاش کننده اسرار هستند و نه نافرهیخته و ریاکار. - امام صادق (ع): خوشا به حال بنده گمنامی که مردم را می شناسد و به ظاهر در میان آنان به سر می برد، اما قلبا با اعمال ایشان همراهی نمی کند لذا مردم را به ظاهر می شناسد و مردم از باطن او خبر ندارند. - امام علی (ع): پس از من فتنه هایی تاریک و کور و شک برانگیز پدید خواهد آمد، که تنها شخص گمنام از آنها جان به سلامت می برد عرض کردند: ای امیرمؤمنان! گمنام کیست؟ فرمود: کسی که مردم نمی دانند، در درون او چه می گذرد. - امام صادق (ع): خوشا به حال هر بنده بی نام و نشانی، که پیش از آن که مردم او را بشناسند او مردم را می شناسد. - پیامبر خدا (ص): با بدان به اخلاق خودشان رفتار کنید، تا از گزند و شرارتشان در امان مانید و در اعمال و کردارتان، از آنان جدا شوید تا در شمار ایشان

نباشید. - امام علی (ع): به زبانها و بدنهای خود، با مردم بیامیزید و به دلها و کردارهایتان، راه جدا از آنان در پیش گیرید.

دروغ.

دروغ.

قرآن . ((و از گفتار باطل ((۲)) (و دروغ) اجتناب ورزید درحالی که گروندگان خالص به خدا باشید)). - امام علی (ع): دروغ، مطابق نبودن سخن است با نهاده الهی ((۳)). - راست، امانتداری است و دروغ خیانت. - پیامبر خدا(ص): خیانت بزرگی است، که به برادرت سخنی بگویی که او سخن تو را راست بداند درحالی که تو دروغ گفته باشی. - امام علی (ع): کمیابترین چیزها راستی و امانتداری، است و بیشترین چیزها، دروغ و خیانت. - بدترین سخن، دروغ است. - پیامبر خدا(ص): بزرگترین خطاها، زبان دروغگوست. - امام علی (ع): بزرگترین خطاها (و گناهان) نزد خداوند، زبان دروغگوست. - (نشانه) ایمان، این است که راستگویی را هر چند به زیان تو باشد بر دروغگویی، گرچه به سود تو باشد، ترجیح دهی. - خداوند ایمان را برای پاک کردن از (آلودگی) شرک، واجب فرمود و ترک دروغگویی را، برای ارج نهادن به راستی. - به خدا سوگند، که کلمه ای را کتمان نکرده ام و هرگز دروغی نگفته ام. - امام علی (ع): از دروغ پرهیزید، زیرا هر امیدواری جوینده است و هر بیمناکی گریزان. - پیامبر خدا(ص): از دروغ پرهیزید، زیرا دروغ توام با انحراف از حق است و هر دوی آنها در آتشند. - از دروغ پرهیزید، زیرا دروغ به گناه و انحراف از حق می کشاند و هر دوی آنها (دروغ و انحراف) در آتشند. - امام کاظم (ع)، در اندرز به هشام: خردمند دروغ نمی گوید، اگر چه منافع او در آن باشد. - پیامبر خدا(ص): بدترین ربا، دروغ است. - هر گاه بنده دروغ بگوید، از بوی گندی که پدید آورده است فرشته یک میل از او فاصله گیرد. - دروغ، دری از درهای نفاق است. - امام علی (ع): شما از خویشاوندی نزدیک من با رسول خدا(ص) و منزلت خاصی که نزد او داشتم، آگاهید مرا در دامن خود می نشاند و هیچ گاه گفتاری دروغ و رفتاری اشتباه و نادرست، از من ندید. - امام صادق (ع): در میان کسانی که خود را به این امر نسبت می دهند، افرادی هستند که چنان دروغهایی می گویند که شیطان به دروغ آنها نیازمند می شود. - پیامبر خدا(ص): به مردم (سخنی را) تلقین نکنید، که بر اثر آن دروغ بگویند فرزندان یعقوب نمی دانستند که گرگ انسان را می خورد، اما چون به آنان تلقین کرد: ((می ترسم او را گرگ بخورد))، گفتند: یوسف را گرگ خورد.

دروغ پست ترین خویهاست.

- امام علی (ع): دروغ ننگ خویهاست ((۴)). - خود را از دروغ نگهدارید، زیرا دروغ گفتن، پست ترین خویهاست و آن نوعی زشتی و گونه ای از پستی است. - زشت ترین چیز، دروغ بستن است. - زشت ترین خویها، دروغگویی است. - بدترین خویها، دروغگویی و دورویی است. - بدترین خصلتها، دروغگویی است. - خصلتی زشت تر از دروغگویی، نیست. - هیچ بدی بدتر از دروغ، نیست.

دروغ و ایمان.

قرآن . ((تنها کسانی دروغ پردازی می کنند، که به آیات خدا ایمان ندارند و آنان خود دروغگویند)). - از پیامبر خدا(ص) سؤال شد: آیا ممکن است مؤمن، ترسو باشد؟ فرمود: آری عرض شد: آیا می شود مؤمن، بخیل باشد؟ فرمود: آری عرض شد: آیا ممکن

است مؤمن و دروغگو باشد؟ فرمود: نه . - ابو دردا از پیامبر خدا(ص) پرسید: آیا مؤمن و دزدی می کند؟ فرمود: ممکن است پرسید: آیا مؤمن و زنا می کند؟ فرمود: بله , هر چند ابو دردا, خوش نداشته باشد پرسید: آیا مؤمن و دروغ می گوید؟ فرمود: تنها کسی دروغ می بندد, که مؤمن نیست همانا بنده لغزشی می کند و سپس به سوی پروردگارش برمی گردد و توبه می کند و خداوند توبه اش را می پذیرد. - حسن بن محبوب می گوید از امام صادق (ع) پرسیدم : آیا ممکن است مؤمن , بخیل باشد؟ فرمود: آری پرسیدم : آیامی شود ترسو باشد؟ فرمود: آری پرسیدم : آیا دروغگو هست ؟ فرمود: نه و خائن هم , نیست سپس فرمود: مؤمن بر هر خویی سرشته می شود, مگر خیانت و دروغ . - پیامبر خدا(ص): مؤمن بر هر خصلتی سرشته می شود, بجز خیانت و دروغ . - از دروغگویی پرهیزید, زیرا دروغ , از ایمان بر کنار است . - امام علی (ع): از دروغ کناره گیرید, زیرا دروغ از ایمان بر کنار است شخص راستگودرلبه نجات و کرامت است و شخص دروغگو, در آستانه پرتگاه و خواری . - امام باقر(ع): دروغ , ویران کننده ایمان اس . - پیامبر خدا(ص): دروغگویی زیاد, شکوه را از میان می برد. - مردی از پیامبر خدا(ص) درباره کاری که موجب رفتن به بهشت می شود, پرسید حضرت فرمود: راستگویی هر گاه بنده راست بگوید, نیکی کرده است و هر که نیکی کند, ایمان آورده است و هر که ایمان آورد به بهشت رود مرد پرسید: ای رسول خدا, کاری که موجب آتش می شود, چیست ؟ فرمود: دروغ هر گاه بنده دروغ بگوید, ناراستی و انحراف در پیش گرفته و هر که از ره ناراستی و انحراف در آید, کافر گردد و هر که کافر گردد, به آتش رود.

دروغ کلید هر بدی است .

- امام باقر(ع): خداوند عزوجل , برای بدی قفلهایی قرار داده و کلیدهای آن قفلها را شراب قرار داده است و دروغ , بدتر از شراب است . - امام عسکری (ع): (همه) پلیدیها در یک خانه نهاده شده و کلید آن , دروغ قرار داده شده است . - مردی به رسول خدا(ص) عرض کرد: ای رسول خدا, چهار کار خوشایند من است : زنا, شرابخواری , دزدی و دروغ اما هر کدام را که بفرمایید به خاطر شما ترک می کنم حضرت فرمود: دروغ را رها کن مرد رفت و تصمیم گرفت , زنا کند اما با خودش گفت : پیامبر از من می پرسد (که زنا کرده ای یا نه), اگر انکار کنم , قولی را که به ایشان داده ام شکسته ام و اگر اقرار کنم , حد می خورم سپس تصمیم گرفت دزدی کند, بعد تصمیم گرفت شراب بخورد, اما هر بار همین فکر را با خود کرد لذا نزد رسول خدا برگشت و عرض کرد: شما راه را بکلی بر من بستید, من همه این کارها را رها کردم . - پیامبر خدا(ص): دروغ به ناراستی و انحراف می کشاند و ناراستی و انحراف , به آتش رهنمون می شود.

دستور به ترک دروغ جدی و شوخی .

- پیامبر خدا(ص): من بر کسی که مجادله را رها کند, هر چند حق با او باشد و کسی که دروغ را, هر چند به شوخی , واگذارد و کسی که اخلاقش را نیکو گرداند, خانه ای در حومه بهشت و خانه ای در مرکز بهشت و خانه ای در بالای بهشت ضمانت می کنم . - امام علی (ع): هیچ بنده ای طعم ایمان را نچشد, مگر آن گاه که دروغ را, شوخی یا جدی آن , ترک گوید. - پیامبر خدا(ص): دروغ , چه جدی و چه شوخی آن , درست نیست همچنین درست نیست که مرد به فرزند خود وعده ای بدهد و به آن عمل نکند همانا راستگویی , به نیکی رهنمون می شود و نیکی به بهشت هدایت می کند و دروغ به ناراستی و انحراف می کشاند و ناراستی و انحراف , به آتش رهنمون می شو. - امام علی (ع): دروغ , جدی و شوخی آن , درست نیست و درست نیست که یکی از شما به فرزندش وعده ای بدهد و به آن عمل نکند همانا دروغ به ناراستی و انحراف , رهنمون می شود و ناراستی و انحراف , به آتش هدایت می کند. - امام سجاد(ع) به فرزندان خود می فرمود: از دروغ کوچک و بزرگش , جدی و شوخیش پرهیزید, زیرا

انسان هر گاه در چیز کوچک دروغ بگوید، به گفتن دروغ بزرگ نیز جرئت پیدا می کند. - پیامبر خدا(ص): وای بر کسی که برای خندانیدن مردم دروغ بگوید، وای بر او، وای بر او.

دروغ کوچک.

- اسما بنت عمیس: من ساقدوش عایشه بودم که او را آماده کردم و به نزد رسول خدا(ص) بردم عده ای از زنان نیز با من بودند به خدا قسم، نزد رسول خدا خوراکی جز یک کاسه شیر نبود رسول خدا، مقداری شیر نوشید و سپس کاسه را به دست عایشه داد اسما می گوید: دختر، از گرفتن کاسه شیر شرم کرد من گفتم: دست رسول خدا را رد نکن، ظرف را بگیر عایشه، با حالت شرم کاسه را گرفت و مقداری شیر نوشید حضرت سپس فرمود: به بقیه زنان هم بده و بنوشند آنها گفتند: ما میل نداریم رسول خدا فرمود: گرسنگی و دروغ را با هم جمع نکنید اسما می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا، اگر کسی از ما میل به چیزی داشته باشد و بگوید میل ندارم، آیا این دروغ به شمار می آید؟ فرمود: دروغ نوشته می شود، حتی دروغ کوچک هم، دروغ کوچک نوشته می شود. - اسما بنت یزید به رسول خدا(ص) عرض کرد: اگر فردی از ما میل به چیزی داشته باشد و بگوید: میل ندارم، آیا این دروغ به حساب می آید؟ حضرت فرمود: دروغ، دروغ نوشته می شود، حتی دروغ کوچک هم، به عنوان دروغ کوچک نوشته می شود. - عبدالله بن عامر: روزی رسول خدا(ص) در خانه ما نشسته بود مادر مرا صدا زد و گفت: بیا به تو (چیزی) بدهم رسول خدا(ص) به او فرمود: می خواهی چه به او بدهی؟ عرض کرد: می خواهم خرمایی به او بدهم رسول خدا(ص) به مادر فرمود: بدان، که اگر چیزی به او ندهی، دروغ برایت نوشته می شود. - پیامبر خدا(ص): برای دروغگویی آدمی همین بس، که هر چه می شنود باز گو کند. - برای دروغگویی، تو را همین بس که هر چه می شنوی باز گو کنی. - امام علی (ع)، در نامه خود به حارث همدانی، می فرماید: هر چه می شنوی برای مردم باز گو مکن، زیرا که همین خود برای دروغگویی کافی است. - پیامبر خدا(ص): برای آدمی همین گناه بس، که هر چه بشنود باز گو کند.

علت دروغگویی.

- پیامبر خدا(ص): دروغگو دروغ نمی گوید، مگر به سبب حقارتی که در اوست. - دروغگو، دروغ نمی گوید، مگر بر اثر حقارتی که در وجود اوست و ریشه تمسخر، اعتماد کردن به دروغگویان است. - امام علی (ع): علت دروغ، زشت ترین علت است (یا مرض دروغ، زشت ترین مرض است). - دروغگو، حقیر و خوار است. - دروغگو، در لبه پرتگاه و خواری قرار دارد.

کذاب.

- به امام صادق (ع) عرض شد: هر کس دروغی بگوید، کذاب است؟ فرمود: نه، هیچ کس نیست، مگر این که دروغی از او سرمی زند، کذاب کسی است که دروغگویی در ذات او نشسته باشد. - امام علی (ع): فردی از شما آنقدر دروغ می گوید، که دیگر در دلش به اندازه جای سوزنی راستگویی باقی نمی ماند پس، در این هنگام نزد خداوند، کذاب نام می گیرد. - پیامبر خدا(ص): بنده پیوسته دروغ می گوید، تا جایی که (سرانجام) خداوند او را، کذاب می نویسد. - بنده آنقدر دروغ می گوید و دنبال دروغ می رود، تا سرانجام نزد خداوند، کذاب نوشته می شود. - بنده چندان دروغ می گوید و دنبال دروغ می رود، که نقطه ای سیاه در دلش پدیدار می شود و به تدریج قلبش را سیاه می کند و در این هنگام نزد خداوند در شمار دروغگویان نوشته می شود. - امام صادق (ع): نشانه شخص کذاب، این است که از آسمان و زمین و مشرق و مغرب به تو خبر می دهد اما هر گاه درباره حرام و حلال خدا از او پرسشی چیزی برای گفتن ندارد. - امام علی (ع): بدون اطمینان (از درست بودن سخنت)، سخنی

مگویی که کذاب خواهی بود. - امام صادق (ع): شخص کذاب، بابرهانهای روشن هلاک می شود و پیروانش به وسیله شبهات . - امام علی (ع): در دانش اشخاص کذاب و خیری نیست .

نتیجه دروغ .

قرآن . ((خداوند کسی را که دروغگوی ناسپاس است ، هدایت نمی کند)). ((خداوند کسی را که افراط کار دروغزن باشد، هدایت نمی کند)). ((درنتیجه ، به سزای آن که با خدا خلف وعده کردند واز آن روی که دروغ می گفتند، در دلهایشان - تا روزی که او را دیدار می کنند - پیامدهای نفاق را باقی گذارد)). - امام علی (ع): نتیجه دروغ ، خواری در دنیاو عذاب در آخرت است . - پیامبر خدا(ص): دروغ ، روسیاهی می آورد. - امام صادق (ع): دروغ مگو، که شکوهت از بین می رود. - امام علی (ع): زیاد دروغ گفتن انسان ، شکوه او را می برد. - مسیح (ع): کسی که زیاد دروغ بگوید، شکوهش برود. - امام علی (ع): دروغگویی زیاد، دین را تباه و گناه را بزرگ می گرداند. - در سفارش به فرزند بزرگوارش حسن (ع)، می فرماید: فرجام دروغ ، پشیمانی اس . - دروغ ، همه چیز را تباه می کند. - دروغ گفتن ، در دنیا ننگ است ودر آخرت ، عذاب آتش . - دروغ ، به نفاق می انجامد. - دروغ ، باعث غیبت و بدگویی می شود. - پیامبر خدا(ص): کم مروت ترین مردم ، کسی است که دروغگو باشد. - امام علی (ع): کسی که دروغ بگوید، مروت خود را تباه کرده است . - دروغگویی و مروت ، با هم جمع نمی شود. - کسی که به دروغگویی شناخته شوداعتماد به او کم می شود و کسی که از دروغ اجتناب ورزد گفته هایش باور شود. - امام صادق (ع): بخیل را آسایش ، حسود را خوشی ، شاهان را وفا و دروغگو رامروت ، نیست . - امام علی (ع): باعث از بین رفتن شکوه ، دروغ است . - دروغگو و مرده یکسانند، زیرا برتری زنده بر مرده ، به سبب اعتماد به اوست پس هر گاه به گفته او اعتماد نشود، حیاتش از بین رفته است . - دروغگو، در گفتارش مورد اتهام است هر چند (برای اثبات گفته اش) دلیل قوی بیاورد و راست بگوید. - امام صادق (ع): هرگز از دروغگو، کمک مخواه زیرا دروغگو دور را در نظر تونزدیک جلوه می دهد و نزدیک را دور. - امام علی (ع): دروغگو با دروغگویی خود سه چیز به دست می آورد: خشم خدا رانسبت به خود، نگاه تحقیرآمیز مردم رانسبت به خود و دشمنی فرشتگان را نسبت به خود. - دورترین مردم از جاده صلاح ، دروغگوست و شخصی که چهره وقیح دارد. - امام صادق (ع): انسان دروغی می گویدو به سبب آن ، از نماز شب محروم می شود. - پیامبر خدا(ص): دروغ ، روزی را کم می کند. - امام علی (ع): عادت به دروغگویی ، فقر می آورد. - دروغ سفیر، تباهی می آفریند و از رسیدن به خواسته ، باز می دارد و دور اندیشی را، از بین می برد و تصمیم را، به هم می زند. - امام صادق (ع): از جمله کمکهای خداوند برضد دروغگویان فراموشی است . ((۵)) - امام علی (ع): بدترین گفتار، آن است که قسمتی از آن ، قسمت دیگرش رانقض کن . علامه طباطبائی در المیزان ، در تفسیر این آیه در سوره یوسف : ((وجاؤا علی قمیصه بدم کذب))، می نویسد. واژه ((کذب)) - به فتح اول و کسر دوم - مصدر است و به جای اسم فاعل به کار رفته ، تا مبالغه را برساند، یعنی آلوده به خونی آشکارا دروغین . این آیه مشعر به این است که پیراهن خون آلود - نکره آوردن کلمه ((دم)) برای نشان دادن سستی و بی پایگی دلالت آن بر مدعای پسران یعقوب است - طوری بوده که دروغ بودن سخن آنان را آشکار می کند، زیرا کسی را که درندگان پاره کنند و بخورند پیراهن سالم تکه پاره نشده ای برایش باقی نمی گذارند اصولا دروغ ، چنین وضعی دارد هیچ سخن دروغ یا نقل و حکایت دروغینی نیست ، مگر این که میان قسمتهای مختلف آن تنافی و در اطرافش تناقضهایی وجود دارد، یا از اوضاع و احوال خارجی شواهدی است که دروغ بودن آن را آشکار می سازد و واقعیت را روشن می کند و اذرون و نهاد زشت آن ، هر چند ظاهری زیبا و خوش منظر داشته باشد، پرده برمی دارد. گفتاری در باب این که دروغ فرجامی ندارد. این مطلب به تجربه ثابت شده که اعتبار دروغ ، مدت زیادی نمی پاید و دیری نمی گذرد که از شخص دروغگو رفتاری سر می زند که گفتار او را دروغ از آب درمی آورد یا از بطلان و نادرستی خبری که داده

یا ادعایی که کرده است پرده برداشته می شود علتش هم این است که هستی بر پایه نظامی استوار است که میان اجزای آن نسبتها و رابطه های تغییر و تبدیل ناپذیری حاکم است ، زیرا برای هر حادثه و رویدادی خارجی و واقعی ، لوازم و ملزوماتی متناسب است که از یکدیگر جدا ناشدنی و تفکیک ناپذیرند و میان این لوازم و ملزومات احکام و آثاری مرتبط با یکدیگر وجود دارد به طوری که اگر به یکی از آنها خللی وارد آید، همه آنها مختل می شوند و سالم و نامختل بودن یکی از آنها دلیل بر سالم و بی عیب بودن مجموعه است این یک قانون کلی و استثنا ناپذیری می باشد مثلاً اگر جسمی در یک زمان خاص از جایی به جای دیگر منتقل شود، یکی از لوازم این جابه جایی این است که از مکان نخست و از هر چه مرتبط و متصل به آن مکان می باشد، جدا دور شود و مکان نخست از آن خالی گردد و مکان دوم را اشغال کند و همچنین فاصله میان این دو مکان را پیماید و دیگر لوازم این جابه جایی حال اگر یکی از این لوازم دچار خلل شود، مثلاً- در همان زمان مفروض باز هم آن جسم ، مکان اول را در اشغال داشته باشد، همه لوازم وابسته به آن جسم مختل می شود. نه انسان و نه هیچ سبب و عامل فرضی دیگری ، اگر چیزی از حقایق هستی را بپوشاند، با هیچ حیل و ترفندی نمی تواند کلیه لوازم و ملزومات مربوط به آن حقیقت را نیز پوشیده نگه دارد یا آنها را از جایگاه واقعی شان بیرون برد یا از بستر هستیشان منحرف سازد اگر بر یکی از این لوازم و ملزومات پرده افکند، دیگری آشکار می شود و اگر آن را هم بپوشاند، سومی خود را نمایان می سازد و به همین ترتیب . از همین جاست که حکومت و دولت از آن حق و حقیقت است ، هر چند باطل و نادرستی چند صباحی جولان دهد و ارزش واقعی از آن راستی و صداقت است ، هر چندگاه دروغ مورد رغبت قرار گیرد خدای متعال فرموده است : ((همانا خداوند کسی را که دروغ ناسپاس باشد، هدایت نمی کند)) و فرموده است : ((همانا خداوند کسی را که افراط کار دروغ پرداز باشد، هدایت نمی کند)) و فرموده است : ((کسانی که به خدادروغ می بندند، رستگار نمی شوند)) و فرموده است : ((پس وقتی که حق به ایشان رسید تکذیبش کردند، پس آنان در وضع آشفته ای هستند)) علتش این است که وقتی حق و حقیقت را دروغ شمردند، ناچار درزندگی خود باطل و نادرست را مبنا قرار داده و بر آن تکیه کردند و از این رو در یک نظام مختل و از هم گسیخته که اجزای آن با هم ناسازگار و هر بخشی از آن بخش دیگرش را دفع و ابطال می کند، افتادند.

زشت ترین دروغ .

قرآن . ((پس ، کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد تا از روی نادانی ، مردم را گمراه کند)). (و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ می بندد یا می گوید: به من وحی شده ، در حالی که چیزی به او وحی نشده است)). (و برای آنچه که زبان شما به دروغ می پردازد، مگویید: این حلال است و آن حرام ، تا بر خدا دروغ بندید، زیرا کسانی که بر خدا دروغ می بندند رستگار نمی شوند)). (و می گویند: آن از جانب خداست ، در صورتی که از جانب خدا نیست و بر خدا دروغ می بندند، با این که خودشان (هم) می دانند)). (و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بسته اند، روسیاه می بینی آیا نه این است که جهنم جایگاه گردنکشان است ؟)). - امام علی (ع) : به زودی پس از من روزگاری بر شما آید که در آن زمان ، چیزی پوشیده تر از حق و آشکارتر از باطل و رایج تر از دروغ بستن به خدا و رسول او نیست . - اگر پرنده مرا در ربایید، خوشتر دارم از این که به رسول خدا (ص) سخنی را نسبت دهم که نفرموده است . - به خدا قسم اگر از آسمان فرود افتم یا پرنده مرا در ربایید، خوشتر دارم از این که بر رسول خدا (ص) دروغ بندم . - در حضور امام صادق (ع) از ملعون بودن بافنده سخن رفت ، حضرت فرمود: منظور از بافنده ، در حقیقت ، کسی است که بر خدا و رسول او دروغ ببافد . - امام صادق (ع) : یک دروغ ، روزه روزه دار را باطل می کند ابو بصیر می گوید: عرض کردم : کدام یک از ماست که چنین چیزی (یک دروغ در روز) از او سر نزنند؟ حضرت فرمود: مقصود این نبود که تو فکر کردی ، بلکه مقصود دروغ بستن به خدا و رسول او و ائمه ، صلوات الله علیه و علیهم ، می باشد . - دروغ بستن به

خدا و رسول او (ص)، از گناهان کبیره است .

موارد جایز بودن دروغ .

- امام صادق (ع): خداوند دو چیز را دوست دارد و دو چیز را دشمن: با تبختر راه رفتن میان دو صف (از لشکر اسلام و کفر) را دوست دارد و دروغ گفتن، برای آشتی دادن را هم دوست دارد با تبختر راه رفتن در کوچه و بازار را دشمن دارد و دروغ گفتن برای هدفی غیر از آشتی دادن را نیز دشمن می‌دارد. - پیامبر خدا(ص): خداوند عزوجل، دروغ گفتن به منظور ایجاد صلح و آشتی را دوست دارد و راستگویی به قصد فساد انگیزی را دشمن می‌دارد. - امام صادق (ع): دروغ نکوهیده است، مگر در دو جا: دور کردن شر ستمگران و آشتی دادن میان مسلمانان. - سخن بر سه گونه است: راست و دروغ و آشتی دادن میان مردم. - اصلاح دهنده (میان مردم مسلمان)، دروغگو به شمار نمی‌آید. - پیامبر خدا(ص): کسی که برای اصلاح میان مردم (به دروغ) سخن خوبی بگوید یا به خوبی خبر کشی کند، دروغگو به شمار نمی‌آید. - امام صادق (ع): هر دروغی روزی از گوینده اش بازخواست شود، مگر دروغی که در سه جا گفته شود: مردی که در جنگ نیرنگ زند که بر او گناهی نیست، یا مردی که میان دو نفر اصلاح و سازش دهد، یا این یکی برخوردی می‌کند و با آن یکی برخورد دیگری و هدفش از این کار آشتی دادن میان آن دوست، یا مردی که به زن (یا خانواده) خود وعده ای دهد و قصد انجام آن را نداشته باشد. علامه مجلسی، رضوان الله علیه، می‌نویسد: بدان که مضمون این حدیث مورد اتفاق خاصه و عامه است مثلاً- ترمذی از پیامبر(ص) روایت کرده است که فرمود: دروغ گفتن روا نیست، مگر در سه جا: مرد برای خشنودی همسر خود سخنی به او بگوید و دروغ گفتن در میدان جنگ و دروغ گفتن، برای آشتی دادن میان مردم. در صحیح مسلم از قول ابن شهاب، که یکی از راویان مسلم است، می‌گوید: نشنیده‌ام که به مردم اجازه دروغ گفتن داده شده باشد، مگر در سه جا: در جنگ، برای آشتی دادن میان مردم و سخن گفتن مرد با زنش و سخن گفتن زن با شوهرش.

توریه .

قرآن . ((پس، نظری به ستارگان افکند و گفت: من کسالت دارم!)). ((گفت: نه) بلکه آن را این بزرگترشان کرده است، اگر سخن می‌گویند از آنها پرسید)). ((پس، هنگامی که آنان را به خوار بارشان مجهز کرد، آبخوری را در بار برادرش نهاد سپس (به دستور او) نداکننده ای بانگ در داد: ای کاروانیان، قطعاً شما دزد هستید)). - پیامبر خدا(ص): همانا در سخنان سربسته و در پرده، برای پرهیز از دروغ جا باز اس. - همانا در سربسته گوییها، ظرافتهایی است که مرد خردمند را از دروغ گفتن بی‌نیاز می‌کن. - ابوهریره: رسول خدا(ص) پشت سر ابوبکر بر ناقه اش سوار شد و فرمود: ای ابوبکر، مردم را گنج و سردرگم کن ((۶))، زیرا برای یک پیامبر سزاوار نیست که دروغ بگوید: مردم شروع کردند به سؤال از ابوبکر که: تو کیستی؟ ابوبکر پاسخ داد: جوینده ای که (راه) می‌جوید پرسیدند: چه کسی پشت سر توست؟ ابوبکر پاسخ داد: راهنمایی که مرا راهنمایی می‌کند. - از امام صادق (ع) درباره این سخن خدای عزوجل در داستان ابراهیم سؤال شد که: ((گفت: نه) بلکه بزرگترشان این کار را کرده است، اگر سخن می‌گویند از آنها پرسید)) حضرت فرمود: نه، بت بزرگشان این کار را کرده بود و نه ابراهیم (ع) دروغ گفت عرض شد: چگونه؟ حضرت فرمود: زیرا ابراهیم گفت: ((اگر سخن می‌گویند از آنها پرسید)) اگر سخن می‌گفتند، معلوم می‌شد بت بزرگ این کار را کرده و اگر سخن نمی‌گفتند، پس بزرگشان کاری نکرده بود اما آنها سخن نگفتند و ابراهیم هم دروغ نگفت. همچنین، از آن حضرت درباره این آیه سوره یوسف سؤال شد که: ((ای کاروانیان، قطعاً شما دزد هستید)) حضرت فرمود: آنها یوسف را از پدرش دزدیدند مگر نمی‌بینی که وقتی (برادران یوسف) گفتند: ((چه گم کرده اید؟ گفتند: جام پادشاه را گم کرده ایم)) و

یوسف نگفت: جام پادشاه را دزدیده اید در حقیقت آنها یوسف را از پدرش دزدیدند (و مقصود یوسف نیز از این که گفت قطعا شما دزد هستید همین معناست). نیز از این سخن ابراهیم (ع) از امام صادق سؤال شد که: ((پس نگاهی به ستارگان کرد و گفت: من کسالت دارم)) حضرت فرمود: ابراهیم نه کسالت داشت و نه دروغ گفت، بلکه مقصود او کسالت در دینش بود، یعنی تردید داشت. - عبدالله بن بکیر به امام صادق (ع) عرض کرد: کسی در خانه مردی می آید و او را می خواهد، اما آن مرد به کنیزش می گوید: بگو او این جا نیست (این چه حکمی دارد؟) حضرت فرمود: اشکالی ندارد این دروغ نیست. شیخ انصاری در مکاسب و بعد از ذکر این حدیث، می گوید: دروغ نبودن این سخن، دروقتی است که جایی که با انگشت خود به آن اشاره کرده و گفته این جا نیست، قسمت خالی خانه باشد، زیرا توجیهی جز این ندارد. - حسن صیقل: به امام صادق (ع) عرض کردم: برای ما از حضرت باقر روایت شده که درباره این گفته یوسف (ع): ((ای کاروانیان قطعاً شما دزد هستید))، فرموده است: به خدا سوگند آنان دزدی نکرده بودند و یوسف هم دروغ نگفت نیز درباره این سخن ابراهیم (ع): ((بلکه این بزرگ آنها این کار را کرده است، پس اگر سخن می گویند از آنها پرسید))، فرموده است: به خدا سوگند که آن بتها این کار را نکرده بودند و در عین حال ابراهیم دروغ نگفت. حسن صیقل می گوید: حضرت صادق (ع) فرمود: ای صیقل، نظر شما در این باره چیست؟ صیقل می گوید: من عرض کردم: ما نظری جز تسلیم، نداریم حضرت فرمود: ابراهیم (ع) که گفت: ((بلکه بزرگ آنها این کار را کرده است))، قصدش در حقیقت اصلاح و راهنمایی به این نکته بود که از این بتها کاری بر نمی آید یوسف (ع) نیز (آن سخن را) به قصد اصلاح بیان فرمود.

کوش دادن به دروغ.

قرآن. ((و (برخی) از آنان که یهودیند گوشگیران دروغند)). ((در آنجا نه بیهوده ای شنوند و نه تکذیبی)). - امام صادق (ع)، در پاسخ به این سؤال که آیا گوش دادن به نقل گویان و داستان پردازان رواست یا نه، فرمود: نه و فرمود: هرکس به گوینده ای گوش سپارد، او را بندگی کرده است پس اگر گوینده از خدا سخن بگوید، (شنونده) خدا را عبادت کرده است و اگر گوینده سخنان ابلیسی بگوید او (شنونده) ابلیس را عبادت کرده باشد. - امام علی (ع): کسی را که دنیا بالا برده، بلندشمارید و به برق آن خیره شوید و به سخنگوی دنیا، گوش مسپارید زیرا که برق آن، فریبنده است و سخنش، دروغ. - گمراهان را بر گوش خود، مسلط مکن.

بر حذر داشتن از آرزوهای دروغین.

- امام علی (ع): خدای رحمت کند، مردی (بنده ای) را که سخن حکیمانه ای را شنید و آن را پذیرا شد و به راه راست فرا خوانده شد و بدان نزدیک گشت با هوای نفس خود ستیزید و آرزویش را دروغ شمرد. - همانا پروای از خدا، دوستان خدا را از حرامهای او نگهداشت پس آسایش را به رنج و سیرابی را به تشنگی بدل کردند و اجل را نزدیک دیدند و از این رو به کار و عمل پرداختند و آرزو را دروغ دانستند و مرگ را پیش چشم داشتند. - یاد مرگ از دلهای شما غایب گشته و آرزوهای دروغین نزد شما حاضر شده اند از این رو دنیا بیش از آخرت شما را به تملک خویش در آورده و دنیایی گذرا، بیش از آخرت پایدار شما را به حرکت در می آورد. - این راهها (ی گوناگون) شمارا به کجای کشاند؟ و این تاریکیها تا به کی سرگردانتان می سازد؟ و دروغها تا چند فریبتان می دهد؟.

بزرگواری.

بزرگواری.

- پیامبر خدا(ص): بزرگواری مرد، دین اوست. - امام حسن (ع)، در پاسخ به این پرسش که بزرگواری چیست، فرمود: دهش پیش از خواهش و اطعام کردن در قحطی. - بزرگواری، احسان کردن داوطلبانه است و دهش پیش از خواهش. - امام صادق (ع): سه چیز نشانگر بزرگواری آدمی است: خوشخویی، فروخوردن خشم و فروهشتن چشم. - امام علی (ع): نشانه بزرگواری مرد، خوشرویی و نیکوکاری اوست. - بزرگواری، تحمل کردن گناه و تقصیر (و انتقام نکشیدن از آن) است. - بزرگواری، نیکو شکیبایی کردن است. - بزرگواری، به دوش کشیدن بار تاوانها (ی مردم) است. - بزرگواری، برگزیدن آبروست بردارایی، پستی و برگزیدن دارایی است بر مردان. - بزرگواری، بیدریغ بخشیدن است و به انجام رساندن وعده. - بزرگواری، در اختیار داشتن زبان است و بذل احسان.

- پیامبر خدا(ص)، در پاسخ به سؤال از بزرگواران، فرمود: مجالس یاد خدا، درمساجد. - امام علی (ع): بزرگواری، در حقیقت دوری کردن از گناهان است. - بزرگواری، داشتن منش نیکو و دوری کردن از پستی است. - هوای نفست را مهار کن و با نفس خود نسبت به آنچه بر تو راو نیست بخیل باش، زیرا بخل ورزیدن بر نفس، حقیقت کرم و بخشندگی است. - بزرگواری، نتیجه بلند همتی است. - هر که برای خود کرامت قائل باشد، خواهشهای نفسانیش در نظر او خوار آید. - هر که برای خود کرامتی قائل باشد، دنیا در نظرش کوچک آید. - نرمخویی، از بزرگواری است. - وفاداری به پیمانها، از بزرگواری است. - از بزرگواری انسان است، گریستن او بر زمان از دست رفته اش و اشتیاق او به زادگاهش و حفظ کردن دوستان دیرینه اش. - بزرگواری، مهربانگیزتر از خویشاوندی است. - نیکو خویی است، و داشتن خود به بزرگواری.

کرامت.

- امام علی (ع): خدای متعال شما را به اسلام ویژه گردانید و برای آن برگزیدتان، زیرا که اسلام، عنوان سلامت است و مجمع کرامت. - در وصف بهشتیان، می فرماید: بهشتیان گروهی هستند که کرامت همواره با آنان باشد، تا آن که سرانجام در سرای جاودانی فرود آیند و از جابجایی سفرها آسوده گردند. - نیز در وصف بهشتیان، می فرماید: پس، به فرجامی پاینده و کرامتی خوش و گوار، دست یافتند. - نیز در وصف اهل بهشت، می فرماید: فرشتگان آنان را در میان گرفته اند و آرامش، بر ایشان فرود آمده و درهای آسمان، به رویشان گشوده شده و تختهای کرامت و بزرگواری، برایشان آماده گشته است.

بزرگوار.

قرآن. ((و هر کس ناسپاسی کند، بی گمان پروردگارم کریم است)). ((ای انسان! چه چیز تو را درباره پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته است؟)). ((همانا، آن (قرآن)، سخن فرستاده ای بزرگوار است)). - پیامبر خدا(ص): همانا خداوند متعال بزرگوار است و بزرگواری را دوست می دار. - همانا پروردگار شما، با شرم و بزرگواری است. - عروه: خداوند، بزرگوارترین بزرگواران است. - عمر بن ابی سلمه: رسول خدا(ص) با شرم و بزرگواری بود. - پیامبر خدا(ص): بزرگوار پسر بزرگوار پسر بزرگوار، همان یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم است. - امام علی (ع): من از آشنا شدن با شخص بزرگوار به مراتب شادتر می شوم، تا به دست آوردن گوهری نفیس و گرانبها. - بزرگوار، کسی است که کرامت چهره خویش را از خواری آتش نگه دارد. - امام سجاد(ع): شخص بزرگوار از فضل خود شادمان می شود و آدم پست، به ملک و دارایی خویش می نازد. - امام علی (ع): شخص بزرگوار هر گاه به او مهربانی و محبت شود، نرم می شود و فرومایه هر گاه با او به نرمی و ملاطفت رفتار شود،

سخت می شود. - شخص بزرگوار (چنین است که) هرگاه با او درشتی شود، خشن می شود و هرگاه با ملائمت و محبت با وی رفتار شود، نرم و مهربان می شود. - شخص بزرگوار، گشاده روست و فرومایه خام و ناپخته. - آدم بزرگوار، خود را به غفلت می زند و فریب می خورد. - بزرگوار، کسی است که آغاز گرا حسان باشد. - بزرگوار، از اندک (احسان) سپاسگزاری می کند و فرومایه و از بسیار (هم) ناسپاسی می کند. - بزرگوار، کسی است که بیدریغ احسان می کند و فرومایه کسی است که بسیار منت می نهد. - بزرگوار، کسی است که دهش او بر خواهش از او پیشی گیرد. - بزرگوار، کسی است که آنچه دارد ببخشد. - بزرگوار، کسی است که از حرامها دوری کند و از معایب منزّه باشد. - امام حسن (ع): شایسته ترین زمان برای این که بزرگوار گذشت کند وقتی است که عرصه عذر بر گنهکار تنگ گردد. - امام علی (ع): بزرگوار، کسی است که خود را بالا-تر از این داند که برای نیکبهایش عوض نیکو انتظار داشته باشد. - بزرگوار، از آنچه شخص فرومایه به آن افتخار می کند، دوری می نماید. - بزرگوار، هرگاه قدرت (بر انتقام) پیدا کند، گذشت می کند و هرگاه مالی به دست آورد، بخشش می کند و هرگاه چیزی از او خواسته شود، برآورده می سازد. - بزرگوار، ننگ را نمی پذیرد و همسایه (یا پناهنده) را گرمی می دارد. - بزرگوار، نیکوکاریهای خود را دینی به گردن خود می داند که باید پردازد و فرومایه احسانهای گذشته خود را دینی به گردن دیگران می داند که باید پس بگیرد. - بزرگوار، هرگاه به تو نیازمند شود، تو را معاف دارد و هرگاه تو به او نیاز پیدا کنی، نیاز تو را بر طرف سازد، فرومایه هرگاه به تو نیاز پیدا کند، تو را به ستوه آورد و هرگاه به او نیاز پیدا کنی، تو را به رنج و زحمت افکند. - بزرگوار، در زمان قدرتمندی گذشت می کند و به هنگام حکومت عدالت پیشه می کند، و از بدی کردن باز می ایستد و احسان خود را نثار می کند. - بزرگوار، نزد خداوند شادمان و ماجور است و نزد مردم محبوب و محترم. - بزرگوار، کسی است که آبروی خویش را با دارایی خود حفظ می کند و فرومایه، کسی است که دارایی خویش را با آبرویش حفظ می نماید. - بزرگوار، بنده نواز است. - وعده بزرگوار، نقد و بی درنگ است. - بزرگوار، هرگاه وعده دهد، به کاربندد و هرگاه وعید و بیم دهد، درگذرد. - دشمنی بزرگوار، کم زیانتر از دوستی فرومایه است. - امام عسکری (ع): عطای بزرگوار، تو را نزد او محبوب می گرداند و عطای فرومایه تو را نزد او پست می سازد. - امام علی (ع): ملازمت با بزرگوار همراه با خواری، بهتر از همنشینی با فرومایه است و احسان دید. - با فراوانی احسان است، که بزرگوار شناخته می شود. - دولت بزرگوار، مناقب و محاسن او را آشکار می سازد و دولت فرومایه، بدیها و معایب او را هویدا می گرداند. - اگر بزرگوار باشی و کسی گرامیت دارد، هر آینه تو را به زحمت و رنج انداخته است. - کسی که از پروردگارش پروا دارد، بزرگوار است. - امام سجاده (ع): میان مردی و سلمان فارسی (ره) بگو مگویی شد آن مرد به سلمان گفت: ای سلمان، فکر می کنی تو کیستی؟ سلمان گفت: آغاز من و تو، هر دو، نطفه ای پلید بوده و فرجام من و تو، لاشه ای گندیده است چون روز قیامت شود و ترازوها (ی سنجش اعمال) بر پا گردد، آن گاه است که هر کس ترازویش سنگین باشد، بزرگوار است و هر کس ترازویش سبک باشد، فرومایه خواهد بود.

شمه ای از اخلاق بزرگواران .

قرآن . ((و کسانی اند که گواهی دروغ نمی دهند و چون بر لغو بگذرند، بزرگوارانه می گذرند)). - امام علی (ع): خلوص و یکرنگی از اخلاق بزرگواران است و ناخالصی و خیانت از خویهای فرومایگان است. - شتاب در عفو و گذشت از خویهای بزرگواران است و شتاب در انتقامگیری از خصلتهای فرومایگان اس. - فضیلت شتاب به سوی نیکوکاری و احسان، از آن بزرگواران است. - روش بزرگواران پیایی نواختن و نیکی کردن است شیوه فرومایگان زشتگویی است. - شیوه بزرگواران وفا کردن به عهد و پیمانهاست روش فرومایگان، انکار (وزیر یا نهادن عهد و پیمانها) است. - شیوه بزرگواران، بخشندگی است. - عادت بزرگواران نیکی کردن است عادت فرومایگان بدگویی کردن پشت سر دیگران است. - پیروزی بزرگواران، (همراه

با) گذشت و احسان است . - کيفر بزرگواران , نيكوتر از گذشت فرومايگان است . - دريغ كردن بزرگوار , بهتر از دهش فرومايه است . - از خصلتهای بزرگواران است , بيدريغ بخشیدن . - بزرگواران , جانهایشان شکیباترو پرتحمل تر است . - خوشحالی بزرگواران , در داد ودهش است و خوشحالی فرويگان , در بدپاداش دادن (احسان ديگران) است . - لذت بزرگواران , در خوراندن است و لذت لثيمان در خوردن . - ارباب کرم آن قدر که ازبخل و همدمی با لثيمان می گریزند , از مرگ نمی گریزند . - شايسته ترين مردم به کرم و بخشندگی , کسی است که کریمان به او شناخته شوند . - در خطبه ای که طی آن فتنه ها و فسادهای آینده را پیش بینی می کند , می فرماید : فرومايگان بسيار شوند و بزرگواران بشدت کاستی گیرند و مردم آن روزگار , همچون گرگ شوند و پادشاهانش چونان درندگان . - امام حسين (ع) , در بخشی از سخنان خود در روز عاشورا , فرمود : هان ! این زنارزاده پسر زنارزاده مرا میان شمشير و مرگ مخیر کرده است هیهات , که به این خواسته خود نسبت به من برسد خواری و زبونی از ما بدور است خدا و رسول او و مؤمنان و دامنههای پاک و نیاکان پاکیزه , نمی پذیرند که ما فرمانبری از فرومايگان را بر مرگ و جانبازيهای رادردان ترجیح دهیم .

خصلتهایی که از بزرگواران به دور است .

- امام علی (ع) : دروغ و خیانت از اخلاق بزرگواران , نیست . - کسی که بدی را به نیکی پاسخ ندهد , از بزرگواران نیست . - جامه ننگ پوشیدن , از خصلتهای بزرگواران نیست . - بزرگوار , کینه توز نیست . - شتاب در انتقامگیری , از خصلتهای بزرگواران نیست . - امام حسن (ع) : هر که احسانهای خود را بر شمرد , بخشندگی خویش را از بین برده است .

بر حذر داشتن از خشم ارباب کرم .

- امام علی (ع) : بترسید از خشم بزرگوار , هرگاه که گرسنه شود و از سرمستی فرومايه , آن گاه که سیر شود . - بترسید از خشم بزرگوار , هرگاه نسبت به او پستی و حقارت روا شود و از تندى فرومايه , هرگاه بلند گردانیده شود . - بترس از آدم بزرگوار , هرگاه که خوارش داری و از بردبار , هرگاه زخمیش کنی و از دلاور , هرگاه دردمندش گردانی . - از بزرگوار بر حذر باش , آن گاه که خوارش کنی و از فرومايه , آن گاه که گرامیش داری و از بردبار , هرگاه که او را به ستوه آوری . - بترسید از خشم بزرگوار , آن گاه که گرسنه شود و از فرومايه , آن گاه که سیر گردد .

تشویق به گرامیداشت ارباب کرم .

- پیامبر خدا (ص) : هرگاه کریم قومی نزد شما آمد , او را گرامی بدارید . - بزرگوار هر قومی را , گرامی بداري . - هنگامی که جریر بن عبدالله برای بیعت نزد رسول خدا (ص) آمد , پیامبر از او پرسید : ای جریر ! برای چه آمده ای ؟ می گوید : عرض کردم : ای رسول خدا , آمده ام تا به دست شما مسلمان شوم رسول خدا (ص) عباي خود را برای او پهن کرد آن گاه رو به اصحابش کرد و فرمود : هرگاه شخص بزرگوار قومی نزد شما آمد , او را گرامی بدارید . - هنگامی که اسرای ایرانی وارد مدینه شدند و عمر بن خطاب خواست زنان را بفروشد و مردان را به بندگی گیرد , علی (ع) به او فرمود : رسول خدا (ص) فرمود : بزرگوار هر قومی را , گرامی بدارید .

گرامیداشتن .

- پیامبر خدا (ص) بر بالشی تکیه زده بود که سلمان وارد شد پیامبر پشتی را به او داد و فرمود : ای سلمان , هیچ مسلمانی نیست که

برادر مسلمانش بر او وارد شود و به احترام او برایش پستی بگذارد، مگر این که خداوند او را بیامزد. - هیچ مسلمانی نیست که برادر مسلمانش بر او وارد شود و او به احترام وی برایش پستی بگذارد، مگر این که خداوند او را بیامزد. - از بزرگداشت عظمت خدای متعال است، بزرگداشت سه نفر: ریش سفید مسلمان (یا کسی که موی خود را در اسلام سفید کرده است) و پیشوای دادگر و قرآن دانی که نه غلو کند و نه از (عمل به) قرآن دوری ورزد. - کسی که برادر خود را گرامی دارد، در حقیقت خدا را گرامی داشته است. - هر گاه میهمانی بر شما وارد شد، او را گرامی بدارید. - هر که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، باید به همنشین خود را گرامی دارد. - هر کس، بدون چشمداشت یا ترس از مردی، برایش رکاب بگیرد (تا بر مرکب خویش سوار شود)، آمرزیده شود. - کسی که وارد مجلسی می شود، دچار نوعی سرگشتگی است پس با خوشامدگویی از او استقبال کنید. - یتیم را، گرامی بدار و به همسایه ات، خوبی کن. - فرزندان خود را گرامی بدارید و آنها را نیکو تربیت کنید.

رد عزت و احترام.

- پیامبر خدا(ص): از پذیرفتن عزت و احترام خودداری نکنند، مگر الاغ. - هر گاه به یکی از شما احترامی نهاده شد، آن را رد نکنند، زیرا این الاغ است که عزت و احترام را رد می کند. - امام صادق (ع): دو مرد بر امیرالمؤمنین (ع) وارد شدند حضرت برای هریک از آن دو تشکی انداخت یکی از آن دوروی تشک نشست و دیگری خودداری کرد امیرالمؤمنین فرمود: روی تشک بنشین، زیرا از پذیرفتن عزت و احترام سرباز نزنند مگر الاغ. - ابو خلیفه: من و ابو عبیده حذا، بر حضرت باقر(ع) وارد شدیم حضرت به کنیزش دستور داد متکایی بیاورد من عرض کردم: لازم نیست همین طوری می نشینیم حضرت فرمود: ای ابو خلیفه! عزت و احترام را رد نکن، زیرا عزت و احترام رافقط الاغ رد می کند. - امام رضا(ع): امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - می فرمود: از پذیرفتن عزت و احترام خودداری نکنند، مگر الاغ حسن بن جهم می گوید: عرض کردم: مقصود از آن چیست؟ فرمود: جا باز کردن در مجلس و عطر و بوی خوشی که به او تعارف شود. - پیامبر خدا(ص): عزت و احترام را بپذیرید و بهترین احترام عطر است، هم سبکبار است و هم بسیار خوشبو. - از احترام مرد به برادر مسلمانش، این است که پیشکش او را بپذیرد، یا از همان چیزی که در اختیار دارد به او تعارف و پیشکش کند و خودش را به زحمت نیندازد. - امام حسین (ع): کسی که عطای تو را بپذیرد در بخشندگی به تو کمک کرده است. - امام علی (ع): انسان باید با قبول این اوصاف، بزرگواری را پذیرا شود و پیش از فرود آمدن بلای مرگ، از آن بر حذر باشد و باید که در کوتاهی ایام عمر خویش و اندک ماندنش در منزل دنیا، بیندیشد تا (از خواب غفلت بیدار شده) منزلی دیگر (آخرت) را جایگزین آن کند.

کسی که احترام او را ادب نکند.

- امام علی (ع): کسی که عزت و احترام ادبش نکند، اهانت و بی حرمتی او را ادب نماید. - کسی که احترام او را درست نکند، اهانت و بی احترامی درستش گرداند. - وقتی احترام نهادن سودی نبخشد، اهانت و بی احترامی کارگتر است و جایی که تازیانه اثر نبخشد، شمشیر برنده تر است. - احترام نهادن به همان اندازه که برای شخص بزرگوار سازنده است، برای انسان فرومایه تباه کننده می باشد.

گرامیترین مردمان.

- پیامبر خدا(ص): قصدم فخر فروشی نیست، من، گرامیترین فرزند آدم نزد پروردگار خویش هستم. - قصدم فخر فروشی نیست، اما من، گرامیترین و بزرگوارترین مردم سراسر عالم هست. - مردی به رسول خدا(ص) عرض کرد: دوست دارم گرامیترین مردم

باشم حضرت فرمود: از خدا نزد خلق شکایت مکن، تاگرامتین مردم باشی. - امام علی (ع): هیچ بزرگواری و کرامتی چون پرهیزگاری، نیست.

احترام به مردم احترام به خود است.

- امام علی (ع): اگر به کسی احترامی نهی، در حقیقت به خودت احترام نهاده‌ای و حیثیت خویش را با آن آراسته‌ای بنابراین، به خاطر خوبی و احترامی که به خودت کرده‌ای، از دیگری انتظار سپاسگزاری نداشته باش. - خودت را به انجام کارهای نیک و به دوش کشیدن بارهای دیون (مردم) عادت بده، تا شرافت نفس یابی.

کسب.

پاکیزه ترین شغل.

- پیامبر خدا (ص): همانا پاکیزه ترین شغل، شغل بازرگانانی است، که چون سخنی گویند دروغ نگویند و هر گاه امانتی به آنها سپرده شود، خیانت نکنند و هر گاه وعده دهند، خلف وعده نکنند و وقتی چیزی می‌خرند، از آن نکوهش نکنند و وقتی چیزی می‌فروشند، تعریف و تبلیغ نکنند و هر گاه بدهکارند (در پرداخت بدهی خود)، تعلل نورزند و هر گاه طلبکار باشند (برای گرفتن طلب خود)، فشار نیاورند. - پاکترین درآمد مسلمان، تیری است که در راه خدا می‌اندازد.

مشاغل.

قرآن. ((و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید و (به عنوان رشوه قسمتی از) آن را به حکام مدهید، تا بخشی از اموال مردم را به گناه بخورید، در حالی که خودتان (هم خوب) می‌دانید)). ((اموال یکدیگر را به ناروا مخورید، مگر آن که داد و ستدی با تراضی، از شما (انجام گرفته) باشد)). - از امام صادق (ع) سؤال شد: راههای امرار معاش بندگان که از آن طریق با هم داد و ستد و کسب درآمد می‌کنند و شیوه‌های خرج و مخارج چندتا است؟ حضرت فرمود: کلیه راههای امرار معاش که مردم از آن طریق معامله و کسب درآمد می‌کنند، چهارراه است سائل پرسید: آیا همه این چهار راه حلالند یا همه حرام هستند یا برخی حلالند و برخی حرام؟ حضرت فرمود: هر یک از این چهار راه، ممکن است از جهتی حلال باشد و از جهتی دیگر حرام این چهار نوع معروف و شناخته شده هستند نخستین راه از این راههای چهارگانه ولایت است و تولیت و سرپرستی برخی نسبت به برخی دیگر (نظام اداری و کارمندی) در راس این نظام، ولایت کارگزاران است و سپس ولایت کارگزاران کارگزاران، تا برسد به دون پایه ترین کارگزاران که هر یک نسبت به زیردست خود ولایت و تصدی دارد. دومین راه (درآمد)، تجارت و بازرگانی است، در همه انواع خرید و فروش مردم بایکدیگر. سوم، صنعتها و فنون است که شامل انواع گوناگون آن می‌شود. چهارم، اجاره‌ها همه این راههای معیشت از جهتی حلال است و از جهتی دیگر حرام آنچه خداوند بر بندگان در رابطه با این داد و ستدها واجب فرموده، این است که از راه حلال آنها وارد شوند و به وجه حلال آنها عمل کنند و از جهات و راههای حرام این معاملات دوری ورزند. توضیح معنای ولایات، این ولایتها و تصدی امور مردم دو گونه است: یکی از این دو گونه ولایت، ولایت و تصدی کارگزاران عادل است، که خداوند به ولایت و سرپرستی آنها بر مردم دستور داده است و نیز ولایت و تصدی کارگزاران این کارگزاران و کارگزاران کارگزاران آنها، تا برسد به دون پایه ترین کارگزاران که هر یک بر زیردست خود ولایت و تصدی دارد. گونه دوم ولایت و کارگزاری، ولایت و تصدی والیان ستمگراست و ولایت کارگزاران کارگزاران آنها، تا برسد به دون

پایه ترین آنها که با سلسله مراتبی نسبت به یکدیگر، تصدی دارند. گونه حلال ولایت و کارگزاری، همان ولایت والی عادل است که خداوند به شناخت او و ولایت داشتنش و کار کردن برای او در زمان تصدی حکومتش فرمان داده است، همچنین ولایت کارگزاران او و کارگزاران کارگزاران او، زیرا خداوند به والی عادل دستور داده که از آنچه خداوند نازل کرده است، بی کم و زیاد و بی آن که سخنش را تحریف کند یا از فرمان او تجاوز کند، پیروی نماید بنابراین، هر گاه والی، با توجه به این جهات و نکات، ولایتش عدل باشد حق حکومت دارد و کار کردن با او و کمک رساندن به وی در حکومتش و تقویت او کاری حلال و پاکیزه است و کسب درآمد از طریق آنها حلال می باشد علت این امر آن است که در ولایت والی عادل و کارگزارانش هر حقی و هر عدالتی زنده می شود و هر ستم و جور و فساد از میان می رود و از این روست که هر کس در تقویت حکومت این والی بکوشد و وی را در کارهای حکومتش کمک و یاری رساند، در راه طاعت خدا کوشیده و دین او را تقویت کرده است. و اما گونه حرام ولایت و حکمرانی، ولایت والی ستمگر و ولایت کارگزاران است، از رئیس گرفته تا پیروان والی و کارگزار تا برسد به دون پایه ترین فرد این نظام حکومتی کار کردن برای اینها و کسب درآمد از طریق کارمندی آنها حرام و ممنوع است و هر کس برای آنها کار کند، کارش کم باشد یا زیاد، مشمول عذاب الهی می شود علتش این است که در حکومت حکمران ستمگر، حق و حقیقت بکلی پایمال می شود و هر چه باطل و نادرستی است، زنده می گردد و ظلم و بیداد و تباهی و فساد آشکار می شود و کتابها (ی آسمانی)، از میان می رود و انبیا و مؤمنان، به قتل می رسند و مسجدها ویران می شود و سنت خدا و احکام و قوانین او تبدیل و دگرگون می شود به این دلیل است که کار کردن با آنها و یاری رساندنشان و کسب درآمد از طریق کار کردن با آنان، حرام شده است مگر در حد ضرورت، نظیر ضرورت به خوردن خون و مردار. و اما تفسیر و توضیح تجارتها در همه اقسام فروش و گونه های حلال تجارتها که برای فروشنده جایز است بفروشد و آنچه برایش جایز نیست بفروشد، همچنین آن چیزهایی که برای خریدار جایز است بخرد و آنچه که خریدنش برای او جایز نیست کلیه چیزهایی که به تهیه آنها فرمان یافته اند، از آنچه خوراک بندگان خداست و مایه قوام زندگی آنها می باشد و زندگی ایشان جز با آنها میسر نیست، مانند آنچه می خورند و می نوشند و می پوشند و ازدواج می کنند و تملک می نمایند و از جهت تملکی که دارند از آنها استفاده می کنند و به کار گرفتن آنها در راه کسب سودها و منافع می نمایند که پایداری زندگی زندگیشان بدانهاست و به نحوی از انحا به مصلحت کار آنان می باشد باری خرید و فروش و نگهداری و به کار گرفتن و بخشیدن و عاریه دادن همه اینها حلال و رواست. اما گونه های حرام خرید و فروش، هر چیزی که مایه فساد و تباهی است و از خوردن و آشامیدن یا کسب آن یا ازدواج کردن با آن یا مالک شدن آن یا ننگ داشتن آن یا بخشیدنش یا عاریه دادنش، نهی شده یا چیزی که در آن به نحوی از انحا فساد و تباهی است، مانند بیع ربوی که مایه فساد و تباهی است یا فروش مردار یا خون یا گوشت خوک یا گوشت و پوست درندگان اعم از انواع درندگان وحشی یا پرندگان یا شراب یا هر چیز نجس، همه اینها حرام و تحریم شده است، چرا که از خوردن و آشامیدن و پوشیدن و تملک و ننگ داشتن و تصرف در آنها به هر نحوی، به علت فساد که در آنهاست، نهی شده است پس، هر گونه تصرفی در این وجه فساد حرام می باشد. همچنین است خرید و فروش هر وسیله بازی (و قمار) و هر چیزی که وسیله تقرب به غیر خدا باشد یا موجب تقویت کفر و شرک و دیگر معاصی شود یا هر چیزی که بابتی از ابواب ضلالت یا باطل را تقویت کند یا موجب وهن و ضعف حق گردد، همه اینها حرام و تحریم شده اند فروش و خرید و نگهداری و تملک و بخشیدن و عاریه دادن و هر گونه تصرفی در اینها، حرام می باشد مگر این که پای ضرورت و ناچاری در میان باشد. و اما تفسیر و توضیح اجاره ها، اجیر کردن انسان خودش را یا مملوکش را یا آنچه را که تحت ولایت و تصرف اوست، مانند خویشانش یا مرکوبش یا جامه اش به صورت حلال، این است که انسان خودش یا خانه اش یا زمینش یا چیزی را که ملک اوست، برای کسب سود و منفعتی اجاره دهد یا خودش کار کند یا فرزندش و مملوکش یا مزدورش را به کار گمارد به شرط آن که نماینده و وکیل والی یا کارگزار او نباشد بنابراین، اشکالی

ندارد که خودش یا فرزندش یا خویشاوندش یا مملوکش یا کسی و چیزی را که وکالت دارد، اجاره دهد و اجیر کند، زیرا اینها وکلای خود آن اجیرند نه کارگزاران والی مانند باربر که باری را در قبال مزدی مشخص از جایی به جایی می برد او می تواند آن بار را که حمل و نقلش برای او جایز است، خودش شخصا یا به وسیله مملوکش یا مرکبش حمل کند، یا خودش را برای کاری اجیر کند و آن کار را شخصا یا به وسیله مملوکش یا خویشاوندش یا کسی که اجیراوست، انجام دهد. این گونه اجیر کردنها برای هر فردی از مردم حلال است، سلطان باشد یا بازاری، کافر باشد یا مؤمن اجاره دادن و کسب از این راهها برای او حلال است. و اما وجوه حرام اجاره، مانند این که شخص خودش را اجیر کند، برای حمل باری که خوردن یا آشامیدن یا پوشیدن آن حرام می باشد یا خود را اجیر کند برای ساختن آن چیز یا نگهداری و یا پوشیدن آن یا خودش را اجیر کند برای تخریب و ضرر زدن به مساجد یا به ناروا کشتن کسی یا حمل تصاویر و بتها و نی و بربط و شراب و خوک و مردار و خون هر چیزی که در آن فساد است و از غیر جهت اجاره بر او حرام شده اند هر چیزی که به جهتی از جهات تحریم شده باشد، حرام است که انسان خودش را در آن یا برای آن یا در قسمتی از آن یا برای قسمتی از آن اجیر کند، مگر برای منفعت کسی که اجیرش کرده ای مثل این که کسی دیگری را اجیر کند تا برای خلاص کردن خودش یا دیگران از بوی گند مرداری، آن را به جایی منتقل کند و موارد دیگری از این قبیل. فرق میان ولایت و اجاره، با این که هر دو (هم کارگزار و کارمند و هم اجیر و کارگر) برای مزد کار می کنند، این است که ولایت به این معناست که انسان، کارگزار والی کل یا کارگزار کارگزاران آنها شود و امر کس دیگر را متصدی می شود در تولیت و سرپرستی او و اجرای امر و نهی او و قائم مقام ولی اومی شود تا برسد به رئیس (و پیشوا) یا قائم مقام وکلای او می شود در امر او و کمک کردن و تقویت ولایت و فرمانروایی او، اگر چه دین پایه ترین کارمند باشد، زیرا او نیز نسبت به زیردست خود، همان شیوه والیان بزرگ را می پیماید، که در کشتار هر که خواهند و در ستمگری و فسادانگیزی متصدی کار مردم می شوند. اما معنای اجاره همان است که توضیح دادیم یعنی این که انسان خودش یا آنچه را که در تملک اوست اجیر کند، زیرا انسان پیش از آن که خود یا مملک خود را به اجاره دیگری دهد، مالک خود و مملک خود است (و حق دارد خودش و ملکش را به مزدوری دهد) در حالی که والی زمانی مالک چیزی از امور مردم است، که ولایتدار آنها شود و تولیت امور آنها را به عهده گیرد بنابراین، هر که خود را اجیر کند یا مایملک یا کسی را که بر او ولایت دارد به اجاره و کرایه دهد، کافر باشد یا مؤمن، سلطان باشد یا بازاری، به شرحی که گفتیم، در موردی که اجاره در آن جایز است، حلال می باشد و انجام دادن و کسب و درآمد آن رواست. اما تفسیر و شرح صنعتها و فنون. هر گونه صنعت و فنی که بندگان خدا بیاموزند یا به دیگری یاد دهند، مانند نویسندگی (دبیری و منشی گری) و حسابداری و بازرگانی و زرگری و پالان دوزی (سراجی و زین دوزی) و بنایی و بافندگی و گازری و دوزندگی و فن نقاشی به شرط آن که جانوران ذیروح نباشند و ساختن انواع ابزارهایی که مورد نیاز مردم است و از آنها بهره برداری می کنند و بدون آنها امورشان نمی گذرد و وسیله تامین نیازهای زندگی آنهاست انجام دادن و آموزش دادن و کار کردن با آنها و در آنها برای خود و دیگری حلال و مجاز می باشد. هر چند از آن صنعت و آن ابزار گاهی در راههای نادرست و معاصی و کمک به حق و باطل هر دو استفاده شود، باز هم در ساختن این ابزار و تعلیم دادن نحوه ساختن آنها به دیگری، اشکالی وجود ندارد. مانند نویسندگی (دبیری و منشیگری) که در راه تقویت و کمک به کارگزاران حکومتهای باطل و ستمگر نیز قابل استفاده می باشد همچنین ساختن کارد و شمشیر و نیزه و کمان و دیگر ابزارهایی که هم در راه درست کاربری دارند و هم در راههای نادرست و ابزار کمک به هر دو می باشند آموختن و آموزش دادن این گونه فنون و اجرت گرفتن برای آنها و در راه آنها و کار کردن در این حرفه ها و برای این حرفه ها برای کلیه مردم در صورتی که اهل صلاح باشند، بلامانع است اما به کار بردن این ابزارها در راه فساد و زیان زدن به هر کسی حرام است و بر استاد و شاگرد این صنایع و فنون گناهی نیست، زیرا منافع اینها بیش از جهات مضرشان می باشد و گذران زندگی مردم و بقا و پایداری آنها به این

ابزارها، بستگی دارد بلکه گناه و ورزش، به عهده کسی است که از این وسایل در راههای فساد و حرام استفاده کند خداوند تنها آن صنایع و فئونی را بالکل حرام کرده، که جز فساد و تخریب کاربری دیگری نداشته باشند نظیر سازها و نی‌ها و شطرنج و هر آلت‌لهو و لعب دیگری و صلیبها و بتها و ساختن نوشابه‌های حرام و آنچه که فساد محض در آن است و هیچ وجه صلاح و مثبتی در آنها وجود ندارد آری، یاد دادن و یاد گرفتن این چیزها و اشتغال ورزیدن به آنها و اجرت و مزد گرفتن برای آنها و هر گونه تصرفی در آنها حرام است، مگر صنعتی باشد که گاه در امور صنایع (روا و مجاز دیگر) مورد استفاده قرار گیرند اگر چه گاهی هم در راه معصیتی به کار برده شوند شاید به دلیل کاربرد مفید و درستی که دارند، یاد گرفتن و یاد دادن و اشتغال ورزیدن به این صنایع حلال است اما برای کسی که از آنها استفاده‌های ناروا و فاسد (و مخرب) می‌کند، حرام می‌باشد. این بود، شرح و توضیح راههای کسب درآمد و امرار معاش مردم و تعلیم آنان در کلیه وجوه و گونه‌های کسب و کارشان.

راههای هزینه کردن و انفاق اموال و درآمدها.

راههای هزینه کردن مال در کلیه مصارف حلال واجب و مستحب، بیست و چهار راه است: هفت راه اختصاص به خود شخص دارد پنج راه برای واجب‌النفقه اوست سه راه برای آنچه دین بر او لازم گردانیده پنج راه برای صله و بخشش و چهارراه برای احسان و نیکوکاری. اما هزینه‌هایی که برای خود شخص لازم است، عبارتند از: خوراکش، نوشیدنیهایش، پوشاکش، زن، خدمتکار و پرداخت مزد برای تعمیر وسایل زندگیش یا حمل و نقل یا نگهداری آنها، یا چیزهایی که به آنها نیاز دارد، مانند منزل و وسایل رفع نیازمندیهایش. اما هزینه‌های پنجگانه‌ای که برای افراد تحت تکفلش بر او لازم است، عبارتند از: خرجی دادن فرزندان، والدینش، همسرش و مملوکش خرجی دادن اینها در حال رفاه و تنگدستی، بر او لازم می‌باشد. اما هزینه‌های سه گانه‌ای که در دین بر او واجب است، عبارتند از: زکات واجب که هر سال باید پردازد و هزینه حج واجب و هزینه تامین جهاد در وقتی که جهاد واجب شود. اما هزینه‌های پنجگانه مستحبی، عبارتند از: صله و انعام به بالا-دستش، صله دادن به خویشاوند صله و کمک کردن به مؤمنان و تبرع در وجوه صدقه و نیکوکاری و آزاد کردن بنده. اما هزینه‌های چهارگانه، عبارتند از: پرداخت بدهکاری، عاریه، وام دادن و پذیرایی از میهمان اینها در سنت واجب و لازم هستند. چیزهایی که خوردن آنها برای انسان حلال است. رویدنیهای که خوردن آنها برای انسان حلال و رواست، سه گروه از مواد غذایی است: یک دسته از آنها عبارتند از: کلیه دانه‌ها و حبوبات، مانند گندم و جو و برنج و نخود و دیگر انواع حبوبات و دسته کنجدها و جز آنها هر گونه دانه‌ای که موجب تغذیه و تقویت جسم انسان باشد، خوردنش حلال است و هر چه برای جسم انسان ضرر دارد، خوردنش حرام است مگر در حال ضرورت. دسته دوم از رویدنیها، انواع میوه‌هایی است که غذای انسان است و برایش سودمند و نیروزایی باشد خوردن اینها حلال است، اما آنهایی که برای انسان زیان دارند، خوردنش حرام است. دسته سوم شامل کلیه سبزیجات و گیاهان است و هر گونه سبزه‌ای که از زمین بروید و برای انسان سودمند و جنبه تغذیه داشته باشد، خوردنش حلال می‌باشد اما سبزیجاتی که خوردنش برای انسان زیان داشته باشد، مانند سبزیجات سمی کشنده و مانند خر زهره و دیگر انواع سبزیجات سمی، کشنده و خوردنش حرام است. و اما حیواناتی که خوردن گوشت آنها حلال است. گوشت گاو و گوسفند و شتر و هر حیوان وحشی که نیش و چنگال ندارد و گوشت پرندگانی که چینه دان دارند، خوردنش حلال است اما پرندگانی که چینه دان ندارند، خوردنش حرام می‌باشد خوردن انواع ملخ نیز بلامانع است. و اما تخمهای پرندگان که خوردنش حلال است. هر تخمی که دو سر آن با هم تفاوت داشته باشد، خوردنش حلال است و هر تخمی که دو طرف آن برابر باشد، خوردنش حرام می‌باشد.

آزبانی که خوردنشان حلال است .

از میان انواع ماهیها آنهایی که بدنشان پوسته پوسته (پولکدار) است , خوردنشان حلال است و آنهایی که پوسته پوسته نیست , خوردنشان حرام می باشد.

انواع نوشیدنیهای مجاز.

هر نوشیدنی که زیاد آن عقل را تغییر ندهد (مست کننده نباشد), نوشیدنش اشکالی ندارد اما هر نوشیدنی که زیادش عقل را زایل کند, کم آن هم حرام است .

پوشیدنیهای مجاز.

هر چه از زمین بروید, پوشیدن و نماز خواندن با آن بلامانع است و هر حیوانی که گوشتش حلال باشد و ذبح شرعی شود, پوشیدن پوست و پشم و مو و کرک آن رواست و اگر پشم و مو و پر و کرک مردار و غیر مردار پاک باشد, پوشیدن و نماز خواندن با آن اشکال ندارد. هر چیزی که غذای انسان باشد از خوردنی و نوشیدنی , یا پوشیدنی باشد, نماز خواندن در آن یاسجده کردن بر آن جایز نیست , مگر آنچه از زمین روید که بی میوه باشد و رشته نشده باشد پس هر گاه رشته شده, نماز خواندن بر آن جایز نیست , مگر درحال ضرورت و ناچاری .

ازدواجهای روا.

اشاره

چهار گونه است : ازدواج میراث دار (عقد دائم), ازدواج بی میراث (ازدواج موقت), ازدواج با کنیز خود و ازدواج با کنیز کسی با اجازه و حلال شمردن صاحب او. و اما آنچه جایز است از مالکیت و خدمت . شش نوع است : مالکیت غنیمت , مالکیت خریداری , مالکیت میراث , مالکیت هبه و بخشش , مالکیت عاریه و مالکیت اجاره . اینهاست , راهها و موارد حلال و مجاز برای این که انسان مال خود را خرج کند و از راههای حلالش به مصرف برساند و راههای مجاز تصرف در اموال خود به طریق واجب و مستحب . - پیامبر خدا(ص): بیشترین چیزی که بعد از مرگم , از آن بر اتمم می ترسم , این کسبها و درآمدهای حرام است و شهوت ناپیدا و رباخواری .

تشویق به کسب درآمد از دسترنج .

- پیامبر خدا(ص): هرگز کسی غذایی بهتر از دسترنج خود, نخورده است پیامبر خدا, داود, از دسترنج خود, می خورد. - بنده , هیچ غذایی نخورد که نزدخدای متعال محبوبتر از دسترنج او باشد هر که شب را با تنی خسته از کار بخواهد, آمرزیده شود. - داود پیامبر, جز از دسترنج خود نمی خورد. - پاکیزه ترین کارها, درآمدی است که انسان با دسترنج خود کسب کند. - پاکترین کسب و درآمد, دسترنج آدمی است و هر معامله ای , که با درستکاری همراه باشد. - برترین کسب و درآمد, معامله درستکارانه است و کار کردن انسان با دست خودش . - روایت شده است که حواریان عیسی (ع) هر گاه گرسنه می شدند, می گفتند: یا روح الله , گرسنه شده ایم پس عیسی (ع) بادیست خود به زمین , چه دشت بود و چه کوه , می زد و برای هر یک از حواریان دو گرده نان بیرون می آمد, که آنها را می خوردند و هر گاه تشنه می شدند, می گفتند: یا روح الله , تشنه شده ایم و آن حضرت با دستش

به زمین، خواه دشت بود یا کوه می زد و آب بیرون می آمد و حواریان می نوشیدند آنها گفتند: یا روح الله! کدام یک از ما برتر است که هر گاه می خواهیم غذایمان می دهی و هرگاه می خواهیم آبدان می نوشانی در حالی که همه ما به تو ایمان آورده ایم و پیروی می کنیم؟ عیسی (ع) فرمود: برترین شما کسی است که با دست خود کار کند و از کسب خودش بخورد از آن پس حواریان گازی می کردند و اجرت می گرفتند.

- پیامبر خدا (ص): بهترین درآمد، درآمد کاری است که در کارش صداقت داشته باشد. - امام صادق (ع): خدای عزوجل به داود (ع) وحی فرمود: ((اگر نبود که از بیت المال می خوری و با دستت اصلاً کار نمی کنی، البته نیکو بنده ای بودی)) حضرت فرمود: پس داود (ع) چهل بامداد گریست آن گاه خدای عزوجل به آهن وحی کرد: برای بنده ام داود نرم شو پس خداوند متعال، آهن را در دست داود نرم گردانید از آن پس داود، روزی یک زره می بافت و آن را به هزار درهم می فروخت پس (در یک سال) سیصد و شصت زره بافت و آنها را به سیصد و شصت هزار درهم فروخت و بدین ترتیب از بیت المال بی نیاز شد. - داود (ع) بر کفشگری گذشت و به او فرمود: ای تو! کار کن و بخور، زیرا خداوند، کسی را که کار کند و بخورد دوست دارد و کسی را که بخورد و کار نکند، دوست نمی دارد. - امام صادق (ع): در رفتن دنبال تامین معاش خود کاهلی نورزید، زیرا پدران شما، در پی آن می دویند و به دستش می آوردند. - محمد بن منکدر می گفت: من فکرمی کردم که علی بن الحسین (ع) فرزندی از خود بر جای نخواهد گذاشت که برتر از خود علی بن الحسین باشد، تا آن که (روزی) فرزند او محمد بن علی (ع) را دیدم و خواستم نصیحتش کنم اما او مرا نصیحت کرد یاران محمد بن منکدر، پرسیدند: چه نصیحتی به تو کرد؟ گفت: روزی هوا بسیار گرم بود و من به یکی از نواحی مدینه رفتم در راه ابو جعفر محمد بن علی (ع) را که بدنی فربه و سنگین داشت دیدم که به دو غلام سیاه یا دو تن از موالی تکیه داده است با خودم گفتم: سبحان الله! شیخی از شیوخ قریش در یک چنین وقتی و با چنین حالی در پی دنیا است! باید او را نصیحت کنم. نزدیکش رفتم و سلام کردم با حالتی خسته و عرق ریزان، جواب سلام مرا داد من گفتم: خداخیرت دهد، شیخی از شیوخ قریش در چنین ساعتی و با چنین حالی در پی دنیا! اگر با این حال اجلت در رسد چه می کنی؟. حضرت فرمود: اگر در چنین حالی باشم و مرگم فرا رسد، در حال طاعتی از طاعات خدای عزوجل هستم، طاعتی که با آن خودم و خانواده ام را از محتاج شدن به تو و مردم بازمی دارم ترس من از این است که در حال انجام معصیتی از معاصی خدای عزوجل باشم و مرگ مرا در رسد. من گفتم: راست گفتی، خدایت رحمت کند خواهستم تو را نصیحت کنم، اما تو مرا نصیحت کردی. - حسن بن علی بن ابی حمزه از پدرش: ابو الحسن (موسی بن جعفر) (ع) را دیدم که در زمین خود کار می کرد و پاهایش عرق عرق شده بود عرض کردم: فدایت شوم، مردها (کارگران) کجا هستند؟. فرمود: ای علی! کسی که از من و پدرم بهتر بود، با دست خود در زمینش کار می کرد پرسیدم: او کیست؟ فرمود: رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین و پدرانم، همگی و با دستهای خود کار می کردند این کار همه پیامبران و فرستادگان و بندگان شایسته (خداوند)، است. - فضل بن ابی قره: بر حضرت صادق (ع) وارد شدیم، در حالی که در باغ خود مشغول کار کردن بود عرض کردیم: خدا ما را فدای شما کند، اجازه دهید ما برای شما کار کنیم یا غلامان کار را انجام دهند حضرت فرمود: نه، مرا به حال خود بگذارید، چون دوست دارم خدای عزوجل مرا ببیند که با دست خودم کار می کنم و با رنج خود، روزی حلال به دست می آورم. - امام علی (ع)، در هوای داغ نیمروز برای کار کردن بیرون می رفت، در حالی که نیازی نداشت (خودش برود) علتش این بود که می خواست خدای متعال ببیند، او برای کسب روزی حلال زحمت می کشد. - امام صادق (ع): امیر المؤمنین (ع)، از دسترنج خود هزار بنده خرید و آزاد کرد.

- مردی، به رسول خدا(ص) عرض کرد: من این فرزندم را سواد آموخته‌ام، حالا او را به چه شغلی بگمارم؟ حضرت فرمود: خدا پدرت را بیامرزد، او را در هر شغلی بگذار اما به پنج گروه مسپارش: سیاه، زرگر، قصاب، گندم فروش و برده فروش. مرد عرض کرد: ای رسول خدا، سیاه کیست؟ فرمود: کسی که کفن می‌فروشد و آرزوی مرگ افراد امت مرا دارد، در حالی که یک نوزاد امت خود را، از هر آنچه آفتاب بر آن می‌تابد بیشتر دوست دارم اما زرگر، زیرا به فکر مغبون ساختن افراد امت من است اما قصاب، زیرا آنقدر حیوان می‌کشد، که رحم از دلش رخت بر می‌بندد اما گندم فروش، زیرا ارزاق امت مرا احتکار می‌کند اگر بنده با عنوان دزد، خدا را دیدار کند بهتر است از این که او را دیدار کند، در حالی که چهل روز خوراک مردم را احتکار کرده باشد اما برده فروش، زیرا جبرئیل (ع) نزد من آمد و گفت: ای محمد! بدترین افراد امت تو، کسانی هستند که انسان خرید و فروش می‌کنند.

کسب و کار (متفرقه).

- امام صادق (ع) هزار و هفتصد دینار به عذافر داد و فرمود: با این مبلغ، برای من تجارت کن سپس فرمود: بدان که من رغبتی به سود آنها ندارم، هر چند سود مطلوب است بلکه دوست دارم خدای عزوجل، ببیند که جوایب بهره‌مندی از فضل و فواید او هستم. - امام علی (ع): خوشا به حال کسی که در نظر خود خوار است و کسب و کارش پاکیزه و نیت و درونش پاک و خوی او نیک است زیادی دارایی خود را انفاق می‌کند و زبانش را از زیاده‌گویی، نگه می‌دارد. - ای فرزند آدم! هر چه بیش از خوراکت گرد آوری، تو خزانه دار آن برای دیگری هستی. - از امام صادق (ع) سؤال کردند: چرا اصحاب عیسی (ع) روی آب راه می‌رفتند، اما اصحاب محمد(ص) راه نمی‌رفتند؟ فرمود: چون اصحاب عیسی (ع)، از طلب معاش بی‌نیاز شدند، اما اینان، در بند معاش بودند. - امام صادق (ع): درآمد حرام، در نسل اثر می‌گذارد. - پیامبر خدا(ص): وای بر بازرگانان (و کسبه) امت من، از آری به خدا و نه به خدا گفتنهایشان و وای بر صنعتگران (و پیشه‌وران) امت من، از امروز و فردا کردنهایشان.

تنبلی.

سستی.

- امام علی (ع): از منفورترین مردان نزد خدای متعال، بنده‌ای است که خداوند او را به خودش وا گذاشته است، به نحوی که از راه راست منحرف شده، بی‌رهنما راه می‌سپرد، اگر به کشته‌دنیاایش بخواند کار می‌کند و اگر به کشته آخرت (عمل صالح و پاداش اخروی) فرایش خوانند تنبلی نشان می‌دهد. - امام باقر(ع): تنبلی به دین و دنیایان می‌زند. - امام علی (ع): آن گاه که اشیا بایکدیگر جفت شدند، تنبلی و ناتوانی با هم ازدواج کردند و از آنها فقر متولد شد. - آفت موفقیت، تنبلی است. - امام صادق (ع): هر که در طهارت و نماز خود تنبلی ورزد، در کار آخرتش به خیری نمی‌رسد و هر که در آنچه امور معیشتی او را به سامان می‌آورد تنبلی ورزد، در کار دنیاایش به خیری دست نمی‌یابد. - امام باقر(ع): من نفرت دارم از مرد - یا برای مرد - که در کار دنیاایش تنبل باشد هر که در کار دنیاایش تنبل باشد، در کار آخرتش تنبل تر، است. - امام علی (ع): مؤمن به آنچه ماندنی است راغب است و از آنچه رفتنی است رویگردان از تنبلی به دور است و پیوسته سرزنده و کوشاست. - بر تو باد به مداومت بر عمل در حال نشاط و تنبلی. - امام صادق (ع): اگر خداوند (در برابر کار) پاداش می‌دهد، دیگر تنبلی چرا؟. - از آدم تنبل کمک مگیر و با ناتوان مشورت مکن. - امام علی (ع): در کارهای خود به آدم تنبل، تکیه مکن. - کسی که پیوسته تنبلی کند، در رسیدن به آرزویش ناکام ماند. - امام صادق (ع): دشمن کار، تنبلی است. - امام علی (ع): تنبلی، آخرت را تباه می‌کند.

پرهیز از تنبلی و بی حوصلگی .

- پیامبر خدا(ص): ای علی! از دو خصلت پرهیز: بی حوصلگی و تنبلی، زیرا اگر بی حوصله باشی، بر حق شکیبایی نکنی و اگر تنبل باشی، حق را نگذاری. - امام صادق (ع): زنهار از دو خصلت: بی حوصلگی و تنبلی، زیرا اگر بی حوصله باشی، بر حق شکیبایی نکنی و اگر تنبل باشی، حق را نگذاری. - امام کاظم (ع): زنهار از تنبلی و بی حوصلگی پرهیز، زیرا که این دو، کلید ورزی کار نکنی و اگر بی حوصله باشی، حق را نپردازی. - امام باقر(ع): از تنبلی و بی حوصلگی پرهیز، زیرا که این دو، کلید هر بدی می باشند و کسی که تنبل باشد، حق را نگذارد و کسی که بی حوصله باشد، بر حق شکیبایی نرزد. - امام کاظم (ع): زنهار از بی حوصلگی و تنبلی، زیرا که این دو خصلت، تو را از بهره دنیا و آخرت محروم می سازند. - امام صادق (ع) به یکی از فرزندان خود فرمود: از تنبلی و بی حوصلگی، پرهیز، زیرا که این دو خصلت، تو را از بهره دنیا و آخرت باز می دارند. - امام علی (ع): از تنبلی پرهیزید، زیرا کسی که تنبل باشد، حق خدای عزوجل را نمی گزارد. - امام صادق (ع): از تنبلی پرهیزید همانا پروردگار شما مهربان است و از عمل اندک نیز قدردانی می کند آدمی برای رضای خدای عزوجل دو رکعت نماز مستحبی می خواند و خداوند بر اثر آن، او را به بهشت می برد و برای خشنودی خدای عزوجل درهمی صدقه مستحبی می دهد و خداوند به سبب آن، او را به بهشت می برد.

پرهیز از سستی و کوتاهی در کار.

- امام باقر(ع): زنهار، از سستی کردن در آنچه که تو را در آن عذری نیست، زیرا که پشیمانان به این خصلت پناه می برند. - امام علی (ع): هر که از سستی فرمان برد، حقوق را تباه سازد. - از سستی و ناتوانی، نابودی زاده شده است. - یکی از عوامل محرومیت، سستی (در کار) است. - از سستی است، که تنبلی زاییده می شود. - سستی و اهمال (در کار) ضایع کننده (عمر و فرصت)، است. - سستی و کوتاهی (در کار)، موجب از دست دادن است. - سستی کردن، سبب از دست دادن است. - کسی که خودپسندی و سستی را رها کند، هیچ امر ناخوشایندی به او نرسد. - سستی و اهمال، خصلت سبکسران است. - هر که از سستی فرمان برد، پشیمانی او را در میان گیرد. - با عزم و اراده، به جنگ سستی بروید.

نشانه تنبل .

- پیامبر خدا(ص): نشانه تنبل، چهار چیز است: چندان سستی می کند که به تفریطو کندی می گراید و چندان کندی می کند که (اصل کار را) فرو می گذارد و چندان فروگذاری می کند، که گنهکار و دل مرده می شود. - لقمان (ع) به فرزندش فرمود: تنبل را، سه نشانه است: چندان سستی می کند که به تفریط و کندی می گراید و چندان کندی می ورزد، که (عمل را) فرو می گذارد و چندان (در عمل) فروگذاری می کند، که گنهکار می شود. - امام علی (ع): به تاخیر افکندن کار، نشانه تنبلی است.

کمک خواهی از خدا برای دور کردن .

تنبلی از خود.

- پیامبر خدا(ص) - در دعا - : نعمت سرزندگی و کوشایی را به ما ارزانی دار و از سستی و تنبلی و ناتوانی و بهانه آوری و زیان و دل مردگی و ملال، محفوظمان بدار. - نیز در دعا - : بار خدایا! من از غم و اندوه و ناتوانی و تنبلی به تو پناه می برم. - امام سجاد(ع) - نیز در دعا - : آن گفتار و کرداری را که تو دوست داری محبوب من گردان، تا با لذت در آن وارد شوم و با نشاط

سرزندگی از آن به در آیم و در آن تو رابخوانم و نگاه لطف تو در آن، متوجه من باشد. - امام رضا(ع) - در دعا برای حجة بن الحسن صلوات الله علیه - : در کار او ما را به دلتنگی و تنبلی و سستی و ضعف مبتلا مفرماو ما را از کسانی قرار ده که به وسیله آنان دینت را یاری می رسانی . - امام سجاده(ع) - در دعای مکارم الاخلاق - : مرا به تنبلی در عبادت یا کوری (و گمراهی) از راحت یا پرداختن به آنچه برخلاف محبت و دوستی توست، گرفتار مکن .

کفر.

کفر دیرینه تر از شرک است .

قرآن . ((و کسانی که کفر ورزیده اند، سرورانشان طاغوتند، که آنان را از روشنایی به سوی تاریکیها به در)) (و کسانی که کفر ورزیدند، کارهایشان چون سرابی در دشتهاست که (آدم) تشنه آن را آب پندارد و کسی که خداوند برایش نوری قرار نداده باشد، او را هیچ نوری نخواهد بود)). ((اگر کفر (کفران) ورزید، همانا خداوند از شمایی نیاز است و برای بندگان خود کفر (کفران) را خوش نمی دارد)). ((و موسی گفت : اگر شما و هر که در روی زمین است همگی کافر شوید، بی گمان خدا بی نیاز ستوده است)). ((و هر که به خدا و فرشتگان او و کتابها و فرستادگانش و روز واپسین کافر شود، هر آینه سخت گمراه شده است)). - امام باقر(ع) : هر چیزی که انکار و نفی آن را با خود بیاورد، آن چیز کفر است . - امام صادق(ع) : معنای کفر، هر معصیتی است که با آن، از روی نفی و انکار و استخفاف و بی اعتنایی به هر ریز و درشتی، خداوند نافرمانی شود و چنین نافرمانی کافراست چنین کسی اگر به سبب هوای نفس خویش به معصیتی بگراید و انگیزه اش انکار و استخفاف و بی اعتنایی باشد، کافر شده است و اگر به سبب هوای نفس خویش به دینداری روی آورد و انگیزه اش تاویل و تقلید و تسلیم و تن دادن به گفته های پدران و نیاکانش باشد، شرک ورزیده است . - امام باقر(ع) : به خدا قسم که کفر دیرینه تر و بدتر از شرک است حضرت سپس، کفر ابلیس را یادآور شد، آن هنگام که خداوند به او فرمود: به آدم سجده کن اما او از سجده کردن امتناع ورزید پس کفر بدتر و بزرگتر از شرک است - آه ب : دومرف واه ب دناوخ ه کم اگنه ن آ دش روآدای ار بنابرین ،هرکه (خواست و گزینش خود را) بر (خواست و گزینش) خدا برگزیند و از اطاعت سرباززند و در انجام گناهان کبیره مداومت ورزد، او کافر است و هر که دینی غیر از دین مؤمنان علم کند، چنین کسی مشرک است . - امام صادق(ع) ، در پاسخ به این سؤال که آیا کفر قدیمی تر است یا شرک، فرمود: کفر قدیمی تر است، چون ابلیس نخستین کسی است که کفر ورزید و کفر او توأم با هیچ شرکی نبود چرا که او به پرستش غیر خدا دعوت نکرد، بلکه بعدا به این کار فراخواند و مشرک شد. - امام کاظم(ع) ، در پاسخ به موسی بن بکیر که پرسید از کفر و شرک کدام یک مقدم بر دیگری است، فرمود: تو که اهل بحث و ستیزه با مردم نبودی؟ عرض کرد: هشام بن سالم به من گفت که در این باره از شما بپرسم حضرت فرمود: کفر قدیمی تر است و آن انکار است خدای عزوجل می فرماید: ((جز ابلیس که سر پیچید و بزرگی فروخت و از کفران شد)). - امام صادق(ع) به هشام تمیمی فرمود: ای هشام تمیمی! گروهی به ظاهر ایمان آوردند و به باطن کفر ورزیدند از این رو، چیزی سودشان نبخشید و بعد از آنان گروهی آمدند که به باطن ایمان آوردند و ظاهر را کافر (و منکر) شدند و این شیوه نیز آنان را سودی نداد ایمان به ظاهر چیزی، ایمان نیست مگر آن گاه که با ایمان به باطن همراه باشد و ایمان به باطن چیزی، ایمان نیست مگر آن گاه که با ایمان به ظاهر توأم باشد. - امام علی(ع) ، در هنگام جنگ به یاران خود می فرمود: سوگند به آن خدایی که دانه را شکافت و انسان را بیافرید، آنان مسلمان نشدند بلکه تسلیم شدند و کفر (خویش) را پنهان داشتند و هنگامی که برای کفریاورانی یافتند، آن را آشکار ساختند.

آنچه موجب کفر می شود.

- امام صادق (ع): همانا خدای عزوجل فرایضی را بر بندگان واجب ساخته است پس هر که فریضه ای واجب را فرو گذارد و به آن عمل نکند و منکرش شود، کافر است . - کسی که درباره خدا و رسول او شک کند، کافر است . - منصور بن حازم از امام صادق (ع) درباره کسی که در باب رسول خدا(ص) شک کند، پرسیدم فرمود: کافر است عرض کردم: کسی که در کافر بودن شک کننده شک دارد، او هم کافر است؟ حضرت از پاسخ دادن به من خودداری کرد من سه بار این سؤال را تکرار کردم و دیدم آثار خشم در چهره اش نمودار شد. - محمد بن مسلم: نزد امام صادق (ع) بودم، که ابوبصیر بر ایشان وارد شد و پرسید: ای اباعبدالله، درباره کسی که در خدا شک می کند، چه می گویی؟ فرمود: ای ابامحمد، کافر است پرسید: اگر درباره رسول خدا شک کند؟ فرمود: کافر است راوی می گوید: حضرت سپس رو به زراره کرد و فرمود: درحقیقت وقتی کافر می شود، که انکار کند. - امام باقر(ع): هر چیزی (طاعتی) که از اقرار و تسلیم برخیزد، آن ایمان است و هر چیزی (عملی) که از انکار و نفی مایه بگیرد آن کفر است. در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: اگر بندگان وقتی نمی دانستند، درنگ می کردند و به انکار بر نمی خاستند، به کفر کشیده نمی شدند. - امام باقر یا امام صادق (ع)، درباره این سخن ابراهیم (ع) که وقتی ستاره ای را دید گفت: ((این پروردگار من است))، فرمود: او درحقیقت جویای پروردگارش بود و به مرحله کفر نرسیده بود و هر کس از مردم نیز که چنین بیندیشد، همین حال را دارد.

کافر.

قرآن . ((ای کسانی که ایمان آورده اید، از آنچه به شماروزی داده ایم انفاق کنید، پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی و کافران همان ستمکارانند)). ((و خدا گروه کافران را هدایت نمی کند)). ((و همچنین ما قرآن را بر تو نازل کردیم پس آنان که بدیشان کتاب داده ایم بدان ایمان نمی آورند و از میان آنان کسانی هستند که به آن نمی گروند و جز کافران (کسی) آیات ما را انکار نمی کند)). ((بلکه آن (قرآن) آیاتی روشن در سینه های کسانی است که علم یافته اند و آیات ما را انکار نکنند مگر ستمکاران)). ((و هر کس با خدا معبود دیگری بخواند، برای آن برهانی نخواهد داشت و حسابش فقط با پروردگارش می باشد همانا کافران رستگار نمی شوند)). ((و شتابزده از تو عذاب می خواهند و حال آن که جهنم قطعاً بر کافران احاطه دارد)). ((خدا کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، در باغهایی که از زیر (درختان) آنهانرها روان است، درمی آورد و (حال آن که) کسانی که کافر شده اند (در ظاهر) بهره می برند و همان گونه که چهارپایان می خورند، می خورند و (لی) آتش جایگاه آنان است)). - امام صادق (ع)، درباره آیه ((عتل بعد ذلک زنیم))، فرمود: ((عتل)) آدم بد کفر است و ((زنیم)) کسی است که چندان شیفته کفر خویش است که به هیچ چیز دیگر نمی اندیشد. - پیامبر خدا(ص): دنیا، زندان مؤمن و بهشت کافر است. - امام علی (ع): کافر، بهشتش دنیا است و همتش جهان گذرا و بدبختی اش، مرگ و خط پایانش، آتش است. - کافر نیرنگباز است و حيله گر و بیرحم و احمق. - کافر، مکار است و فرومایه و خیانت پیشه و فریفته نادانی خویش و بازنده. - هم و غم کافر برای دنیای اوست و کوشش او برای جهان گذرایش و مقصدش شهوتش است. - کافر، نابکار و نادان است. - کافر به کفر کشیده نشد، مگر به سبب نادانیش.

کمترین درجه کفر.

- پیامبر خدا(ص): کمترین درجه کفر، این است که آدمی از برادر خود سخنی بشنود و آن را نگه دارد تا (روزی) به وسیله آن رسوایش گرداند، اینان از خیر و خوبی بی نصیبند. - امام باقر(ع): نزدیکترین حالت و زمان بنده به کفر، این است که با کسی برادری دینی کند آن گاه خطاها و لغزشهایش را برشمارد تا روزی به وسیله آنها، او را سرزنش کند. - امام علی (ع): کمترین چیزی

که (بنده) به سبب آن کافر می گردد، این است که به چیزی اعتقاد دینی پیدا کند و آنچه را که خدا از آن نهی کرده، خیال کند که خداوند او را بدان فرمان داده است و آن گاه آن چیز را علم کند و به خاطر آن، دوستی و دشمنی ورزد و خیال کند که با این کار خدا را عبادت می کند. - کمترین عملی که بنده به سبب آن کافر گردد، این است که کسی چیزی را که خدا از آن نهی فرموده است، خیال کند خدا به آن دستور داده و آن را دین و آیینی قرار دهد و از آن پیروی کند و پندارد که خداوند را که (به خیال او) به این کار دستورش داده است پرستش می کند، حال این که در حقیقت شیطان را بندگی می کند. - امام صادق (ع)، در پاسخ به سؤال از کمترین درجه الحاد، فرمود: کبر یکی از (مصادیق) آن است. - از امام صادق (ع) سؤال شد: کسی که هرگاه سخن بگوید، دروغ گوید و هرگاه وعده دهد، خلف وعده کند و هرگاه امین شمرده شود، خیانت کند در چه منزلتی از کفر و ایمان قرار دارد؟ حضرت فرمود: اینها نزدیکترین منازل به کفر هستند اما او کافر نیست.

ستونها و ارکان کفر.

- امام علی (ع): کفر بر چهار ستون استوار است: بر ژرفکاو و ستیزه گری و انحراف از حق و مخالفت و عناد پس، کسی که (در او همام خود) ژرفکاو کرد، به حق باز نگشت و آن که از روی نادانی ستیزه گری بسیار کرد، کوردلی او از دیدن حق، پایدار ماند و آن که از راه حق منحرف شد، نیک در نظرش بد و بد در نظرش نیک، جلوه کرد و مست گمراهی شد و آن که دشمنی و عناد ورزید، راههایش بر او ناهموار و کارش بر او دشوار شد و راه خروجش (از گمراهی) بر او تنگ گردید. - کفر، بر چهار ستون استوار است: بیرون شدن از فرمان (خدا)، غلو (در دین)، شک و شبهه. - کفر، بر چهار پایه استوار است: بر نافرهیختگی، کوردلی، غفلت و شک ((۷)) زیرا کسی که نافرهیخته باشد، حق را کوچک شمارد و آشکارا دم از باطل زند و با داناان دشمنی ورزد و بر گناه بزرگ، پای فشرد و کسی که کوردل باشد، یاد خدا را به فراموشی سپارد و از گمان پیروی کند و بدون توبه و زاری، طالب آموزش باشد و کسی که غافل باشد از راه راست بیراهه رود و آرزوها او را بفریبد و دریغ و پشیمانی فرایش گیرد و از جانب خداوند چیزی برای او نمودار شود، که گمانش را هم نمی کرد. و کسی که در کار خدا سرکشی کند، دستخوش شک شود و هر که به شک درافتد، خداوند بر او بزرگی کند پس با قدرت خود او را خوار گرداند و با جلال و شکوه خویش، وی را حقیر سازد، همچنان که در کار خود کوتاهی کرد، پس، به پروردگار مهربان و بزرگوار خود مغرور شد. - امام صادق (ع): ریشه های کفر سه تاست: آزمندی، خود برترینی و حسادت اما آزمندی، نمونه اش آدم (ع) است که چون از درخت نهی شد، آزمندی او را به خوردن از آن واداشت اما خود برترینی، نمونه اش ابلیس است که وقتی به سجده در برابر آدم فرمان یافت، استکبار ورزید اما حسادت، نمونه اش دو فرزند آدم است که یکی از آن دو (به سبب حسادت)، دیگری را کشت. - پیامبر خدا (ص): پایه های کفر چهار تاست: میل و ترس و نارضایی و خشم.

گونه های کفر در کتاب خدا.

- امام صادق (ع)، در پاسخ به پرسش از گونه های کفر در کتاب خدای عزوجل، فرمود: در کتاب خدا، کفر بر پنج گونه است. یکی از آنها کفر انکار (حق تعالی)، است و انکار خود بر دو گونه است و کفر ناشی از ترک آنچه خداوند به انجام آن فرمان داده است و کفر براءت و کفر نعمتها. اما کفر انکار عبارت است از انکار ربوبیت و آن گفتار کسی است که می گوید: نه پروردگاری است و نه بهشت و نه دوزخی این عقیده دو دسته از زندیقان است که به آنان ده ریه می گویند همینانند که می گویند: ((و چیزی جز روزگار، ما را از میان نمی برد)) این دین و آیینی است که بنا به پسند و سلیقه خودشان برای خویش ساخته اند، بدون آن که درباره آنچه می گویند کمترین درنگ و تحقیقی کرده باشند خدای عزوجل فرموده است: ((آنان، جز در

پنداری نیستند)) و گمان می کنند واقعیت همان است که آنها می گویند و فرموده است : ((همانا کسانی که کافر شدند، برایشان یکسان است که هشدارشان دهی یا هشدارشان ندهی، ایمان نمی آورند)) (۸) یعنی به یگانگی خدای متعال (کافر شدند) پس، این یکی از گونه های کفر است. و اما گونه دیگر انکار، انکار (حق) با وجود شناخت اوست و آن این است که منکر با آن که می داند (مطلب) حق است و برایش ثابت می باشد، باز انکار می کند خدای عزوجل در این باره فرموده است : ((با آن که دلهایشان بدانها (آیات روشنگر ما) یقین داشت، از روی ظلم و تکبر، آنها را انکار کردند)) و نیز فرموده است : ((و از دیرباز (در انتظارش) بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند، ولی همین که آنچه (که اوصافش) را می شناختند برایشان آمد انکارش کردند پس لعنت خدا بر کافران باد)) این بود توضیح دو گونه انکار. گونه سوم کفر، کفر (و ناسپاسی) نعمتهاست (کفر در این) گفته سلیمان (ع) که خدای متعال آن را باز گو می کند، به همین معناست : ((این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا کفران می کنم و هر که سپاسگزار باشد، در حقیقت، برای خویش سپاسگزاری کند و هر که کفران ورزد، همانا پروردگار من بی نیاز کریم است)) نیز فرموده است : ((اگر سپاسگزاری کنید، برای شما می افزایم و اگر کفران ورزید، همانا عذاب من سخت است)) همچنین فرموده است : ((مرا یاد کنید، تا شما را یاد کنم و از من سپاسگزاری کنید و کفران نورزید)). گونه چهارم کفر، فرو گذاشتن اوامر خدای عزوجل است به همین معناست، این سخن خدای عزوجل : ((و چون از شما پیمان محکم گرفتیم که خون همدیگر را مریزید و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید، سپس (به این پیمان) اقرار کردید و خود گواheid (ولی) باز همین شما هستید که یکدیگر را می کشید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می رانید و به گناه و تجاوز بر ضد آنان به یکدیگر کمک می کنید و اگر به اسارت پیش شما آیند به (دادن) فدیة و آنان را آزاد می کنید، با آن که (نه تنها کشتن بلکه) بیرون کردن آنان بر شما حرام شده است آیا شما به پاره ای از کتاب (تورات) ایمان می آورید و به پاره ای کفر می ورزید؟ پس، جزای هر کس از شما که چنین کند)) در این جا خداوند، آنان را به سبب فرو گذاشتن فرمان خدای عزوجل کافر شمرده و نسبت ایمان به آنها داده ولی از ایشان نپذیرفته است و آن ایمان از نظر خداوند برایشان سودی ندارد لذا فرمود: ((پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز خواری درزندگی دنیا ————— و داد اهن ————— چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز، ایشان را به سخت ترین عذابها باز برند و خداوند از آنچه می کنید، غافل نیست)). گونه پنجم کفر، کفر (به معنای) براءت و بیزاری جستن است (کفر در این) سخن خدای عزوجل که از قول ابراهیم (ع) باز گوی می کند، به همین معناست : ((ما به شما کفر ورزیدیم و میان ما و شما برای همیشه دشمنی و کینه باشد، مگر این که به خدای یگانه ایمان آورید)) یعنی ما از شما بیزاریم همچنین از شیطان و بیزاری جستن او از دوستان آدمیش در روز قیامت، یاد کرده می فرماید: ((من به آنچه پیش از این مرا (در کار خدا) شریک می دانستید کافر)) و نیز می فرماید: ((جز خدا، فقط بتهایی را اختیار کرده اید که آن هم برای دوستی میان شما درزندگی دنیا است آن گاه روز قیامت، بعضی از شما به بعضی دیگر کفر ورزد و برخی از شما برخی دیگر را لعنت کنند))، یعنی از یکدیگر بیزاری می جوید.

کفارہ .

کفارات .

- پیامبر خدا (ص) : سه چیز کفارہ (وپاک کننده گناه) است : رواج دادن سلام (سلام کردن به همگان)، اطعام کردن و عبادت در شب هنگام که مردم خفته اند. - امام صادق (ع) : کفارہ کار (برای) سلطان، نیکی کردن به برادران است. - امام علی (ع) : از جمله کفارہ های گناهان بزرگ، فریادرسی ستم دیده و شاد کردن غمناک است. - پیامبر خدا (ص) : خدمت کردن به خانواده و

کفاره گناهان بزرگ است و خشم پروردگار را فرو می‌نشانند. - کفاره غیبت، این است که برای کسی که از او غیبت کرده‌ای آمرزش طلبی. - در پاسخ به این سؤال که کفاره غیبت چیست، فرمود: این که برای کسی که غیبتش را کرده‌ای به همان نحو که از او یاد کرده‌ای، آمرزش بطلبی. - هر که به کسی ستم کند و دیگر دسترسی به او نداشته باشد، باید برایش از خداوند آمرزش بطلبد، زیرا این کار کفاره (ستم) اوست. - مرگ، کفاره گناهان مؤمنان است. - کامل گرفتن وضو در سختیها، از کفارات (گناهان) است. - پاسخ دادن به (دعوت) مؤذن، کفاره گناهان است. - امام کاظم (ع): هر که برای نماز مغرب وضو بگیرد، وضوی او کفاره گناهان روز اوست، مگر گناهان کبیره. - پیامبر خدا (ص): تب یک شب، کفاره (گناهان) یک سال است. - امام صادق (ع): کفاره کار (برای) سلطان، رفع مشکلات و نیازهای برادران است. کفاره خنده، این است که بگویی: خدایا! بر من خشم مگیر. - پیامبر خدا (ص): کفاره فال بد زدن، توکل است. - پیامبر خدا (ص) هر گاه می‌خواست از مجلس برخیزد، آخرین جمله‌ای که می‌گفت این بود: سبحانک اللهم و بحمدک، اشهد ان لا اله الا انت، استغفرک و اتوب الیک مردی عرض کرد: ای رسول خدا، شما سخنی می‌گویید که در گذشته آن رانمی‌گفتید حضرت فرمود: کفاره چیزهایی است، که در مجلس می‌گذرد. - امام صادق (ع): کفاره مجالس این است که هنگام برخاستن از آنها بگویی: سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین. - پیامبر خدا (ص): کفاره گناه، پشیمانی است. - کسی که در پی تحصیل علم رود، این عمل کفاره گذشته اوست. - هیچ بیماری یا دردی نیست که به مؤمن برسد، مگر این که کفاره گناه او باشد. - درباره کفاره گناهان فرمود: کامل به جا آوردن وضو در سختیهاست.

گناهی که هیچ کفاره‌ای ندارد!

قرآن. ((هر که (بدان) باز گردد، پس خدا از او انتقام می‌گیرد که خدا پیروزمند انتقام گیرنده است)). - امام صادق (ع)، در پاسخ به سؤال از کسی که در حال احرام صیدی کند، فرمود: باید کفاره بدهد [راوی می‌گوید]: عرض کردم: اگر برای بار دوم صید کند؟ فرمود: اگر دوباره صید کند، کفاره‌ای بر او نیست (و از او پذیرفته نمی‌شود) و در شمار کسانی است که خدای عزوجل (درباره آنها) فرموده است: ((و هر که (بدان) باز گردد، پس خدا از او انتقام می‌گیرد)). - اگر محرم اشتباها صید کند، باید کفاره بدهد و اگر برای بار دوم نیز اشتباها صید کند، باز بر او کفاره است و تا هر وقت اشتباها صید کند، کفاره باید بدهد و اگر عمدًا صید کند (برای بار اول)، بر عهده او کفاره است و اگر برای دومین بار عمدًا صید کند، از شمار کسانی است که خداوند از او انتقام می‌گیرد و کفاره بر عهده اش نیست.

جبران.

جبران خوبی با خوبی.

قرآن. ((هر گاه درود و تحیتی به شما گفته شد، به صورتی بهتر از آن یا همانند پاسخ دهید هر آینه خدا حسابگر هر چیزی است)). ((آیا سزای نیکی جز نیکی است؟)). - امام علی (ع)، در بیان حقوق، می‌فرماید: آن گاه خداوند سبحان از جمله حقوق خویش، برای مردم حقوقی نسبت به یکدیگر واجب فرمود و آنها را به گونه‌ای قرار داد که یکدیگر را جبران می‌کنند و هریک موجب دیگری می‌شود و هر حقی جز در مقابل حقی دیگر، واجب نمی‌شود. - جبران کردن (نیکی با نیکی)، موجب آزاد شدن (از حق احسان) است. - امام کاظم (ع): نیکی و احسان قلابه‌ای است، که جز جبران کردن یا تشکر آن را باز نمی‌کند. - پیامبر خدا (ص): هر کس که احسانی به او شود و بتواند جبران کند، باید آن را تلافی نماید و اگر نتواند، باید از آن قدردانی کند، زیرا

کسی که از احسانی قدردانی کند، در واقع از آن سپاسگزاری کرده است و هر کس احسان را نادیده بگیرد، ناسپاسی کرده است . - هر گاه کسی به شما نیکی کرد، جبرانش کنید و اگر چیزی نداشتید که آن را جبران نمایید، برایش به درگاه خدا دعا کنید، چندان که فکر کنید پاداش احسان او راداده اید. - امام علی (ع): برای عوض دادن به کسی که به تو نیکی کرده است دست رادراز کن و اگر توانایی (جبران) نداشتی، دست کم از او تشکر کن . - کسی که در عوض نیکی تو، تشکر و قدردانی کند، بیش از آنچه از تو گرفته به تو داده است . - امام کاظم (ع)، درباره آیه ((آیا سزای نیکی جز نیکی است ؟)) فرمود: این آیه درباره مؤمن و کافر و نیک و بد جاری است به هر کس خوبی شود، باید آن را پاداش دهد پاداش دادن، این نیست که همان احسانی را کنی که او کرده است، مگر این که برتری خود را نشان دهی، زیرا اگر همان کنی که او کرده است، به سبب این که آغازگر احسان می باشد، برتری از آن اوست . - امام علی (ع): هر گاه به تو درودی گفته شد، با درودی بهتر از آن پاسخ گوی و هر گاه احسانی به تو شد، به احسانی بهتر از آن جبرانش کن با وجود این، فضیلت از آن آغازگر (نیکی) است . - هر کس همان احسانی را کند که به او شده است، آن را پاداش داده و هر کس به بیشتر از آن تلافی کند، شکور (بسیار سپاسگزار) است .

تلافی کردن بدی با بدی .

قرآن . ((این ماه حرام، در مقابل آن ماه حرام است و (هتک) حرمتها قصاص دارد پس هر کس به شما تعدی کرد، همان گونه که به شما تعدی کرده، بر او تعدی کنید و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا، با تقوا پیشگان است)). ((و اگر عقوبت کردید، به همان گونه که مورد عقوبت قرار گرفته اید (متجاوز را) به عقوبت رسانید و اگر صبر کنید، البته آن برای شکیبایان بهتر است)). ((آری چنین است، و هر کس نظیر آنچه بر او عقوبت رفته است دست به عقوبت زند، سپس مورد ستم قرار گیرد، قطعاً خدا او را یاری خواهد کرد، چرا که خدا بخشایشگر آمرزنده است)). ((مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آن که مورد ستم قرار گرفته اند، یاری خواسته اند و کسانی که ستم کرده اند، به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه خواهند گشت)). ((و کسانی که چون ستم بر ایشان رسد، یاری می جویند (و به انتقام بر می خیزند) و جزای بدی، مانند آن، بدی است پس هر که در گذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر (عهده) خداست برآستی او ستمگران را دوست نمی دارد و هر که پس از ستم (دیدن) خود، یاری جوید (و انتقام گیرد) راه (نکوهش) بر ایشان نیست راه (نکوهش) تنها بر کسانی است، که به مردم ستم می کنند و در (روی) زمین به ناحق سر برمی دارند آنان عذابی دردناک خواهند داشت و هر که صبر کند و در گذرد، مسلماً این (خوشتنداری، حاکی) از اراده قوی (در کارهاست)). - امام علی (ع): هر که به ستم رفتار کند، با او مقابله به مثل شود.

تلافی ناشایست .

- امام صادق (ع): هر کس (رفتار) شخص نابخرد (نسبت به خود) را با نابخردی تلافی کند، به رفتاری که (از جانب نابخرد) با او شده رضایت داده است، زیرا از نمونه او پیروی کرده است . - امام علی (ع): زشت ترین تلافی، پاداش دادن (نیکی) با بدی است . - امام صادق (ع): هر کس تو را گرامی داشت، تو نیز او را گرامی بدار و هر کس به تو بی احترامی کرد، خودت را در مرتبه او قرار مده .

نکوهش انتقامگیری .

- امام علی (ع): با انتقامگیری، سروری در کار نیست . - شتاب در انتقامگیری، بزرگترین گناهان است . - هر که خصلت نیک

گذشت را نداشته باشد، رفتار زشت انتقام را در پیش گیرد. - کیفر بد دادن، از پستی پیروزی است.

- زشت ترین کارهای شخص قدرتمند، انتقام گرفتن است. - توانایی بردباری در هنگام خشم، بارزتر از توانایی بر انتقام است. - هر کس از گنهکار انتقام کشد، ارزش و برتری خود را در دنیا از بین ببرد و ثواب آخرت را از دست دهد. - در پی مجازات کردن برادرت مباش، اگر چه به دهانت خاک بپاشد. - امام صادق (ع): در تورات آمده است: ای آدمی زاده، هر گاه به تو ستمی شد، به انتقامی که من برایت بگیرم رضایت ده، زیرا من بهتر از تو برای انتقام می گیرم.

پاداش خوبی را با بدی دادن.

- امام علی (ع): عادت فرومایگان، پاداش دادن نیکی است با بدی. - بدترین مردم کسی است، که خوبی را با بدی پاداش دهد. - هر که نیکی را با بدی پاداش دهد، از مروت به دور است.

پاداش دادن بدی با خوبی.

- امام سجاد (ع): در بخشی از دعای مکارم الاخلاق: - بار خدایا! بر محمد و آل او صلوات فرست و مرا توفیق ده، تا با کسی که نسبت به من ناخالصی ورزیده، خیرخواهی کنم و کسی را که از من قهر کرده، با دوستی پاداش دهم و کسی را که از من دریغ کرده، با دهش عوض دهم و کسی را که از من بریده، با پیوستن پاداش دهم و از آن که از من غیبت کرده، به نیکی یاد کنم. - امام علی (ع): از (نشانه های) کمال ایمان این است که بدی کننده را، به نیکی پاداش دهی. - کسی که بدی را به نیکی پاداش ندهد، از بزرگواران و جوانمردان نیست.

از هر دست بدهی با همان دست می گیری.

- امام صادق (ع): هر که پرده دیگری را کنار زند، عیبهای خانه خودش نمایان شود و هر که تیغ ستم برکشد، (خودش) با آن کشته شود و هر که برای برادر خود چاهی بکند، خود در آن افتد و هر که بانا بخردان درآمزد، بی مقدار شود و هر که بادانایان بنشیند، باوقار و گرانمایه شود و هر که به جاهای بد وارد شود، مورد تهمت قرار گیرد. - امام علی (ع): هر که برای برادرش چاهی کند، خود در آن افتد و هر که پرده (حرمت) دیگری را بدرد، عیبهای درون خانه او بر ملا شود. - امام صادق (ع): با پدرانان خوش رفتاری کنید، تا فرزندانان با شما خوش رفتاری کنند و نسبت به زنان مردم عفت ورزید، تا نسبت به زنان شما عفت ورزند. - امام علی (ع): هر که عیبجویی کند، عیبجویی شود و هر که ناسزا گوید، پاسخ (ناسزا) شنود و هر که درختهای تقوا بنشانند، میوه های آرزوها را بچیند. - به نقل از انجیل: هان! در حالی که خود خطا کارید، کیفر ندهید که با عذاب کیفر داده می شوید ظالمانه حکم نکنید، که به عذاب درباره شما حکم می شود با همان پیمانهای که کیل می کنید، برای شما کیل می شود و به همان گونه که حکم می کنید، درباره شما حکم می شود. - امام علی (ع): از هر دست بدهی، با همان دست پس می گیری.

تکلیف.

تکلیف.

- امام علی (ع): بدانید که آنچه بدان مکلف شده اید، اندک است و ثوابش بسیار اگر برای ستم و تجاوز که خداوند از آنها نهی فرموده است کیفری ترسناک هم نبود، باز پاداش خودداری از آنها چندان بزرگ است که ترک آنها را بهانه ای لازم نیست.

خدای سبحان، بندگان خود را فرمان داده است، در حالی که آنان مختارند و بازشان داشته است برای این که به آنان هشدار داده باشد و تکلیف آسان فرموده و تکلیف دشوار نداده است و کار اندک را پاداش فراوان می دهد، نه با زور نافرمانی می شود و نه با اکراه و اجبار فرمانبری پیامبران را به بازیچه نفرستاد و برای بندگان بیهوده کتاب آسمانی نازل نکرد و آسمانها و زمین و آنچه را میان آنهاست به باطل نیافرید ((این گمان کسانی است که کفرورزیدند پس وای بر کافران از آتش)). - بدانید که خداوند آنچه را برپیشینیان شما نپسندیده، بر شما نیز هرگز نخواهد پسندید و آنچه را بر آنان پسندیده هرگز برای شما ناپسند نخواهد دانست بلکه شما (همگی) در پی نشان وردپای آشکاری حرکت می کنید و آنچه می گوید، بازتاب سخنانی است که پیشینیان شما گفته اند. علامه طباطبائی رضوان الله علیه، تحت عنوان ((بحثی فلسفی در چگونگی پدید آمدن تکلیف و استمرار آن))، می نویسد. در ضمن بحثهای مربوط به نبوت و نحوه پدید آمدن شرایع آسمانی در این کتاب، گفتیم که هریک از انواع موجودات دارای غایتی کمالی هستند که رو به سوی آن دارند و با رفتارها و حرکتهای وجودی متناسب با هستی خویش، به سمت آن در حرکتند و تا به آن نرسند آرام نمی گیرند، مگر این که مانعی پیش آید و نگذارد آن نوع به آن غایت کمال برسد مانند این که درخت، به سبب دچار شدن به آفات، پیش از رسیدن به غایت وجودیش از رشد و نمو باز ایستد همچنین در آن مباحث گفتیم، که محروم شدن از رسیدن به غایت و اهداف، در حقیقت، دامنگیر افراد خاصی از انواع موجودات می شود و خود نوع، از حیث نوعیتش، دچار این وقفه و محرومیت نمی شود. همچنین گفتیم، که انسان - که یکی از انواع موجودات می باشد - دارای غایتی وجودی است که جز از طریق اجتماع مدنی به آن غایت نمی رسد دلیلش هم مجهز شدن وجود اوست به ویژگیهایی که به سبب آنها به دیگر افراد نوع خود نیازمند است، ویژگیهایی چون نور و مادگی و عواطف و احساسات و نیازهای فراوان و انبوه. تحقق یافتن این اجتماع و شکل گرفتن جامعه انسانی، افراد این جامعه را به داشتن مقررات و قوانینی نیازمند می کند که با احترام نهادن به آنها و به کار بستن این قوانین کارهای پراکنده آنها نظم و سامان می پذیرد و اختلافات گریز ناپذیر ایشان برطرف می شود و هر فردی در جایگاه شایسته خود قرار می گیرد و با این مقررات و قوانین سعادت و کمال وجودی خویش را فراهم می آورد این احکام و قوانین کاربردی، در حقیقت، برخاسته از نیازهایی است که خصوصیت وجود انسان و خلقت ویژه او، به سبب برخورداری از تجهیزات جسمی و روحی، آنها را اقتضا می کند کما این که خصوصیت وجود و خلقت او با خصوصیات علل و اسباب کل هستی که وجود انسان را پدید می آورد، ارتباط دارد. این است معنای فطری بودن دین، یعنی دین مجموعه احکام و قوانینی است که وجود تکوینی انسان به سوی آنها راهنمایی می کند به عبارت دیگر، روشها و قوانینی است که کل هستی آنها را اقتضا می کند از این رو، اگر این احکام و قوانین رعایت شوند، جامعه انسانی را درست می کند و افراد جامعه را به غایت وجودی و کمال مطلوب می رساند اما اگر رها شوند و به کار بسته نشوند، دنیای انسانی را تباه می کنند و با نظام حاکم بر کل هستی تعارض و تضاد پیدا می کنند. این احکام و قوانین، خواه به رفتارهای اجتماعی مربوط باشند، که باعث اصلاح وضع جامعه و نظم و سامان بخشیدن به آن می شوند و خواه عبادی باشند که انسان را به کمال غایی او در زمینه شناخت و پاک زیستن در یک جامعه پاک و صالح می رسانند، در هر حال مجموع این قوانین اجتماعی و عبادی را، انسان باید تنها از طریق نبوتی الهی و وحیی آسمانی دریافت کند. با توجه به این اصول و مبانی، که قبلاً در مباحث مربوط به نبوت و نحوه پدید آمدن شرایع آسمانی توضیح داده ایم، روشن می شود که تا وقتی انسان در این زندگی دنیوی به سر می برد - خواه ناقص باشد و هنوز به مرحله کمال وجودی نرسیده باشد و خواه در مرتبه علم و عمل به کمال رسیده باشد - تکلیف الهی پیوسته با انسان هست و برایش لازم می باشد نیاز او به این تکالیف، در صورتی که انسان ناقص باشد و به کمال مطلوب نرسیده باشد، روشن است و اگر کامل باشد، باز هم به تکلیف الهی نیازمند است، زیرا معنای کمال انسان، این است که در بعد علمی و عملی ملکات فاضله ای برایش حاصل شود که از آنها رفتارهایی اجتماعی سرزند که با جامعه سازگار باشد و موجب اصلاح آن

شود و همچنین باعث دست یافتن به کمال شناخت و معرفت و صدور اعمال عبادی متناسب با آن شناخت شود، به همان نحوی که عنایت الهی که انسان را به سوی سعادتش رهنمون می شود، اقتضا می کند. پیداست که تجویز برداشته شدن تکلیف از انسان کامل، ملازم است با تجویز تخلف او از احکام و قوانین و این خود در بعد رفتارهای اجتماعی، به فساد جامعه می انجامد که با عنایت الهی سازگار نیست و در بعد عبادات موجب تخلف ملکات از آثارشان می شود، زیرا افعال (عبادی) مقدماتی هستند که زمینه را برای پیدایش ملکات فراهم می آورند و هر گاه این ملکات به وجود آمدند، این افعال به آثار آنها تبدیل می شوند که به نحو تخلف ناپذیری از این ملکات (فاضله) صادر می شوند. از این جاست که نادرستی این توهّم آشکار می شود، که غرض از تکلیف کامل کردن انسان و رساندن او به غایت وجودیش می باشد بنابراین، وقتی انسان به کمال مطلوب خود رسید، دیگر باقی بودن تکلیف معنا ندارد. علت نادرستی و بطلان این توهّم، این است که تخلف انسان از تکلیف الهی، هر چند در زمینه رفتارهای اجتماعی به کمال رسیده باشد، جامعه را به تباهی می کشاند و این خود موجب ابطال عنایت الهی نسبت به نوع انسان می شود در زمینه عبادت نیز، این تخلف، مستلزم تخلف ملکات از آثار آنهاست و این جایز نیست، زیرا اگر تخلف ملکات از آثارشان جایز باشد، مستلزم ابطال ملکه است و این نیز با عنایت الهی سازگار نیست آری، میان انسان کامل و غیر کامل در سر زدن افعال از آنها یک فرق هست و آن این که انسان کامل، به علت راسخ بودن ملکه در وجود او، از مخالفت مصون است، اما انسان ناکامل چنین مصونیتی ندارد.

خداوند هر کسی را به اندازه توانش تکلیف می دهد.

قرآن . ((خداوند، هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند)). - پیامبر خدا(ص): از امت من، خطا و فراموشی و آنچه بدان مجبور شوند برداشته شده است. - از سه کس قلم (تکلیف) برداشته شده است: از دیوانه ای که عقلش را از دست داده است، تا زمانی که بهبود یابد از شخص خفته، تا زمانی که بیدار شود و از کودک، تا وقتی که محتمل شود. - خداوند، هیچ گاه بنده ای را به سبب کاری که از روی خطا یا جبر انجام دهد، عذاب نمی کند. - نه چیزی از امت من برداشته شده است: خطا، فراموشی، آنچه بدان مجبور شوند، آنچه ندانند، آنچه از توانشان بیرون است، آنچه بدان ناچار شوند، حسادت، فال بد زدن و تفکر وسوسه آمیز در آفرینش، تا زمانی که به زبان آورده نشود. - نه خصلت، از امت من برداشته شده است: خطا، فراموشی، آنچه ندانند، آنچه توانش را ندارند، آنچه بدان ناچارند، آنچه به زور بدان وادار می شوند، فال بد زدن، وسوسه تفکر در آفرینش و حسادت تا زمانی که به زبان یا دست، آشکار نشود. - امام صادق (ع): بندگان، جز به کمترین توانشان فرمان داده نشده اند پس، هر چیزی که مردم به انجام آن مامور شده اند، توانایی آن را دارند و آنچه که در توانشان نیست، از عهده آنان برداشته شده است. - خداوند، بندگان را بیش از توانشان تکلیف نکرده است حضرت سپس واجبات را نام برد و فرمود: آنان را به گرفتن یک ماه روزه در سال مکلف کرده، در حالی که توانایی بیشتر از این را دارند. - امام علی (ع)، در پاسخ به سؤال از معنای سخن مردمان که می گویند: لا حول ولا قوة الا بالله، فرمود: با وجود خداوند، ممالک چیزی نیستیم و چیزی نداریم مگر آنچه او به تملک ما در آورده باشد پس هر گاه چیزی را که او به مالکیتش سزاوارتر است به تملک ما در آورد، بر عهده ما تکلیفی نهاده و هر گاه آن را از ما بگیرد، تکلیفش را از ما برداشته است.

تکلف.

تکلف.

قرآن . ((بگو: من مزدی بر این (رسالت)، از شما نمی طلبم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم و به خدانسبت دهم)). - امام باقر(ع): خداوند محمد(ص) را از سه چیز مبرا کرد: این که بر خدا سخن دروغ بیاورد، یا از روی هوای نفس خود سخن بگوید، یا تکلف ورزد)). - مصباح الشریعة: پیامبر خدا(ص) فرمود: ما گروه پیامبران امانتدار و پرهیزگار، از تکلف بدوریم . - مصباح الشریعة: امام صادق(ع) فرمود: متکلف (کسی که خود را به زور نه از روی رغبت به کاری وا دارد)، خطا کار است و هر چند (در واقع) کارش درست باشد و او طلب عملش درست است، اگر چه (در واقع) خطا کرده باشد. - امام علی(ع): مسلمانان، به رسول خدا(ص) عرض کردند: ای رسول خدا، اگر کسانی از مردم را که بر آنان چیره گشتی به پذیرفتن اسلام مجبور می کردی، تعداد مازید می شد و در برابر دشمنان نیرومندی شدیم رسول خدا(ص) فرمود: حاضر نیستم خدای عزوجل را با بدعتی دیدار کنم، که درباره آن چیزی به من نفرموده است: ((و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم و به خدا نسبت دهم)). - بدترین دوستان، کسی است که به خاطر او به زحمت و تکلف افتی . - بدترین برادران، کسی است که باعث تکلف شود. - گوارترین زندگی (در)، دور افکندن تکلفات است . - تکلف (تصنع و ظاهر سازی)، از اخلاق منافقان است . - بدترین دوستی و الفت، آن است که با تکلف همراه باشد. - بزرگترین تکلف، این است که به چیزهای بیهوده پردازی . - امام حسن(ع)، در پاسخ به این سؤال که تکلف چیست، فرمود: سخن گفتن درباره چیزهای بیهوده است . - امام علی(ع): دور افکندن تکلفات، بالاترین اندوخته است . - هر کس تو را به چیزی که توانش رانداری مکلف سازد، حکم نافرمانی تو از خودش را صادر کرده است . - امام کاظم(ع): کسی که خودش را در آنچه در حیطه علم او نیست به تکلف اندازد، کارش را تباه کرده است و به آرزویش نرسد. - امام علی(ع): ده نفرند، که خود و دیگران را به رنج و زحمت می اندازند: کسی که از دانش اندکی برخوردار است، اما با زحمت سعی می کند به مردم چیز زیادی بیاموزد. - دوستیت، سودایی نباشد و دشمنیت نبود کننده، بلکه دوست خود را در حد اعتدال دوست بدار و دشمن را نیز به اندازه دشمن بدار. - خرد مردم، دستخوش خلل و کاستی است مگر کسی که خدایش مصون بدارد سؤال کننده شان لجوج و مجادله گر است و پاسخ دهنده شان متکلف و خودنما. - پیامبر خدا(ص) . - در دعا: . به من رحم فرما، تا در کارهای بیهوده خود را به تکلف نیندازم .

نشانه های شخص متکلف .

- امام علی(ع): متکلف را، سه نشانه است: با نافرمانی از بالا دست خود (در علم و دانش)، با او می ستیزد و با چیره آمدن بر پایین تر از خود (در علم و دانش)، بر او ستم می کند و ستمگران را تقویت می کند. - پیامبر خدا(ص): اما نشانه متکلف (عالم نمای مدعی علم)، چهار چیز است: در موضوعاتی که به او مربوط نمی شود، بحث و مجادله می کند با بالادست خود می ستیزد بدانچه نتواند رسید، دست می یازد و همت خود را مصروف چیزی می کند، که نجاتش نمی دهد. - متکلف را، سه نشانه است: در حضور، چابلوسی می کند پشت سر، بدگویی می نماید و از مصیبت و گرفتاری (دیگران)، شاد می شود. - لقمان(ع) به فرزندش فرمود: متکلف راسه نشانه است: با بالادست خود، بحث و ستیزه می کند چیزی که نمی داند، می گوید و بدانچه نتواند رسید، دست می یازد. - امام صادق(ع): علمایی هستند، که خود را در مسند فتوا می نشانند و می گویند: هر چه می خواهید از من بپرسید در حالی که ای بساحتی یک کلمه اش درست نباشد و خداوند متکلفان را، دوست نمی دارد. - پیامبر خدا(ص): قصه نگوید، مگر امیریا مامور و یا متکلف (متصنع و خودنما) ((۹)). - امام حسن(ع)، در پاسخ به این پرسش امیرالمؤمنین(ع) از او که تکلف چیست، گفت: تمسک جستن به کسی که به تو امان نمی دهد و اندیشیدن در چیزهای بیهوده و بی ربط. - امام علی(ع)، در پاسخ به سؤال از تقدیر، فرمود: راهی تاریک است، میویش دریایی ژرف است، در آن فرو مرو و راز خداست و خود را (برای دانستن آن) به زحمت مینداز. - از سخن گفتن درباره آنچه نمی دانی، دم فروبند و در آنچه مکلف نشده ای،

گفتگو مک . - بدان که راسخان در علم کسانی هستند که اعتراف به آنچه در پس پرده غیب است و تفسیرش را نمی دانند، آنها را از ورود به درهایی که جلو غیبها زده شده ، بی نیاز کرده است پس ، خداوند متعال اعتراف آنان را به ناتوانی در رسیدن به آنچه بدان احاطه علمی ندارند، ستوده است و فرو گذاشتن تعمق و غوررسی در آنچه را که مکلف به بحث از کنه و حقیقت آن نیستند، رسوخ (در علم) نامیده است . - خداوند، فرایضی را بر شما واجب فرموده است پس آنها را فرو مگذارید و چیزهایی را هم برای شما مسکوت گذاشته است ، نه این که فراموش کرده باشد آنها را بگوید پس برای دانستن آنها، خود را به تکلف نیندازید. - فرو گذاردن آدمی آنچه را که به عهده او واگذار شده و پرداختن متکلفانه به کاری که از عهده او برداشته شده (و به عهده کسی دیگر است)، ناتوانی آشکار و اندیشه ای تباه کننده است .

سخن .

سخن .

قرآن . ((هر کس عزت می خواهد، عزت یکسره از آن خداست سخن پاکیزه به سوی او بالا- می رود و کارشایسته به آن رفعت می بخشد و کسانی که با حيله و مکر کارهای بد می کنند، عذابی سخت خواهند داشت و نیرنگشان خود، تباه می گردد)). - امام علی (ع): کشتگاه سخن ، دل است و انبار آن ، اندیشه و تقویت کننده آن ، خردو آشکار کننده آن ، زبان و جسم آن ، حروف (و کلمات) و جانش ، معنا و زیورش ، اعراب (درست و مفهوم بیان کردن) و نظامش ، درستی . - به شگفت آید از این انسان ، که باتکه ای پیه می بیند و با گوشت پاره ای ، سخن می گوید. - انسان از دو مزیت برخوردار است : خرد و گویایی : با خرد بهره مند می شود و با گویایی بهره مند می سازد. - از امام علی (ع) پرسیدند: بهترین چیزی که خدا آفریده کدام است ، فرمود: سخن عرض شد: زشت ترین چیزی که خدا آفریده کدام است ؟ فرمود: سخن سپس فرمود: با سخن است ، که روسفیدی حاصل می شود و با سخن است ، که روسیاهی به وجود می آید. - پیامبر خدا(ص): گاه انسان از خشنودی خداوند سخنی می گوید که گمان نمی کند آن سخن بدانجا رسد که رسید و خداوند متعال به سبب آن سخن خشنودی خود را تا روزی که دیدارش کند، برای او می نویسد و گاه انسان از خشم و ناخرسندی خداوند سخنی می گوید، که گمان نمی کند آن سخن بدانجا رسد که رسید و خداوند به سبب آن سخن خشم و ناخشنودی خود را تا روزی که دیدارش کند، برای او می نویسد.

تأثیر عظیم سخن .

- امام علی (ع): بسا سخنی ، که از یورش کارگتر است . - صورت زن در رخسار اوست و صورت مرد در گفتار او. - بسا سخنی ، که چون شمشیر بران است . - بسا سخنی ، که زخمی عمیق وارد می آورد. - بسا سخنی ، که از تیرهایی کارگتر است .

پرهیز از گفتار زشت .

- امام علی (ع): زنهار، از به زبان آوردن سخنان زشت ، زیرا که فرومایگان را گرد تو جمع می کند و گرانمایگان را از تومی رماند. - زنهار از سخن زشت ، که آن دلها را کینه ور می سازد. - هرگز سخنی را که از جوابش ناراحت می شوی ، مگوی . - هر که گفتارش بد باشد، ملامت بسیار شنود. - هر که سخنش بد باشد، بهره بد برد. - سخن بد مگوی ، اگر چه از پاسخ درماندی . - شیوه فرومایگان ، زشتگویی است . - زشتگویی ، شکوه و مروت را لکه دارمی کند. - بد زبانی ، قدر و منزلت را لکه دارمی کند و برادری را از بین می برد.

ترغیب به ترک بیهوده گویی .

- پیامبر خدا(ص): نشانه فهمیدگی مرد این است که کمتر سخن بیهوده می گوید. - از نشانه های نیکویی اسلام شخص دم فرو بستن از بیهوده گویی است . - امام علی (ع) بر مردی گذشت که زیاده گویی می کرد فرمود: بدان که تو بر دوفرشته نگهبان اعمال نوشتن ای املا می کنی و به سوی پروردگارت می فرستی پس ,سخنانی بگو که برای سودمند باشد و از سخنان بیهوده دم فرو بند. - امام باقر(ع): ابوذر گفت : دنیا را دو کلمه قرار بده : کلمه ای در طلب (روزی) حلال و کلمه ای برای آخرت و کلمه سوم زیان می زند و سود نمی رساند پس به آن نپرداز. - امام حسین (ع) به ابن عباس فرمود: هرگز سخن بیهوده مگوی , زیرا بیم گناه برای تو دارم و سخن سودمند نیز هرگز مگوی , مگر این که آن سخن به جا باشد. - پیامبر خدا(ص): پر گناهترین مردم , آنانند که بیشتر بیهوده گویی می کنند. - بیشترین گناه را در روز قیامت آن مردمی دارند, که بیشتر سخنان بیهوده بگویند.

نکوش زیاده گویی .

- امام علی (ع): از زیاده گویی پرهیز, که آن عیبهای پنهان تو را آشکار می سازد و کینه های آرام گرفته دشمنان را بر ضد تو تحریک می کند. - امام رضا(ع): هیچ زیاده ای نیست , مگر این که نیاز به سخن زیادی دارد. - امام صادق (ع): دانا, زیاده گویی نمی کن . - امام علی (ع): خوشا به حال کسی , که زیادی مال خود را انفاق کرد و زبانش را از زیاده گویی نگه داشت . - در شگفتم از کسی که سخنانی می گوید, که نه در دنیایش به او سود می رساند و نه در آخرتش , برای او اجری نوشته می شود. - در شگفتم از کسی که سخنانی می گوید که اگر از قول او بازگو شود, زیانش می رساند و اگر بازگو نشود, سودش نمی رساند. - پیامبر خدا(ص): سخن فرزندی آدم به زیان اوست نه به سودش , مگر امر به معروف و نهی از منکر و یاد خدای عزوجل . - آدمی و گاه سخنی می گوید و قصد بدی ندارد, جز این که مردم را بخنداند (اما باین کارش) به اندازه ای دورتر از آسمان سقوط می کند. - هان! گاه می شود که مردی از شمابرای خنداندن مردم , سخنی می گوید و بدان سبب به مسافتی دورتر از آسمان سقوط می کند هان! گاه می شود که مردی از شمابرای خنداندن دوستان خود, سخنی می گوید و بدان سبب خداوند بر او خشم می گیرد, به طوری که تا به دوزخش نبرد راضی نمی شود! - آدمی (گاه) چندان به بهشت نزدیک می شود, که به اندازه نیزه ای با آن فاصله دارد پس سخنی می گوید و به فاصله ای دورتر از صناعا, از بهشت دور می شود.

نهی از یاوه گویی .

- امام علی (ع): از یاوه گویی پرهیز, زیرا کمترین زیان آن , سرزنش است . - زنهار از یاوه گویی , زیرا هر که پرگو باشد, گناهانش بسیار شود. - زشتی درماندگی در سخن , بهتر از زخم یاوه گویی (بر شنونده) است . - یاوه گویی زیاد, ننگ و عار به بار می آورد. - یاوه گویی بسیار, همنشین را ملول می سازد و رئیس را بی حرمت می گرداند. - یاوه گویی , (شخص را) به پیشامدهای زیانبار دگرگون ساز احوال , نزدیک می کند. - یاوه گویی , سر را بر باد می دهد.

نهی از پرگویی .

- امام علی (ع): پرگویی , حاشیه های سخن را می گستراند و معانیش را کم می کند در نتیجه , پایان و کرانه ای برای سخن دیده نمی شود و کسی از آن سود نمی برد. - زنهار از پرگویی , زیرا که لغزشها را زیاد می کند و ملال می آور. - از سفارشهای خضر(ع) به موسی (ع): هرگز پرگو و یاوه گو مباش , زیرا پرگویی , دانایان را لکه دار می کند و بدیهای سبک مغزان را آشکار

می سازد. - امام علی (ع): هر که پرگویی کند، به هذیان گویی کشانده شود و هر که بیندیشد، بینا گردد. - آفت سخن و درازگویی است. - هر که سخن را در آنچه شایسته نیست به درازا کشاند، بیگمان خود را در معرض ملامت قرار داده است. - پرگویی و ملال می آورد. - پرگویی و حکیم را می لغزند و بردبار را به ستوه می آورد پس و بسیار مگوی که دلگیر کنی و کمتر از اندازه هم مگوی و تاخوار و بی حرمت شوی.

پرگویی دل را می میراند.

- پیامبر خدا(ص): در غیر از یاد خدا، بسیار سخن مگویید، زیرا بسیار گویی در جزایاد خدا، موجب سختدلی می شود و دورترین مردم از خدا آدم سختدل است. - امام علی (ع): هر که سخن بسیار گوید، خطایش بسیار شود و هر که بسیار خطا کند، شرم و حیایش کم شود و هر که کم شرم و حیا شود، پارسایی اش کاهش یابد و هر که پارسایی اش کم شود، دلش بمیرد و هر که دلش بمیرد، به آتش رود. - مسیح (ع): در جز یاد خدا، زیاد سخن مگویید، زیرا کسانی که در غیر از یاد خدا بسیار سخن گویند، دلهایشان سخت است و خود نمی دانند. - در حدیث معراج آمده است: ای احمد! بر تو باد خاموشی و زیرا آبادترین مجلس و دلهای پاکان و خاموشان است و ویرانترین مجلس و دلهای بیهوده گویان است.

ستایش کم گویی.

- پیامبر خدا(ص): از نشانه های نیکویی اسلام شخص و این است که کمتری بیهوده گویی کند. - امام علی (ع): کسی که گفتارش اندک باشد، عیش نابود شود. - کم گوی و تا از ملامت در امان مانی. - هر گاه عقل کامل شود، سخن گفتن کاستی گیرد. - امام باقر(ع): من خوش ندارم که اندازه زبان مرد، فزونتر از اندازه دانش او باشد، چنان که خوش ندارم اندازه دانش او، فزونتر از اندازه خرد او باشد. - امام علی (ع): مرا در گذشته برادری بود در راه خدا و هر گاه در برابر سخن (حق) مغلوب می شد مغلوب سکوت نمی شد (بلکه حق را می پذیرفت و ساکت می شد و ستیزه نمی کرد) و به شنیدن حریصتر از گفتن بود. - اگر دوستدار سلامت جان خود و پوشیده ماندن عیبهات هستی و کمتر سخن گوی و بیشتر خاموش باش و تا اندیشه ات فزونی گیرد و دلت نورانی شود. - هر گاه خداوند سبحان صلاح بنده ای را بخواهد، کم گویی و کم خوری و کم خوابی را در دل او افکند. - کم گویی و عیبهات را می پوشاند و گناهان را می کاهد. - کم گویی و معایب را می پوشاند و از لغزش ایمن می گرداند.

گوینده و بند سخن.

- امام علی (ع): تا سخن را به زبان نیاورده ای و سخن در بند توست همین که به زبان آوردی و تو در بند سخن در می آیی پس همان گونه که زر و سیم خود را در گنجینه می نهی و زبانت را نیز در گنجخانه دهان نگه دار، زیرا بسا سخنی و که نعمتی را از کف برده و خشم و کفری (الهی) را آورده است. - هر گاه سخنی گفتی و آن سخن مالک توست و هر گاه آن را (از گفتن) و نگه داشتی تو اختیاردارش هستی. - زبانت را نگه دار، زیرا سخن و در بند آدمی اسیر است پس چون آن را رها کند، او اسیر بند آن می شود. - امام هادی (ع): نادان و اسیر زبان خویش است. - امام علی (ع): خاموشی و مایه مصون ماندن از پشیمانی است و تلافی آنچه بر اثر خاموشیت از دست رفته و آسانتر از جبران فایده ای است که بر اثر سخن گفتن از کف رفته باشد و نگه داشتن آنچه در ظرف است با بستن در آن است. - تلافی آنچه به علت خاموشیت از دست رفته و آسانتر از جبران چیزی است که به سبب سخن گفتن از کف رفته باشد و نگاهداری آنچه در ظرف است و با بستن در (یا بند) آن است.

گفتار جزیی از کردار است .

- امام علی (ع): سخن تو، برای نگهداری و در نامه ات برای همیشه ثبت می شود پس آن را در چیزی به کار گیر که تو را (به خدا)، نزدیک می سازد. - پیامبر خدا(ص): کسی که گفتارش راجزی از کردارش به شمار آورد، گفتار او جز در آنچه سودمند است، کاستی پذیرد. - امام علی (ع): کسی که بداند گفتار او در شمار کردار اوست (و بازخواست می شود)، گفتار او جز در مواردی که مفید است، اندک شود. - امام صادق (ع): هر کس جایگاه گفتار خود نسبت به کردارش را بداند، سخنان بیهوده کمتر گوید. - پیامبر خدا(ص): هر کس بداند که گفتارش چه جایگاهی از کردارش دارد، سخن گفتنش کاستی پذیرد مگر در آنچه که مفید است. - کسی که گفتارش را از کردارش به شمار نیاورد، گناهانش بسیار شود و عذابش حاضر و آماده گردد. - امام علی (ع): کسی که می داند برای سخنش مؤاخذه می شود، باید گفتارش را کوتاه کند.

نکوهش آشکار کردن هر دانسته ای .

- امام صادق (ع): سخنی را از من بشنوید که از اشتران خاکستری که دست و پایشان خطوط سیاه دارد، برای شما بهتر است: هیچ یک از شما سخن بیهوده نگوید و بسیاری از سخنان مفید را هم به زبان نیاورد، مگر آن گاه که برایش جایی بیابد، زیرا بسا کسی که سخنی نابجا بگوید و با آن سخن برخورد جنایت کند. - امام علی (ع): آنچه نمی دانی مگوی، حتی تمام آنچه را هم که می دانی مگوی، زیرا خداوند بر کلیه اعضای بدن تو فرائضی واجب کرده است، که روز قیامت به وسیله آنها بر ضد تو حجت می آورد. - از خردمندی آدمی است، که تمام آنچه را می داند نگوید. - هر چه را که می دانی مگوی، زیرا این کار نشانه نادانی است. - هر چه می شنوی برای مردم بازگو مکن، که این نشانه حماقت است. - پیامبر خدا(ص): برای دروغگویی آدمی همین بس، که هر چه می شنود بازگو کند.

سخن چون داروست .

- امام علی (ع): سخن چون داروست، اندک سود می بخشد و بسیارش کشنده است. - هر گاه گفتار اندک شود، سخن درست بسیار گردد هر گاه پاسخها انبوه شود، (پاسخ) درست ناشناخته ماند. - خردمند سخن نگوید، مگر برای نیاز خود یا دلیل و حجتش. - سخن، میان دو خصلت زشت قرار گرفته است: پرگویی و کم گویی، زیرا پرگویی به یاوه گویی می انجامد و کم گویی، نشانگر درماندگی و عجز در سخن گفتن است. - همانا سخن خردمند هر گاه درست باشد، داروست و اگر نادرست باشد، درداست.

برتری سخن بر سکوت .

- امام سجاد(ع)، در پاسخ به این سؤال که سخن گفتن برتر است یا خاموشی گزیدن، فرمود: هر یک از این دو را آفاتی است اگر هر دو از آفات به دور باشند، آن گاه سخن گفتن برتر از خاموشی گزیدن است. عرض شد: چگونه، یابن رسول الله؟ فرمود: زیرا خداوند عزوجل، انبیا و اوصیا را با سکوت نفرستاده، بلکه آنان را با سخن و گفتار فرستاده است و نه بهشت با سکوت سزاوار کسی شده و نه ولایت و دوستی خدا با سکوت، بر کسی واجب آمده و نه کسی با سکوت، از آتش دور شده بلکه همه اینها، از طریق سخن حاصل می شود. - امام باقر(ع) به مردی که در حضور ایشان زیاد سخن گفت، فرمود: ای مرد! سخن را دست کم و کوچک می شماری! بدان، که خدای عزوجل، وقتی پیامبران خود را فرستاد، آنان را با زر و سیم نفرستاد، بلکه با سخن

فرستاد خدای عزوجل، از طریق سخن و دلایل و نشانه، خودش را به آفریدگانش شناساند. - امام صادق (ع): سخن، آرامبخش جان است و خاموشی آرامبخش خرد. - امام علی (ع): سخن حق گفتن، بهتر از درماندگی در سخن و خاموش ماندن است.

برتری سکوت بر سخن.

- لقمان (ع) به فرزندش فرمود: پسر من! اگر فرض کنی که سخن، از نقره است و خاموشی، از طلاست. - پیامبر خدا (ص): خاموشی، طلاست و سخن، نقره. - امام صادق (ع): بنده مؤمن تا زمانی که خاموش است، نیکوکار قلمداد می شود اما چون سخن گوید، یا نیکوکار رقم می خورد یا بدکار. - داود (ع) به سلیمان (ع) فرمود: فرزندم! بر تو باد دم فرو بستن، مگر از خوبی، زیرا یک بار پشیمانی بر اثر خاموشی طولانی، بهتر از بارها پشیمانی است که از پرگویی حاصل می شود پسر من! اگر سخن از نقره باشد، سزااست که خاموشی از طلا باشد. در جمع و سازش میان احادیث این دویاب دقت و تأمل شود.

خاموشی ممدوح.

- امام علی (ع): در زبان فرو بستن از حکمت، خیری نیست، چنان که در سخن گفتن از روی نادانی نیز خیری نیست. - هر سکوتی که در آن اندیشیدنی نباشد، آن غفلت است. - پیامبر خدا (ص): خاموشی برای کسی که ذکر خدا گوید، عبادت است. - امام علی (ع): خاموشی بدون تفکر، گنگی است. - پیامبر خدا (ص): سزاوار نیست که شخص دانشمند از بیان دانش خود، دم فروبندد و برای نادان نیز سزاوار نیست که بر نادانی خود، سکوت کند خدای متعال فرموده است: ((پس اگر نمی دانید، از کسانی که می دانند بپرسید)). - امام علی (ع): هر کس که وارد جایی می شود، دچار نوعی سرگشتگی است پس با سخن گفتن به او انبساط خاطر دهید.

خاموشی برتر از سخن.

- امام علی (ع): خاموشی که تو را وقار بخشد، بهتر از سخن گفتنی است که جامه عار بر تو پوشد. - خاموشی که برای تو سلامت در پی آورد، بهتر از گفتاری است که برای ملامت به بار نشاند. - خاموشی که جامه کرامت بر تو پوشاند، بهتر از سخنی است که برای ندامت آورد. - پیامبر خدا (ص): خاموشی، بهتر از املا کردن بدی (بر فرشتگان کاتب اعمال) است و املا کردن خوبی، بهتر از خاموشی است. - امام علی (ع): گنگ بودن، بهتر از دروغ گفتن است. - ناتوانی در سخن گفتن، بهتر از یاهو گویی است.

خاموشی اولیای خدا.

- پیامبر خدا (ص): همانا اولیای خدا، خاموش می شوند و خاموشی شان، یاد (خداست) و می نگرند و نگاهشان، عبرت (گرفتن) است و سخن می گویند و سخنشان، حکمت است. - امام علی (ع): خدا را بندگانی است که ترس و خشیت از او دلپایشان را شکسته و زبانشان را از گفتار فرو بسته است، در حالی که مردمانی سخنور و خردمندند با کارهای پاک به سوی خداوند پیشی می گیرند، عمل بسیار را در پیشگاه خدا، زیاد نمی شمارند و به عمل اندک خود، رضایت نمی دهند.

بهترین سخن.

- امام علی (ع): بهترین سخن، آن است که گوشها از شنیدن آن رنجه و بیزار نشود و فهمیدن آن، اندیشه ها را به رنج نیندازد. - بهترین سخن، آن است که به زیبایی نظم (حسن تالیف و ترکیب) آراسته باشد و خاص و عام آن را بفهمند. - بهترین سخن، آن

است که نه ملال آورد و نه اندک باشد (اطناب ممل و ایجازمخل در آن نباشد). - پیامبر خدا(ص): بهترین سخن و سخن خداست.

سخن جامع (کم لفظ و پر معنا).

- پیامبر خدا(ص): من به سخن جامع مبعوث شدم و با رعب و وحشت (که خداوند از من در دل کفار افکند) پیروز شدم. - من با رعب و وحشت بر دشمن پیروز شدم و سخن جامع به من داده شد. - امام باقر(ع)، به نقل از پدران بزرگوارش از رسول خدا(ص)، فرمود: پنج چیز به من داده شده که به هیچ یک از پیامبران پیش از من داده نشده است: من به سوی سفیدوسیاه و سرخ فرستاده شده‌ام (رسالتم جهانی است)، زمین و خاک برای من سجده گاه قرار داده شد، با رعب و وحشت پیروز شدم، و غنائیم برایم حلال شده، در حالی که برای هیچ کس - یا فرمود: هیچ پیامبر پیش از من - حلال نشده بود و سخن جامع به من داده شده است. عطا می گوید: از حضرت باقر(ع) پرسیدم: سخن جامع چیست؟ فرمود: قرآن. - بادیه نشینی از رسول خدا(ص) خواهش کرد که سخنی جامع به او بیاموزد حضرت فرمود: توصیه می کنم که خشم نگیری بادیه نشین، خواهش خود را سه بار تکرار کرد (و همان جواب را شنید) تا این که آن مرد به خود آمد و گفت: از این به بعد دیگر سؤالی نمی کنم. - یزید جعفی از رسول خدا(ص) خواهش کرد که جمله ای به او بفرازد، که جامع باشد، رسول خدا(ص) فرمود: در آنچه می دانی، از خدا بترس.

ارزش و برتری خوش سخنی.

قرآن. ((و با مردم (به زبان) خوش سخن بگوئید)). ((و به بندگانم بگو: آنچه را که بهتر است بگویند همانا شیطان، میانشان را بر هم می زند راستی که شیطان برای انسان دشمنی آشکار است)). ((ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید و سخنی استوار بگوئید، تا اعمال شما را به صلاح آورد و گناهانتان را بر شما ببخشد و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد قطعا به رستگاری بزرگی نایل آمده است)). ((و چون (سخن) لغوی بشنوند از آن روی برمی تابند و می گویند: کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شماست سلام بر شما، جویای (مصاحبت) نادانان نیستیم)). - پیامبر خدا(ص)، در پاسخ به مردی که پرسید برترین کارها کدام است، فرمود: اطعام کردن و نیکو سخن گفتن. - امام علی(ع): سه چیز از درهای نیکی است: سخاوت نفس و نیکویی گفتار و شکیبایی در برابر آزار. - پیامبر خدا(ص): در بهشت اتاقهایی است که بیرون آنها از درونشان دیده می شود و درونشان از بیرونشان در این اتاقها کسانی از امت من ساکن می شوند، که خوش سخن بگویند، اطعام کنند، سلام رارواج دهند، به روزه گرفتن ادامه دهند و شب هنگام که مردم خفته اند، آنان نماز بگذارند. - امام باقر(ع)، درباره آیه ((و با مردم (به زبان) خوش سخن بگوئید))، فرمود: بهترین سخنی را که دوست دارید درباره شما گفته شود، به مردم بگوئید. - امام صادق(ع): ای گروه شیعه! مایه زیور ما باشید و باعث عیب و ننگ، نباشید با مردم نیکو سخن بگوئید و زبانهایتان را نگه دارید و از زیاده گویی و سخن زشت، بازشان دارید. - از خدا بترسید و مردم را برشانه هایتان سوار نکنید خداوند عزوجل می فرماید: ((و با مردم (به زبان) خوش سخن بگوئید)). - امام سجاد(ع): گفتار نیک، دارایی را زیاد می کند و روزی را افزایش می دهد و اجل را به تاخیر می اندازد و انسان را نزد خانواده محبوب می گرداند و (شخص را) به بهشت می برد. - پیامبر خدا(ص): سوگند به آن که جانم در دست اوست، مردم هیچ انفاقی نکردند که دوست داشتنی تر از گفتار نیک باشد. - امام علی(ع): گفتار نیک بگوئید، تا به آن شناخته شوید و کردار نیک کنید تا ازاها (نیکو کرداران) باشید. - زیبا سخن بگوئید، تا پاسخ زیبایشنویید. - زشتی پاسخ (که می شنوی)، از زشتی سخن است (که می گویی). - هر که گفتارش نیکو باشد، پیروزی در برابر اوست. - به خودت اجازه کمترین زشت گفتاری و زشت کرداری، مده. - زبان را به نگو گویی عادت ده، تا از سرزنش ایمن مانی. - زبان را به نرم گویی و سلام کردن (به دیگران) عادت ده، تا دوستدارانت زیاد شوند و بدخواهانت اندک. - کسی که زبانش شیرین

سخن (متفرقه).

کمال .

کمال .

نقش آگاهی از نقص در رسیدن به کمال .

زبان کامل .

عوامل رسیدن به کمال .

- امام علی (ع): کمال مرد، به شش خصلت است: به دو عضو کوچک او و دو عضو بزرگش و دو هیئت او دو عضو کوچک او

دل و زبان اوست ، اگر بجنگد بادلش می جنگد و اگر سخن بگوید، با زبانش سخن می گوید دو عضو بزرگ او، خرد و همت اوست و دو هیئت او مال و جمال اوست . - پیامبر خدا(ص) عباس (بن عبدالمطلب) را که مردی بلند قامت و خوش اندام بود، دید تبسمی کرد و فرمود: ای عمو! تو زیبا هستی! عباس گفت: ای رسول خدا، زیبایی مرد به چیست؟ پیامبر فرمود: به درست گفتن سخن حق گفت: کمال چیست؟ فرمود: پروا داشتن از خدای عزوجل و خوشخویی . - امام باقر(ع): کمال حقیقی، عبارت است از فهم در دین و شکیبایی در برابرلای سخت و اندازه نگه داشتن در معیشت . - امام علی (ع): کمال در سه چیز است: شکیبایی در برابر مصائب، پارسایی درخواهشها و خواستها و کمک کردن به کمک خواه . - با خرداست، که نفس به کمال می رسد و با مجاهدت است، که نفس ساخته می شود. - کمال آدمی، خرد اوست و ارزش او، فضل اوست . - کمال انسان، خرد است .

ویژگی انسان کامل .

- امام علی (ع): هر گاه خوبیهای مرد از بدیهیهای او بیشتر باشد، او کامل است و هرگاه خوبیها و بدیهیهای برابر باشد، او خود را(از هلاکت) نگه داشته و اگر بدیهیهای بیشتر از خوبیهایش باشد، او هلاک شده است . - انسان کامل، کسی است که جدی او بر شوخی اش چیره باشد. - از کمال آدمی است، که آنچه رازبینه او نیست فرو گذارد. - امام صادق (ع): سه خصلت است که به هر کس روزی شود کامل است: خردمندی، زیبایی و شیوا سخنی . - سزاوار نیست کسی که دانا نباشد، خوشبخت شمرده شود و یا کسی که مهربان نباشد، ستوده به شمار آید و یا کسی که شکیبانیست، کامل شمرده شود. - امام علی (ع): جامه شرم بپوش و زره وفاداری به تن کن و برادری را نگه دار و بازان کم سخن گوی، تا بلند مرتبگی تو کامل شود.

زیرکی .

زیرک .

- امام علی (ع): زیرک کسی است، که خود را بشناسد و اعمالش را (برای خدا) خالص گرداند. - زیرک، ریشه اش خرد اوست و مردانگیش، خوی او و دینش، تبار او. - زیرک کسی است، که امروز او از دیروزش بهتر باشد و نکوهش را از خود، بازدارد. - زیرک کسی است، که فضایل خویش را زنده کند و با سرکوب شهوت و هوای نفس خود، ردایش را بمیراند. - زیرک کسی است، که از غیر خود غافل باشد و از نفس خویش، زیاد بازخواست کند. - زیرک کسی است، که زمام شهوت خویش را در اختیار گیرد. - زیرک کسی است، که جامه حیا درپوشد و زره بردباری به تن کند. - پیامبر خدا(ص): زیرک کسی است، که نفس خود را محکوم سازد و برای پس از مرگ کار کند و درمانده و ناتوان کسی است، که از نفس و خواهش آن، پیروی نماید و از خدای عزوجل، آرزوها و توقعات داشته باشد. - امام علی (ع): آدم زیرک، دوستش حق است و دشمنش باطل . - زیرک کسی است، که پیش گیر شهوت خود باشد و در هنگام خشم، تندی و سورت خویش را مقهور و سرکوب کند. - زیرک، در حقیقت کسی است که هرگاه بدی کند، آموزش طلبد و هر گاه گناه کند، پشیمان شود. - امام صادق (ع): بر شما باد نیکو نمازخواندن برای آخرتتان کار کنید و برای خویشتن بیندوزید، زیرا گاهی اوقات آدمی، در کار دنیا زیرک است به طوری که گفته می شود: فلانی چه زرنک است، اما در حقیقت زیرک کسی است، که در کار آخرت زیرک باشد. - امام علی (ع): زیرکی، پرهیز از خدای سبحان است و دوری از حرامها و درست کردن معاد. - شریف ترین مؤمنان، زیرکترین آنهاست .

هوشمندی .

- امام علی (ع): به وسیله هوشمندی، به جنگ کودنی بروید. - انسان، به هوش اوست نه به صورت و ظاهر او. - فهمیدن، با هوشمندی است. - هوشمندی، (باعث) هدایت و راهیابی است. - یقین بر چهار شاخه است: بینایی هوش، دریافت حکمت، پندآموزی از عبرت و (توجه به) راه و روش پیشینیان، زیرا هرکه هوش بینا داشته باشد، حکمت (و حقایق) بر او روشن شود و هر که حکمت برایش روشن شود، عبرت آموزد و هر که عبرت آموزد، گویی با پیشینیان بوده است.

ویژگیهای زیرکان.

- امام علی (ع): زیرکان، کسانی هستند که دنیا را دشمن دارند و از زرق و برق آن چشم فرو بستند و دل‌هایشان را از آن رویگردان کردند و شیفته سرای جاویدان شدند. - دنیا، طلاق داده زیرکان است. - خداوند سبحان، طاعت (از خود) را غنیمی برای زیرکان قرار داده، آن گاه که ناتوانان (در طاعت حق) کوتاهی می‌کنند. - بسا روزه داری، که از روزه اش حاصلی جز گرسنگی و تشنگی نمی‌برد و بسا شب زنده داری، که از عبادت شبانه اش جز بیداری و رنج نصیبی نمی‌برد خوشا خواب زیرکان و روزه خواری آنان. - برای طاعت (از حق)، نشانه‌هایی آشکار و راههایی تابناک و جاده‌ای روشن و پایانی مطلوب وجود دارد زیرکان، بدان در آیند و سفلگان، از آن روی گردانند.

زیرکترین مردمان.

- پیامبر خدا (ص)، در پاسخ به این سؤال که زیرکترین مؤمنان کیست، فرمود: کسی که بیشتر از همه آنان، به یاد مرگ باشد و خود را برای آن، آماده تر سازد. - در پاسخ به این پرسش که زیرکترین و دوراندیش‌ترین مردم کیست، فرمود: کسی که بیش از همه، به یاد مرگ باشد و بیشتر از همه، خود را برای مرگ آماده سازد اینان زیرک‌اند، شرافت دنیا و کرامت آخرت را از آن خود کرده‌اند. - امام علی (ع)، در پاسخ به سؤال از زیرکترین مردم، فرمود: کسی که هدایت خود را، از گمراهی باز شناسد و به هدایت و رستگاری خود، رو کند. - زیرکترین مردم، کسی است که دنیایش را دور افکند. - زیرکترین شما، پارساترین شماست. - برترین مردم بامداراترین آنهاست و زیرکترین آنها، کسی است که در راه حق شکیاتر باشد.

زیرکترین زیرکان.

- امام علی (ع): زیرکترین زیرکان، کسی است که دنیایش را دشمن بدارد و امید و آرزویش را از آن قطع کند و طمع و امیدش را از دنیا بردارد. - پیامبر خدا (ص): زیرکترین زیرکی، پرهیزگاری است و احمقانه‌ترین حماقت، گناه کردن. - امام علی (ع): زیرکترین زیرکی، پرهیزگاری است. - پیامبر خدا (ص): زیرکترین زیرکان، کسی است که از نفس خود حساب بکشد و برای پس از مرگ کار کند و احمق‌ترین احمقان، کسی است که خود را پیرو نفس خویش گرداند و از خدا هم، آرزوها داشته باشد.

در زیرکی انسان همین بس.

- امام علی (ع): در زیرکی انسان همین بس، که معایب خود را بشناسد. - در زیرکی انسان همین بس، که برخواهش (خود) چیره آید و اختیاردار خرد (خویش)، باشد. - آدمی را همین زیرکی بس، که برعیبهای خویش آگاه باشد و در خواسته‌هایش راه اعتدال پوید. - آدمی را همین زیرکی بس، که در نیازهای خود میانه روی کند و در خواسته‌هایش ره اعتدال پیش گیرد.

فرومایگی.

فرومایگی .

- امام علی (ع): فرومایگی، بنیاد (سر - خ ل) بدی است. - فرومایگی، مجمع نکوهشهاست. - فرومایگی، دشمن همه فضایل است و گردآورنده همه رذایل و بدی ها و پستی ها. - فرومایگی، زشت است، پس آن راجامه خود مساز. - فرومایگی، برگزیدن مالدوستی است بر لذت ستایش و تمجید. - از نشانه های فرومایگی، بدخویی است. - از نشانه های فرومایگی خیانت کردن به عهد و پیمان هاست. - از نشانه های فرومایگی، بدهمسایه داری کردن است. - از زشت ترین فرومایگی، بد گفتن پشت سر نیکان است. - هر کس آزمندی به دنیا با بخل نسبت به آن در وجودش جمع شده باشد، به دو ستون فرومایگی چسبیده اس. - امام حسن (ع) - در پاسخ به پرسش از فرومایگی -: کم بخشیدن و بد و بیراه گفتن. - نیز در تفسیر فرومایگی -: این که انسان (جان) خودش را حفظ کند و همسرش را تسلیم (متجاوز) نماید.

ویژگی های فرومایه .

- امام علی (ع): فرومایه هرگاه از اندازه خود فراتر رود، احوال و رفتارش تغییر کند. - فرومایه زره ننگ در می پوشد و آزادگان را می آزارد. - فرومایه به خیرش امیدی و از شرش امانی و از گزندهایش ایمنی نیست. - فرومایه، شرم ندارد. - فرومایه هرگاه قدرت یابد، تعدی کند (یا ناسزا گوید) و چون وعده دهد، خلف وعده کند. - فرومایه هرگاه عطا کند، کینه ورزد و هرگاه عطا شود، انکار (و ناسپاسی) کند. - احسان کردن فرومایه، زشت ترین رذیلت است. - بهترین احسان فرومایه، این است که آزارنرساند و زشت ترین کارهای گرانمایه این است که بخشش خود را دریغ کند. - زنهار که به فرومایه اعتماد کنی، زیرا فرومایه هر کس را که به او اعتماد کند، تنها می گذارد. - هر چه مقام فرومایه بالاتر رود، مردم در نظر او پست تر می شوند و شخص بزرگوار عکس این است. - نشانه فرومایه، بد کرداری و زشتخویی و خصلت نکوهیده بخل است. - امام صادق (ع): میان سلمان فارسی (ره) و مردی بحثی در گرفت آن مرد به سلمان گفت: تو کی هستی؟ تو چی هستی؟ سلمان گفت: ما هر دو در آغاز نطفه ای پلید بودیم و هر دوی ما سرانجام به مرداری گنبدیده تبدیل می شویم و چون روز قیامت شود و ترازوها برپا گردد، کسی ترازوی اعمالش سنگین باشد او بزرگوار است و کسی ترازوی اعمالش سبک باشد او فرومایه است.

فرومایه ترین مردم .

- امام علی (ع): فرومایه ترین مردم، کسی است که غیبت می کند. - فرومایه ترین اخلاق، کینه توزی است. - از بزرگترین فرومایگی ها این است که انسان (جان) خود را حفظ کند و همسرش را تنها گذارد (و تسلیم متجاوز کند).

فرومایگان .

- امام علی (ع): فرومایگان، پیکرهایشان صبورتر است، گرانمایگان جانهایشان شکنیاتر است. - عادت فرومایگان و نادانان، آزدن کریمان و آزادگان است. - آبرو ریختن پیش فرومایگان، مرگ بزرگ است. - کسی که از فرومایگان روزی طلب کند، به محروم شدن رضایت داده است. - هرگاه بر فرومایگان وارد شدی، بهانه روزه داشتن بیاور. - سختدلی فرومایگان است.

پوشاک .

پوشاک .

قرآن . ((ای فرزندان آدم! ما برای شما پوشاکی فروفرستادیم که عورت شما را می پوشاند و نیز جامه های زیبا و نرم و جامه تقوا، این برای شما بهتر است این از نشانه های خداست شاید که پند گیرید)). ((و شما از هر یک (دریای شور و شیرین) گوشت تازه می خورید و زیورهای استخراج می کنید که می پوشیدشان)). - پیامبر خدا(ص): جامه ات را به خودبگیر و برهنه راه نروید. - جامه های سفید بپوشید که آن از بهترین جامه های شماس است مردگان خود را نیز در پارچه سفید کفن کنی. - نیکوترین جامه ای که با آن خدای عزوجل را در گورهایتان و در مساجدتان دیدار می کنید، جامه سفید است. - از محبوبترین جامه های شما نزد خدا، جامه سفید است پس با جامه سفید، نماز بخوانید و مردگان خود را در پارچه سفید کفن کنید. - لباس سفید بپوشید، زیرا جامه سفید نیکوتر و پاکیزه تر است مردگان خود را نیز در پارچه سفید کفن کنید. - امام علی (ع): لباس پنبه ای بپوشید، که آن لباس رسول خدا(ص) و لباس ماست. - لباس پنبه ای بپوشید، که آن لباس رسول خدا(ص) و لباس ماست رسول خدا(ص) لباس پشمی و موین نمی پوشید مگر این که علتی در کار بود. - امام صادق (ع): کتان از لباسهای پیامبران است و گوشت را می رویاند.

میانه روی در پوشاک .

- امام علی (ع) - در وصف پرهیزگاران - گفتارشان حق و درست است و پوشاکشان توام با میانه روی. - موسی بن عمران و برادرش هارون، در حالی که جبه پشمی بر تن داشتند و چوبدستی در دست، بر فرعون وارد شدند و با او شرط کردند که اگر تسلیم شود، پادشاهیش برجا و عزت و قدرتش پایدار ماند. فرعون گفت: آیا شما از این دو نفر تعجب نمی کنید که با این فقر و پریشانی که در آن ها می بینید برای استمرار قدرت و بقای پادشاهی من شرط تعیین می کنند؟ پس چرا دستبندهای زرین به دست آن ها آویخته نیست؟ این سخن او از آن رو بود که به زر و زراندوزی اهمیت می داد و پشمینه و پشمینه پوشی را پست می شمرد. - امام علی (ع) - در وصف عیسی (ع) - : و اگر خواهی از عیسی بن مریم (ع) می گویم او سنگ را بالش خود می کرد و جامه درشت می پوشید. - در وصف پیامبر(ص) - : پیامبر(ص) روی زمین غذا می خورد و مانند بردگان می نشست و با دست خود کفشش را پنبه می زد و شخصا لباسش را وصله می کرد. - پیامبر خدا(ص): من جامه درشت می پوشم و روی زمین می نشینم و الاغ بی پالان سوار می شوم و یک نفر را هم پشت سرم سوار می کنم پس، هر که از سنت من روی گرداند، از من نیست. - ای اباذر! لباس زبر بپوش و جامه درشت و ضخیم بر تن کن، تا فخر و غرور به وجود تو راه نیابد. - امام صادق (ع): علی (ع) در حالی که جامه کرباسی درشت و وصله شده با وصله پشمی پوشیده بود، برای مردم خطبه خواند در این باره به حضرت ایراد گرفته شد امام فرمود: این جامه، دل را متواضع می کند و مؤمن از آن الگو می گیرد. - در روایتی آمده است: علی (ع) را با جامه ای کهنه و وصله شده دیدند و به او ایراد گرفتند فرمود: با این جامه، دل خاشع می شود و نفس ذلیل می گردد و مؤمنان، از آن سرمشق می گیرند. - عقبه بن علقمه: بر امیرالمؤمنین (ع) وارد شدم، دیدم در برابر آن حضرت مقداری دوغ ترش به طوری که بوی ترشی آن مشام مرا آزد و چند تکه نان خشک قرار دارد عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! یک چنین غذایی می خورید؟ حضرت فرمود: ای اباالجند! من خود شاهد بودم که رسول خدا(ص) خشکتر از این نان ها را می خورد و زبرتر از این جامه را می پوشید بنابراین، اگر روش رسول خدا(ص) را در پیش نگیرم، می ترسم به آن حضرت ملحق نشوم. - پیامبر خدا(ص) پوشیدن دو نوع لباس نهی فرمود: لباسی که به زیبایی شهره (انگشت نما) باشد و لباسی که به زشتی شهره باشد. - پیامبر خدا(ص) از دو شهرت نهی فرمود: شهرت در نازکی و ضخامت لباس، نرمی و زبری آن و بلندی و کوتاهی آن بلکه باید حد وسط میان این خصوصیات را رعایت کرد. - امام صادق (ع): دارایی ها از آن خداست و آن ها را نزد مرد به امانت می سپارد و به آن ها اجازه داده است که بامیانه روی، بخورند و بامیانه روی، بپوشند. - لباسی بپوش، که نه به آن شهرت پیدا کنی و نه باعث خفت تو شود.

بهترین لباس هر زمانی لباس مردم آن زمان است .

- حماد بن عثمان : در خدمت امام صادق (ع) بودم که مردی به آن حضرت عرض کرد: خداوند به صلاح‌ت دارد! شما فرمودید که علی بن ابی طالب (ع) لباس خشن به تن می کرد، پیراهن چهار درمی می پوشید و امثال این ها، درحالی که می بینیم شما خود جامه ای نیکو پوشیده اید! حماد می گوید: حضرت به او فرمود: علی بن ابی طالب (ع) آن لباس ها را در زمانی می پوشید، که عیب نبود اگر چنان لباس هایی را امروز می پوشید، موجب شهرت او می شد پس ،بهترین لباس هر زمانی لباس مردم آن زمان است ، منتها قائم ما آن گاه که قیام کند، جامه هایی مانند علی (ع) می پوشد و به شیوه آن حضرت رفتار می نماید. - امام صادق (ع)، به عیید بن زیاد، فرمود: آشکار ساختن نعمت در نزد خدا، محبوبتر از نگهداری آن در گنج (لباس) است پس ، زنهاری که جز در نیکوترین نوع لباس مردم خویش ، ظاهر نشوی . راوی می گوید: از آن پس عیید، تا زمانی که زنده بود، جز در نیکوترین نوع لباس مردمش ، دیده نشد. - بعد از وصف نوع جامه امام علی (ع) - : این همان لباسی است که سزاوار است شما پوشید اما امروز ما نمی توانیم چنین جامه ای بپوشیم ، زیرا اگر این کار را بکنیم ، خواهند گفت : دیوانه است ، یا خواهند گفت : ریاکار است اما زمانی که قائم ما ظهور کند، همان لباس (امام علی) پوشیده خواهد شد. - مشغول طواف بودم ، که ناگاه دیدم مردی لباس مرا می کشد برگشتم دیدم عباد بصری است او گفت : ای جعفر بن محمد! تو به جای علی نشسته ای و چنین لباسی می پوشی ؟ . گفتم : وای بر تو! این یک جامه قوهی است که به یک دینار و خرده ای خریده ام علی (ع) در زمانی به سر می برد که آن چه می پوشید، متناسب با آن بود ولی اگر در این زمان من چنان لباسی بپوشم ، مردم خواهند گفت : این هم مثل عباد ریاکار است . - امام رضا (ع) : دوستان من بضاعت من دوست دارند که من روی نمند بنشینم و لباس درشت بپوشم ، در حالی که زمانه (ما) این رانمی پذیرد. - به خدا سوگند، اگر به این امر (ولایتعهدی) برسم ، به جای غذاهای لذیذ، غذای نامطبوع خواهم خورد و به جای لباسهای نرم ، لباس زبر خواهم پوشید و به جای آسایش ، خود را به رنج و زحمت خواهم افکند. - به احمد بن محمد بن ابی نصر - : نظرت درباره لباس زبر چیست ؟ عرض کردم : شنیده ام که حسن می پوشید، و جعفر بن محمد (ع) جامه نو می گرفت و دستور می داد آن را در آب فرو برند. امام رضا (ع) به من فرمود: بپوش و آراسته باش ، زیرا علی بن الحسین (ع) جبه خز پانصد درهمی می پوشید و در زمستان ردای خزی نگارین می پوشید و چون زمستان تمام می شد آن را می فروخت و پولش را صدقه می داد آن حضرت این آیه را تلاوت کرد: ((بگو: چه کسی زیور خدا را که برای بندگانش پدید آورده و روزی پاکیزه و پاک را، حرام کرده است)) ؟ - . سفیان ثوری : به امام صادق (ع) عرض کردم : شما روایت می کنی که علی بن ابی طالب (ع) جامه خشن می پوشید، در حالی که خود جامه قوهی ((۱۱)) و مروی می پوشی ! آن حضرت فرمود: وای بر تو! علی بن ابی طالب در روزگار سختی و تنگدستی به سر می برد، اما هرگاه در زمانه گشایش حاصل شود نیکان روزگار به بهره مند شدن از آن گشایش سزاوارترند.

جامه زینت و جامه عبادت .

- ابو عباد: حضرت رضا (ع) در تابستان روی بوریا می نشست و در زمستان روی پلاس لباسش از پارچه درشت بود اما هرگاه در میان مردم ظاهر می شد، خود را می آراست . - روایت شده است که حضرت رضا (ع) روی لباس پشمینه ، جامه ای از خز پوشید یکی از صوفیان نادان چون جامه خزی بر تن ایشان دید، گفت : با وجود این برخورداری و لباس خزی که پوشیده ای ، چگونه خود را از اهل زهد می پنداری ؟ حضرت لباس خود را کنار زد دیدند زیر آن پشمینه ای است امام فرمود: این برای خداست و این (لباس خز) برای مردم . - کامل بن ابراهیم : بر سرورم ابو محمد (ع) وارد شدم دیدم جامه سفید و لطیفی تن آن حضرت است با خودم گفتم : ولی و حجت خدا، خود لباسهای نرم و لطیف می پوشد و ما را به همدردی با برادران دستور می دهد و از

پوشیدن چنین لباسی نهی می کند! حضرت تبسمی کرد و فرمود: ای کامل! و آستینهایش را بالا زد دیدم جامه ای از پلاس سیاه و خشن زیر آن است آن گاه فرمود: این یکی به خاطر خداست و این یکی به خاطر شما. - سفیان ثوری از مسجد الحرام عبور کرد امام صادق (ع) را دید که لباسهای قیمتی و زیبایی پوشیده است گفت: به خدا قسم، می روم و او راسرزنش می کنم نزدیک حضرت رفت و گفت: یابن رسول الله! نه رسول خدا(ص) چنین لباسی پوشید و نه علی (ع) و نه هیچ یک از پدران تو امام (ع) به او فرمود: رسول خدا(ص)، در زمانه ای بخیل و سخنگیر به سر می برد و به تناسب بخل و سختگیری آن زندگی می کرد، ولی بعدا دنیا سرمشکهای خود را شل کرد (و وفور نعمت شد) پس، سزاوارترین مردم دنیا به بهره بری از نعمتهای آن، نیکانند حضرت، سپس این آیه را تلاوت کرد: ((بگو: چه کسی زیورهای خدا را که برای بندگانش پدید آورده و روزیهای پاک و پاکیزه را حرام کرده است))؟ ما سزاوارترین کس به بهره بردن از نعمتهای خدا دادی آن هستیم منتها، ای ثوری جامه ای که بر تن من می بینی، به خاطر مردم پوشیده ام آن گاه دست سفیان را گرفت و آن را به طرف خود کشید و لباس رویی را بالا زد و جامه درشتی را که زیر آن پوشده بود و با بدن آن حضرت تماس مستقیم داشت بیرون آورد و فرمود: این را برای خودم می پوشم و آن چه را دیدی برای مردم حضرت، سپس جامه سفیان را که زبر و درشت بود کنار زد و زیر آن لباس نرم و لطیفی بود فرمود: تو این لباس رویی را برای (فرب) مردم پوشیده ای و این (زیری) را برای خوشحال کردن نفست.

عمامه .

- پیامبر خدا(ص): عمامه ها، تاج عربهاست. - امام صادق (ع): رسول خدا(ص) بادت خود بر سر علی (ع)، عمامه بست و از جلو سر پر آن را آویزان کرد و از پشت سربه اندازه چهار انگشت کوتاه کرد و آن گاه فرمود: برگرد علی (ع) برگشت فرمود: رویت را به طرف من کن و علی (ع) به طرف پیامبر رو کرد رسول خدا(ص) فرمود: تاجهای فرشتگان، این گونه است. - امام باقر(ع): در روز بدر، فرشتگان عمامه های سفید دنباله دار بر سر داشتند. - جابر: رسول خدا(ص) در سال فتح مکه در حالی که عمامه سیاه داشت، وارد مکه شد. - عمرو بن حرث به نقل از پدرش: پیامبر(ص) را بر منبر دیدم، در حالی که عمامه ای سیاه بر سر داشت و دنباله آن رامیان دو شانه اش آویزان کرده بود. - پیامبر خدا(ص): چهره گشوده و با عمامه به مسجدها درآید، زیرا عمامه ها، تاجهای مسلمانان است. - عمامه ها، مایه وقار مؤمن و عزت عربهاست پس، هرگاه عربها عمامه های خود را کنار گذارند، عزت خود را کنار گذاشته اند. - خداوند در جنگ بدر و حنین، مرا با فرشتگانی مدد رساند که این عمامه را به سر داشتند عمامه مانع میان کفر و ایمان است. - فرق میان ما و مشرکان، عمامه های روی عرقچین است. - امت من تا زمانی که عمامه های بسته بر روی شب کلاه به سر نهند، همواره بر فطرت (آیین توحیدی) خواهند بود. - پوشاندن سر در روز، نشانه دانایی است و در شب شک برانگیز.

لباسهای ممنوعه .

قرآن. ((بهشتهایی جاویدان که وارد آن ها می شوند و بادتبندهایی از طلا و مروارید آراسته می شوند و جامه شان در آن ها حریر است)). ((جامه هایی از سندس و استبرق (حریر نازک و ستبر) می پوشند در حالی که رو به روی هم بر تختها تکیه زده اند)). - پیامبر خدا(ص): اگر زیور و حریر بهشت را دوست دارید آن ها را در دنیا نپوشید. - هر که در دنیا حریر بپوشد، در آخرت آن را نخواهد پوشید. - کسی که به روزهای خدا امید بسته باشد، از حریر استفاده نمی کند. - پوشیدن حریر و طلا برای مردان اتم حرام و برای زنان شان حلال گشته است. - امام صادق (ع): مرد به جز در جنگ نباید، جامه حریر و دیا بپوشد. - امام علی (ع): بر شما باد پوشیدن لباسهای ضخیم، زیرا کسی که جامه اش نازک باشد، دینش نازک شود. - عایشه: اسما دختر ابوبکر بر رسول

خدا(ص) وارد شد، در حالی که لباسهای نازکی به تن داشت رسول خدا(ص) از او روی گرداند و فرمود: ای اسما! زن وقتی به سن قاعدگی رسید، دیگر درست نیست که از بدن او جز این قسمت‌ها - اشاره به صورت و کفین خود فرمود - جای دیگری دیده شود. - پیامبر خدا(ص): هر کس لباسی فاخر بپوشد که مردم به او نگاه کنند، خداوند به وی ننگرد تا زمانی که آن جامه را از تن بیرون آورد. - هر کس لباس فاخری بپوشد تا مردم به او نگاه کنند، خداوند به او ننگرد تا زمانی که آن را از تن بیرون آورد. - هر کس از لباسهای مشهور (و چشمگیر) بپوشد، خداوند در روز قیامت از او روی بگرداند.

لجاجت.

لجاجت.

- پیامبر خدا(ص): خوبی عادت است و بدی لجاجت. - امام علی (ع): لجاجت، اندیشه رامی برد. - لجوج را، رای و اندیشه ای نیست. - لجاجت، اندیشه را تباه می کند. - لجوج را، تدبیر نیست. - لجاجت، تخم شر است. - لجاجت، نفس را بدنام می کند. - لجاجت، جنگها را به بار می آورد و دل ها را کینه ور می سازد. - لجاجت، جنگ خیز است. - زنهار از خصلت نکوهیده لجاجت، زیرا که آن، آتش جنگها را شعله ور می کند. - لجاجت، زیانبارترین چیزها در دنیا و آخرت است. - لجاجت، چیزی از خود به ارث می گذارد که انسان بدان نیازی ندارد. - سوار بر مرکب لجاجت در معرض بلا و گرفتاری است. - مبادا، مرکب لجاجت تو را به هلاکت درافکند. - زنهار که مرکب لجاجت، سرکشانه تو را به سوی مهلکه ها برد. - مرکبی چموش تر از لجاجت، نیست. - از لجاجت حذر کن، تا از به سردر آمدن آن رهایی یابی. - مرکب لجاجت، سوار خود را به سردر می آورد. - زیاده روی در سرزنش کردن، آتش لجاجت را شعله ور می کند. - پیامبر خدا(ص): زنهار از لجاجت، زیرا که آغاز آن نادانی و فرجامش پشیمانی است. - امام علی (ع): بهترین خوی ها، دورترین آن ها از لجاجت است. - مجمع بدی ها لجاجت و ستیزه گری زیاد اس. - آن که لجاجت کند و بر این لجاجت خویش پای فشرد، او همان بخت برگشته ای است که خداوند بر دلش پرده (غفلت) زده و پیشامدهای ناگوار بر فراز سرش قرار گرفته است. - زنهار از شتابزدگی در کارها پیش از فرارسیدن زمان آن ها، یا کندی کردن در کارها به هنگام رسیدن زمان آن ها، یا لجاجت در آن ها هرگاه مبهم و ناشناخته باشند و یاستی کردن در آن ها هرگاه روشن و آشکار باشند بنابراین، هر چیزی را در جایگاه خودش بگذارد. - ثمره لجبازی، هلاکت است.

ریش.

ریش.

- پیامبر خدا(ص): سیبها را کوتاه کنید و محاسن را بلند بگذارید و خود را شبیه یهود نسازید. - مجوسیان ریش های خود را می زدند و سیبهایشان را انبوه می گذاشتند و ماسیبل ها را می زنی و محاسن را بلند می گذاریم و این مطابق با خلقت است. - سیبل ها را از ته بچینید و ریش ها را بلند بگذارید. - برخلاف مشرکان باشید، سیبل ها را از ته کوتاه کنید و محاسن را بلند بگذارید.

زبان.

زبان.

- امام علی (ع): اگر زبان نباشد، انسان چیزی جز یک نقش مجسم یا حیوان رها شده نیست. - زبان، ترازویی است که نادانی کفه

آن راسبک می گرداند و خردمندی سنگینش می سازد. - زبان و ترازوی انسان است. - بدانید، که زبان پاره ای از پیکرانسان است بنابراین، هرگاه خودداری ورزد، گفتار به کمک او نمی آید و هرگاه باز شود نطق مهلتش نمی دهد. - برای جلب دل انسان و چیزی مؤثرتر از زبان نیست و برای نفس و چیزی فریبده تر از شیطان وجود ندارد. - انسان و دلش زبان اوست و خردش دین او.

آدمی مخفی است در زیر زبان .

- امام علی (ع): سخن گوید، تا شناخته شوید، زیرا آدمی در زیر زبان خود، پنهان است. - انسان در زیر زبان خود، پنهان است. - چهار سخن گفتم و خداوند در کتاب خود آن ها را تصدیق کرد گفتم: انسان در زیر زبان خود پنهان است و چون سخن گوید آشکار شود پس خدای متعال این آیه را نازل فرمود: ((و هر آینه آنان را از لحن سخن می شناسی)). - هیچ کس چیزی را در دل پنهان نداشت، جز این که در لغزش های زبان و خطوط چهره او آشکار شد. - سخن مرد، سنجه خرد اوست. - زبان، ترجمان دل است. - زبان، آن چه را که درون ها پوشیده می دارند بازگو می کند. - از آن چه بر زبان انسان رانده می شود می توان به خرد او راه برد. - زبان تو، ترجمان خرد توست. - زنه از سخن گفتن درباره آن چه که راهش را نمی شناسی و حقیقتش رانمی دانی، زیرا سخن تو، نشانگر خردتوست و بیان تو از شناخت تو خبر می دهد.

خصلتهایی که به وسیله زبان آشکار می شوند.

- امام علی (ع): در انسان ده خصلت وجود دارد که زبان او آن ها را آشکار می سازد، زبان گواهی است که از درون گزارش می دهد دآوری است، که به دعاها فیصله می دهد گویایی است، که به وسیله آن (به پرسشها) پاسخ داده می شود واسطه ای است، که با آن مشکل برطرف می شود توصیفگری است، که با آن اشیا شناخته می شود فرماندهی است، که به نیکی فرمان می دهد اندرزگویی است، که از زشتی باز می دارد تسلیت دهنده ای است، که غمها به آن تسکین می یابد حاضری است، که به وسیله آن کینه ها برطرف می شود و دلربایی است، که گوشها به وسیله آن لذت می برد.

زیبایی مرد در شیوایی زبان اوست .

- پیامبر خدا(ص): زیبایی، در زبان است. - زیبایی مرد، در زبان است. - امام علی (ع): زیبایی در زبان است و کمال در عقل. - صورت زن، در رخسار اوست و صورت مرد، در گفتارش. - پیامبر خدا(ص): زیبایی مرد، (به شیوایی زبان اوست. - شیوایی زبان و بالاترین دارایی است. - امام صادق (ع): هر که زبانش شیرین باشد، خردش بیالد. - امام علی (ع): کسی که زبان آور باشد، قومش او را امیر خود گردانند.

زبان، کلید خوبی و بدی است .

- امام باقر(ع): راستی که این زبان، کلید هر خوبی و بدی است پس، سزاوار است که مؤمن بر زبان خود مهر زند، همان گونه که بر (کیسه) زر و سیم خویش مهر می زند. - ابوذر می گفت: ای جویای دانش و معرفت! راستی که این زبان، کلید خوبی و کلید بدی است پس همچنان که بر زر و سیم خود مهر می زنی، بر زبان خویش مهر زن.

نقش زبان در درستی ایمان .

- پیامبر خدا(ص): ایمان هیچ بنده ای درست نشود، تا آن که دلش درست شود و دلش درست نشود، تا آن که زبانش درست

شود. - امام علی (ع): رسول خدا(ص) فرموده است ((ایمان هیچ بنده ای درست نشود، تا آن که دلش درست شود و دلش درست نشود، تا آن گاه که زبانش درست شود)) بنابراین، هر کس از شما که می تواند با دستی نیالوده به خون و اموال مسلمانان و زبانی سالم از (هتک) آبرو و حیثیت ایشان خدای متعال را دیدار نماید، البته چنین کند. - پیامبر خدا(ص): چون آدمی صبح خویش را بیاغازد، همه اندامها (ی بدن او) از زبان می خواهند که بس کند یعنی می گویند: درباره ما از خدا بترس، زیرا اگر تو راست شوی، ما نیز راست می شویم و اگر تو کج شوی ما هم کج می شویم. - چون آدمی صبح کند، همه اندامها در برابر زبان کرنش می کنند (و با خواهش و التماس) می گویند: درباره ما از خدا بترس، زیرا ما به تو بستگی داریم، اگر راست باشی، راست هستیم و اگر کج شوی، ما نیز کج می شویم.

زبان خردمند در پس دل اوست.

- امام علی (ع): زبان خردمند، در پس دل اوست زبان نادان، کلید مرگ اوست. - زبان خردمند، در پس دل اوست و دل نابخرد، در پس زبان او. - امام عسکری (ع): دل نابخرد، در دهان اوست و دهان حکیم، در دل او. - امام علی (ع): زبان مؤمن، در پشت دل اوست و دل منافق، در پشت زبان او، زیرا مؤمن هرگاه بخواهد سخنی بگوید، ابتداءً درباره آن می اندیشد، اگر خوب بود اظهارش می کند و اگر بد بود آن را پنهان می دارد اما منافق هرچه به زبانش آید می گوید بی آن که بداند چه سخنی به سوداوست و چه سخنی به زیانش. - پیامبر خدا(ص): راستی که زبان مؤمن، در پس دل اوست، هرگاه بخواهد چیزی بگوید در دل پیرامون آن می اندیشد و سپس بر زبان می راندش اما زبان منافق جلو دل اوست، هرگاه قصد سخنی کند آن را به زبان می آورد و در دل پیرامونش نمی اندیشد.

حق زبان.

- امام سجاده(ع): حق زبان، منزّه داشتن آن از زشتگویی است و عادت دادنش به خوبی و فرو گذاشتن زیاده گویی های بیهوده و نیکی به مردم و خوب گفتن درباره آنان.

سلامت انسان در نگهداری زبان است.

- پیامبر خدا(ص): سلامت انسان، در نگهداری زبان است. - امام علی (ع): نگهداری زبان و نیکوکاری، از بهترین فضایل انسانند. - هر که زبانش را نگهدارد، خداوند عیش را ببوشاند. - هر که زبانش را نگهدارد، خودش را گرامی دارد. - امام صادق (ع): نجات مؤمن، در نگهداری زبان اوست. - پیامبر خدا(ص): هیچ کس از گناهان در امان نیست، مگر آن گاه که زبانش را در کام کشد. - آسایش انسان، در نگهداشتن زبان است. - امام علی (ع): از جمله ایمان، نگهداشتن زبان است. - پیامبر خدا(ص): عمل نکرده است، کسی که زبانش را نگه نداشته باشد. - امام علی (ع): برای انسان، چیزی سودمندتر از نگهداری زبان و بذل احسان نیست.

لغزش زبان.

- امام علی (ع): لغزش زبان، کاری تراز اصابت سر نیزه است. - لغزش زبان، بدتر از زخم سر نیزه است. - لغزش زبان، انسان را نابود می کند. - لغزش زبان، بدترین هلاکت است. - سر خود را از (پیامد) لغزش زبانت نگه دار و با نهی (یا خردمندی) واستوار اندیشی و پرهیزگاری و عقل، آن رامهار کن. - انسان پایش می لغزد، خاکی می شود و زبانش می لغزد، سرش بریده می شو. - در دعا: - بار خدایا! اشارات چشم و ابرو و بیهوده گویی ها و خواهش های دل و لغزش های زبان مرا، بر من ببخشای.

گزش زبان .

- پیامبر خدا(ص): گزش زبان , سخت تراز ضربت شمشیر است . - امام علی (ع): ضربت زبان , دردناکتر از ضربت سرنیزه است . - بر باد بینی و تندی خشم و ضربت دست و تیزی زبانت , مسلط باش . - تیزی زبان , برنده تر از تیزی سرنیزه است . - تیزی سرنیزه , بندها (ی بدن) را از هم می گسلد و تیزی زبان , رشته اجلها را . - ضربت زبان , دردناکتر از ضربت سرنیزه است .

خطر زبان .

- امام علی (ع): چه بسیار زبانهایی , که به عمر انسانی پایان داده است . - ای بسا خونی , که دهانی آن راریخته اس . - بسا انسانی , که زبانی او را به نابودی افکنده است . - بسا سخنی , که نعمتی را از کف برده است پس , همان گونه که زر و سیم خود را محافظت می کنی , زبانت را نیز محافظت کن . - پیامبر خدا(ص): گرفتاری انسان , از زبان است . - بلا , موكول به زبان است . - زبانت را نگه دار , زیرا نگهداشتن زبان , صدقه ای است که برای خودت می دهی .

پرهیز از لغزشگاه های زبان .

- امام علی (ع): بدان که زبان , سگ گیرنده ای است که اگر رهایش کنی , گازمی گیرد . - زبان , درنده ای است که اگر رهاشود , گاز می گیرد . - از زبان برحذر باشید , زیرا زبان , تیری است که خطا می رود . - امام صادق (ع): هرگاه خداوند رسوایی بنده ای را بخواهد , از طریق زبانش او را رسوا می کن . - معاذ بن جبل از رسول خدا(ص) درباره آن چه که او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند , سؤال کرد حضرت پاسخ او را داد , تا آن جا که فرمود: آیا بنیادهم این ها را به تو خبر ندهم ؟ عرض کردم :چرا ای رسول خدا پیامبر(ص) به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگهدار عرض کردم : ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آن چه می گوئیم مؤاخذه می شویم ؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند , مگر مردم را چیزی جز درویده های زبانشان به رو - یافرمود: به بینی - در آتش می افکند؟ . - امام سجاده(ع): زبان آدمیزاد , هرروز به اعضای او نزدیک می شود و می گوید: چگونه اید؟ آن ها می گویند: اگر تو ما را به خود واگذاری , خوب هستیم و می گویند: از خدا بترس و کاری به ما نداشته باش ! و او را سوگند می دهند و می گویند: مافقط به واسطه تو , پاداش می یابیم و به واسطه تو , کیفر می بینیم .

زندانی کردن زبان .

- امام علی (ع): پاکی انسان , در گرو زندانی کردن زبان است . - هیچ چیز به اندازه زبان , سزاوار زندان طولانی مدت نیست . - پیش از آن که زبانت تو را به زندان طولانی و هلاکت در افکند , او را زندانی کن , زیرا هیچ چیز به اندازه زبانی که از جاده صواب منحرف می شود و به جواب دادن می شتابد , سزاوار زندان دراز مدت نیست . - هر که زبانش را زندانی کند , از پشیمانی ایمن ماند . - پیامبر خدا(ص): هیچ بنده ای حقیقت ایمان را نشناسد , تا آن گاه که زبانش را در کام نکشد . - امام علی (ع): آدمی , باید زبانش را نگه دارد , زیرا این زبان در برابر صاحبش سرکش است به خدا سوگند , هیچ بنده ای رانمی بینم که تقوایش او را سود دهد , مگر آن گاه که زبانش را در کام نکشد . - زبانت را نگه دار و گفتارت را بشمار , تا سخنان در جز خیر و خوبی کاستی گیرد .

آفت های زبان .

- پیامبر خدا(ص): بیشترین خطاها و گناهان آدمیزاد , در زبان اوست . - گنهکارترین مردم در روز قیامت , کسی است که بیشتر از

همه در باطل (و هرزه گویی) فرو رود. - امام علی (ع): سخن را، آفت هاست.

عذاب زبان.

- پیامبر خدا(ص): خداوند، زبان را عذابی دهد که هیچ یک از اعضای دیگر را چنان عذابی ندهد پس، زبان گوید: ای پروردگار! مرا عذابی دادی که هیچ چیز را چنان عذابی ندادی؟ در پاسخ او گفته شود: سخنی از تو بیرون آمد و به شرق و غرب زمین رسید و به واسطه آن خونی بناحق ریخته شد و مالی به غارت رفت و ناموسی هتک شد. - در روز قیامت، کافر زبان خود را دنبالش می کشد.

چند حدیث نادر.

- امام علی (ع): زبان دانایی، راستی است زبان نادانی، درشتی است. - زبان راست (نام نیک)، برای آدمی بهتر از ثروتی است که برای کسی که قدرشناس او نیست به ارث گذارد ((۱۲)). - زبان شایسته (نام نیک) - که خداوند متعال برای انسان در میان مردم قرار می دهد- بهتر از ثروتی است، که برای شخص ناسپاسی به ارث می نهد. - زبان شخص مقصر، کوتاه است. - راست ترین گفته، آن گفته ای است که زبان حال بگوید. لعنت.

لعنت.

- پیامبر خدا(ص): لعنت کردن مؤمن، مانند کشتن اوس. - من پیامبر نشده ام که لعن و نفرین کنم، بلکه مبعوث شده ام تا مایه رحمت باشم. - برای مؤمن، شایسته نیست که لعنتگر باشد. - مؤمن، لعنتگر نیست. - برای صدیق، شایسته نیست که لعنتگر باشد. - لعنتگران، در روز قیامت نه شفاعت کننده اند نه گواهی دهنده. - اگر می توانی چیزی را لعنت نکنی، نکن. - به مردی که ناقه اش را که بر آن سوار بود لعنت کرد، فرمود: آن را از عقب مایاور، زیرا نفرینت، مستجاب شد. - این کیست که شترش را لعنت کرد؟ از آن پیاده شو و حیوان لعنت شده ای را با مانیاور نه خود را نفرین کنی، نه فرزندان را و نه اموالتان را. - به زنی که ناقه خود را لعنت کرد: - بارتان را از پشت آن ناقه بردارید و رهایش کنید بروید، زیرا که او لعنت شده است. - هرگاه لعنت از دهان لعنت گر خارج شود نگاه می کند، اگر راهی به سوی آن چیزی که متوجه آن شده است یافت، به طرفش می رود و گرنه به طرف کسی که از دهانش خارج شده است برمی گردد. - امام باقر(ع): چون لعنت از دهان لعنتگر بیرون آید میان او و کسی که لعنت شده است، مردد می ماند اگر راه و مجوزی (برای رفتن به سوی لعنت شده) نیافت به سوی لعنت کننده برمی گردد که او به آن سزاوارتر است پس، از لعنت کردن مؤمن پرهیزید، که به خودتان برمی گردد. - روایت شده است که نعیمان انصاری را زود به زود نزد رسول خدا(ص) می آوردند و آن حضرت او را به خاطر گناهی که مرتکب شده بود مجازات می کرد تا آن که روزی او را آوردند و پیامبر حدش زد مردی او را لعنت کرد و گفت: چقدر او را نزد رسول خدای آورند؟! رسول خدا فرمود: لعنتش مکن، زیرا او خدا و رسولش را دوست دارد. - پیامبر خدا(ص) - به جرموز هجیمی که عرض کرد: مرا سفارشی فرما: - به توسفارش می کنم، که لعنتگر نباشی. - نه به لعنت خدا (کسی را) نفرین کنید، نه به غضب خدا و نه به آتش.

لعنت شدگان.

قرآن. ((کیست ستمکارتر از کسی که به خدا دروغ می بندد؟ اینان به پروردگارشان عرضه خواهند شد و گواهان خواهند گفت که اینان کسانی هستند که به پروردگارشان دروغ می بسته اند هان! لعنت خدا بر ستمکاران باد)). ((به سبب پیمان شکنی شان، آن

ها را لعنت کردیم و دل هایشان را سخت گردانیدیم)). ((همانا خدا، کافران را لعنت کرده و برای آنان آتشی سوزان آماده ساخته است)). - امام علی (ع): لعنت خدا، بر کسانی که به خوبی ها فرا می خوانند و خود به آن ها عمل نمی کنند و بر کسانی که از زشتی ها باز می دارند و خود آن ها را به کار می بندند. - پیامبر خدا (ص): لعنت خدا، بر کسی که نابینا را از راه منحرف کند. - لعنت خدا، بر کسی که عمل قوم لوط را انجام دهد. - لعنت خدا، بر کسی که برای غیر خدا (و به نام غیر او) ذبح کند. - لعنت خدا، بر کسی که خود را به غیر پدرش نسبت دهد. - لعنت خدا، بر محلل و کسی که محلل می گیرد و بر کسی که خود را به غیر وابسته اش نسبت دهد و بر کسی که برای خود نسب نامعلومی مدعی شود و بر مردان زن نما و زنان مرد نما و بر کسی که در اسلام حادثه ای (قتل نفس یا بدعت) پدید آورد یا حادثه آفرینی (قاتل یا بدعتگذار) را پناه دهد و بر کسی که غیر قاتل خود را بکشد یا کسی را بزند که او را زنده است و بر کسی که پدر و مادر خود را لعنت کند. عرض شد: ای رسول خدا! آیا کسی پیدامی شود که والدین خود را لعنت کند؟ فرمود: آری، پدر و مادر مردم را لعنت می کند و آن ها متقابلاً والدین او را لعنت می کنند. - لعنت خدا، بر رشوه دهنده و رشوه ستان و واسطه میان آن دو. - هنگامی که ملا-یان یهود و راهبان نصارا، امر به معروف و نهی از منکر را فرو گذاشتند، خداوند به زبان پیامبرانشان آنان را لعنت کرد و آن گاه بلا همه آن ها را فرا گرفت. - سه کسند، که خدا آن ها را لعنت کرده است: کسی، که به پدر و مادر خود بی اعتنایی کند کسی که میان مرد و زنی سعایت کند، تا میان آن ها جدایی افکند و سپس خودش با زن او ازدواج کند و کسی که میان مؤمنان سخن چینی کند، تا آنان نسبت به یکدیگر دشمنی و حسادت ورزند. - من هفت گروه را لعنت کرده ام، که خدا و هر پیامبر مستجاب الدعوه ای پیش از من نیز آن ها را لعنت کرده اند عرض شد: آن ها کیستند ای رسول خدا؟ فرمود: کسی، که به کتاب خدا بیفزاید کسی، که تقدیر خدا را دروغ بداند کسی، که با سنت من مخالفت ورزد کسی، که از عترت و خاندان من آن چه را که خداوند حرام کرده است حلال شمارد کسی، که با توسل به زور حکومت را به دست گیرد، تا کسی را که خدا خوارش گردانیده است عزیز گرداند و کسی را که خدا عزت بخشیده است به ضعف و زبونی کشاند، و کسی که بیت المال مسلمانان را برای خود حلال شمرده آن ها را به انحصار خویش در آورد و کسی که آن چه را خدای عزوجل حلال کرده است، حرام گرداند. - هفت نفرند، که من و هر پیامبر مستجاب الدعوه ای آن ها را لعنت کرده ایم: کسی، که به کتاب خدا بیفزاید کسی، که به تقدیر خدا ایمان نداشته باشد کسی، که حرام خدا را حلال شمارد کسی که درباره عترت من آن چه را خدا حرام و محترم شمرده است حلال شمارد کسی، که سنت مرا فرو گذارد کسی، که فیئ را به انحصار خود در آورد و کسی، که در حکومت و قدرت خود گردنکشی کند، تا کسی را که خدا ذلیل کرده است عزیز گرداند و کسی را که خدا عزت بخشیده است، خوار سازد. - شش گروهند، که خدا و هر پیامبر مستجاب الدعوه ای آن ها را لعنت کرده اند: کسی، که به کتاب خدا چیزی بیفزاید کسی، که تقدیر خدا را دروغ شمارد کسی، که سنت مرا فرو گذارد کسی، که درباره عترت من آن چه را خدا حرام کرده است حلال شمارد و کسی، که بازور سلطه پیدا کند تا کسی را که خدا عزیزش گردانیده است ذلیل و ضعیف گرداند و کسی را که خدا از بونش ساخته است عزیز و قدرتمند سازد و کسی، که بیت المال مسلمانان را برای خود، حلال شمارد و آن را به انحصار خویش در آورد. - هر کس حادثه ای بیافریند یا حادثه آفرینی را پناه دهد لعنت خدا و فرشتگان و مردم، همه، بر او باد عرض شد: ای رسول خدا! مقصود از حادثه چیست؟ فرمود: کسی که بی آن که پای حدی در میان باشد تازیانه بزند، یا کسی را به ناحق بکشد. - امام باقر (ع): رسول خدا (ص) لعنت فرمود، کسی را که به شرمگاه زن نامحرم بنگرد و مردی را، که به زن برادر (دینی) خود خیانت ورزد و مردی را، که مردم برای فهم دین خود به او نیاز پیدا کنند و او از آنان رشوه (مزد) طلب کند. - امام علی (ع): رسول خدا (ص) ده نفر را لعنت فرمود: ربا خوار، ربا دهنده، گواهان بر (داد و ستاند) ربا، نویسنده آن، زن خالکوب، زنی که برای زیبایی خود به خالکوب مراجعه کند، کسی که از دادن زکات خودداری ورزد و محلل و کسی که محلل گیرد رسول خدا از نوحه گری نهی می فرمود، ولی تعبیر لعنت را درباره آن به کار نبرد. -

ابوموسی: پیامبر خدا(ص)، کسی را که میان مادر و فرزندش جدایی افکند، لعنت فرمود. - امام علی (ع): پیامبر خدا(ص)، محلل و محلل گیرنده ((۱۳)) را لعنت فرمود. - ابوهریره: پیامبر خدا(ص)، مردی را که پوشش زنانه بپوشد، لعنت فرمود. - عایشه: پیامبر خدا(ص)، زنان مردنما را لعنت فرمود. - پیامبر خدا(ص)، کسی را که درخت سدر را قطع کند، لعنت فرمود. - امام صادق (ع): ملعون است، ملعون است، کسی که پدر یا مادر خود را بزند، ملعون است ملعون است، کسی که از پدر و مادر خود نافرمانی کند و آزارشان دهد، ملعون است ملعون است، کسی که احترام مسجد را نگه ندارد. - منجم، ملعون است پیشگو، ملعون است جادوگر، ملعون است زن آوازه خوان، ملعون است و کسی که او را سر پناه دهد و از درآمد او امرار معاش کند ملعون است. - پیامبر خدا(ص): سه چیز است که هر کس آن ها را انجام دهد، ملعون است ملعون است: کسی که در سایه گاه ها که مردم می نشینند مدفوع کند کسی که جلو نوبت آب (دیگران) را بگیرد و کسی که راه عبور و مرور مردم را ببندد. - ملعون است ملعون است، کسی که بنده درهم و دینار باشد. - بنده درهم لعنت شده است، بنده دینار لعنت شده است.

لعنت شدگان در دنیا و آخرت.

قرآن. ((کسانی که خدا و رسول او را می آزارند، خداوند در دنیا و آخرت آن ها را لعنت کرده و عذابی خوار کننده برایشان آماده ساخته است)). ((کسانی که به زنان پاکدامن بی خبر و مؤمن تهمت زنا می زنند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند و برایشان عذابی بزرگ است)). - پیامبر خدا(ص): چهار نفرند، که در دنیا و آخرت لعنت شدند و فرشتگان آمین گفتند: مردی که خداوند او را مذکر آفریده و او زن صفتی کند و خود را مانند زنان در آورد و زنی که خداوند او را مؤنث آفریده و او مرد صفتی کند و خود را به صورت مرد در آورد و کسی که نابینا را از راه منحرف سازد و مرد زن گریز، (زیرا) خداوند جزیحی بن زکریا کسی را زن گریز قرار نداده است.

گفتار و کردار بیهوده.

گفتار و کردار بیهوده.

قرآن. ((و کسانی که از بیهوده اعراض می کنند)). ((و آنان که شهادت دروغ نمی دهند و چون بر بیهوده ای بگذرند، بزرگوارانه می گذرند)). - امام علی (ع): هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد، بیهوده است. - امام صادق (ع): درباره آیه ((و کسانی که از بیهوده اعراض می کنند)). - یعنی آن که کسی درباره تو نادرستی بیافد، یا چیزی که در تو نیست به تو نسبت دهد و توبه خاطر خدا، از او اعراض کنی. در روایتی دیگر آمده است: مقصود خیاگری و کارهای لهو و غفلت آور است. - در تفسیر قمی - ذیل آیه ((در بهشتی برین که در آن سخن لغو نشنوند)). - مقصود از لغو، شوخی و دروغ است. - پیامبر خدا(ص): پراچ ترین مردم، کسی است که آن چه را بیهوده است فرو گذار. - از نشانه های نیکویی اسلام آدمی، فرو گذاشتن بیهوده هاست. - آسایش جان، در رها کردن بیهوده هاست. - امام باقر(ع): به حق عمل کن و به گرفتاری هایی که در این راه به تو می رسد، اعتنائی مکن و از آن چه بیهوده است، کناره گیری کن. - امام صادق (ع): از پرداختن به آن چه بیهوده است بپرهیز، که خوار و زبون می شوی. - پیامبر خدا(ص): فرو گذاشتن بیهودگی ها، زیور پارسایی است. - در دعا: - بار خدایا! به من رحم فرما، که تا زنده هستم گناهان را فرو گذارم و به من رحم فرما، تا در راه آن چه بیهوده است به زحمت نیفتم. - ادریس (ع): - در دعا: - بار خدایا! دلم را از هر چیزی، حلال یا حرام، که از آن در راه سفر به سوی تو توشه برندارم و در روزی که با تو دیدار کنم از آن بهره ای نبرم، دور گردان. - امام علی (ع): با فرو گذاشتن آن چه سودمند است، خود را در معرض آن چه بیهوده است قرار مده. - در نامه خود به عبدالله بن

عباس - :اما بعد، چیزی را بجوی که سودمند است و آن چه را که بیهوده است فرو گذار، زیرا فرو گذاشتن چیزهای بیهوده، باعث رسیدن به کارهای سودمند است. - هرکس به امور بیهوده پردازد، امور سودمند را از دست بدهد. - هرکس از آن چه بیهوده است دوری کند، به سوی آن چه سودمند است رهسپار شود. - هرگز موافق هوس خود سخنی مگوی، هرچند از روی بازی (و شوخی) بگویی یا آن را بیهوده (وبدون قصد) پنداری، زیرا بسا شوخی که آزاده ای را از تو برماند و بسا سخن بیهوده ای، که بدی به سوی تو کشاند. - پیامبر خدا (ص): با فرو رفتن در کارهای بیهوده، زبانه آتش را به صورتهای خود شعله ور نکنید. - امام علی (ع): بسا گفتار و کردار بیهوده ای، که شری را در پی آورد. - پرداختن نفس به آن چه که بعد از مرگ همراهیش نمی کند، از بیشترین سستی در عمل است. - گفتار و کردار بیهوده را رها کنید، تا سبکسران از شما دوری کنند. - کسی که به زواید پردازد، هدف مطلوب خود را از دست ده. - هرکس به آن چه برایش ضروری نیست پردازد، آن چه را برای او سودمند است از دستش بگیرد. - هرکس به آن چه مهم نیست پردازد، کار مهمتر را از دست بدهد. - هرکس خود را به آن چه ضرورت ندارد سرگرم سازد، آن چه را برایش ضروری است ضایع گرداند. - امام صادق (ع): زنهار، مردم تو را از خودت غافل نگردانند، زیرا نتیجه آن به خودت می رسد نه به آن ها و روز خود را باچه و چه (کارهای بیهوده) سپری مکن، زیرا همراه تو کسی است که آن چه را از تو سر می زند ثبت می کند. تفسیر. آیه ((والذین هم عن اللغو معرضون)): فعل لغو عبارت از عملی است که فایده ای در آن وجود ندارد فعل لغو یک امر نسبی است، زیرا چه بسا فعلی که نسبت به یک امر لغو است، اما همان فعل نسبت به امری دیگر مفید و ثمربخش است. فعل لغو از نظر دین، عبارت از کارهای مباحی است که در آخرت یا در دنیایی که به نحوی به آخرت می انجامد سودی نمی بخشند مانند خوردن و آشامیدن، که نیرو گرفتن برای طاعت و عبادت خدا از این دو کار متفرع می شود، به انگیزه شهوت غذا خوردن با نگاهی دقیقتر: فعل لغو عبارت است از ماسوای افعال واجب و مستحب. خداوند سبحان، مؤمنان را به ترک مطلق عمل لغو وصف نفرمود، چون انسان در معرض لغزش و خطاست و در صورتی که آدمی از گناهان بزرگ اجتناب کند، خداوند سایر خطاها و گناهان او را می بخشد، چنان که فرموده است: ((اگر از گناهان بزرگی که از آن ها نهی می شوید دوری ورزید، از دیگر گناهاتان در می گذریم و شما را به مکانی نیکودر می آوریم)). بلکه آنان را به اعراض از کار بیهوده و نه مطلق ترک آن، وصف فرموده است اعراض، مقتضی وجود امری است که انسان را به سوی اشتغال به فعلی فرا خواند، ولی انسان از روی بی اعتنایی و بها ندادن به آن کار از آن رویگردان شود و به کاری دیگر پردازد لازمه این رویگردانی آن است که شخص، خودش را از پرداختن به کارهای پست و مخالف باشرافت و کرامت برتر و بالا-تر بداند و به کارهای بزرگ و اهداف عالی روی آورد. ایمان حقیقی، هم به همین فرا می خواند، زیرا ایمان، به ساحت عظمت و کبریا و منبع عزت و مجدو جلال تعلق دارد و کسی که از صفت ایمان برخوردار است جز به زندگی سعادت‌مندانه ابدی و جاویدان اهتمام نمی ورزد و تنها به کارهایی می پردازد که حق آن را با عظمت بداند و برای آن چه که مردمان فرومایه و نادان بدان اهتمام می ورزند اهمیت و عظمتی قائل نیست و اگر جاهلان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می دهند و چون بر کاری لغو بگذرند با بزرگواری می گذرند. از این جا روشن می شود که وصف مؤمنان به اعراض از لغو، کنایه از بلندی همت و کرامت و بزرگواری شخصیت آن هاست.

اشیای پیدا شده.

اشیای پیدا شده.

- امام باقر (ع): (شیئی) گم شده را، جز گمراهان کسی نخورد. - امام صادق (ع) - درباره شیئی پیدا شده - : به آن دست زن، اگر

مردم شیئی پیدا شده را دست نمی زدند، حتما صاحبش می آمد و آن را برمی داشت . - امام علی (ع) - در پاسخ به سؤال از شیئی پیدا شده :- باید آن را اعلام کند اگر صاحبش پیدا شد، به او بدهد و اگر نیامد، یک سال نگه دارد چنانچه (در این مدت) صاحبش یا کسی که آن را بطلبد نیامد، صدقه اش بدهد اگر بعد از این که آن شیئی را صدقه داد صاحبش پیدا شد، چنانچه بخواهد، می تواند تاوان چیزی را که نزد او بوده است به صاحبش بپردازد در این صورت اجر مالی که صدقه داده است از آن او خواهد بود.

دیدار خدای سبحان و متعال .

شوق دیدار .

قرآن . ((چه چیز تو را واداشت تا از قومت پیشی گیری ، ای موسی ؟ گفت : آن ها همان هاینده که از پی من روانند ای پروردگار من ، من به سوی تو شتافتم تا خوشنود گردی)) . - امام علی (ع) : شوق ، خوی اهل یقین است . - شوق ، یار یکرنگ عارفان است . - پیامبر خدا (ص) : شناخت ، سرمایه من است و خرد ، ریشه دین من و عشق ، اثاث من و شوق ، مرکب من و یاد خدای عزوجل ، همدم من . - خدای عزوجل ، در طی سه شبانه روز یکصد و بیست و چهار هزار کلمه به راز باموسی بن عمران (ع) در میان نهاد و در این مدت موسی نه چیزی خورد و نه چیزی آشامید و چون به سوی بنی اسرائیل برگشت و سخنان آن ها را شنید از آنان متفر شد، علتش تاثیری بود که حلاوت سخن خدای عزوجل در گوشهانش نهاده بود . - در دعا :- بار خدایا! خوشنودی به قضای تو و زندگی خوش بعد از مرگ و لذت دیدن روی تو و شوق به مشاهده و دیدار تورا، از درگاهت مسالت دارم . - ابو دردا به کعب الاحبار گفت : مرا از خاصترین آیه تورات ، خبر ده کعب الاحبار گفت : خدای عزوجل می فرماید: نیکان به دیدار من شوق بسیار دارند، اما شوق من به دیدار آنان شدیدتر است کعب الاحبار گفت : در کنار این آیه نوشته شده است : ((هر که مرا بجوید، بیابدم و هر که دیگری را بجوید، مرا نیابد)). ابو دردا گفت : گواهی می دهم ، که شنیدم رسول خدا (ص) نیز همین را می گفت . - در اخبار داود (ع) آمده است که خدای عزوجل به او وحی فرمود : ای داود! تا کی از بهشت یاد می کنی و شوق به مرا از من نمی خواهی ؟ عرض کرد: ای پروردگار! مشتاقان تو کیستند؟ فرمود: مشتاقان من ، کسانی هستند که آنان را از هر تیرگی صاف کرده ام و با حذر و هوشیاری بیدارشان کرده ام و از دل های آنان روزنه ای به سوی خودم گشوده ام که از آن به من می نگرند . - همان جا : به آن بندگانم که با محبت من روسوی من کرده اند، بگو: شما را چه زیان که وقتی پرده میان خود و شما را کنار زده ام تا با دیدگان دلتان به من بنگرید، از آفریدگان من مستور بمانید . - همان جا : با چشم دلت ، مرا بین و با چشم سرت ، به کسانی که خردهایشان از دیدن من عاجز است ، منگر . - امام علی (ع) - در نامه ای به معاویه :- من با انبوهی از مهاجران و انصار به سوی تو شتابانم که پیراهن مرگ به تن کرده اند و محبوبترین دیدار برای آنان ، دیدار با پروردگارشان است . - در برانگیختن یارانش به جنگ :- کیست آن که به سوی خدا رهسپار شود، همچون تشنه ای که به سوی آب می رود بهشت زیر لبه های شمشیرهاست ! امروز خبرها آشکار می شود! به خدا سوگند که اشتیاق من به دیدار آن ها (دشمنان) بیشتر از شور و اشتیاق آن ها به خانه هایشان است . - در نامه خود به مردم مصر :- من به دیدار خداوند مشتاقم و چشم به راه و امیدوار به پاداش نیکوی او هستم . - کسی که خدا آرمانش باشد، به منتهای آرمان و امید برسد . - هر کس به غیر خدای سبحان امید بندد، امیدهایش را دروغ (و نقش بر آب) یابد . - کسی که مقصدی جز خدا داشته باشد، گم شود.

عوامل شوق آفرین .

- در اخبار داود (ع) آمده است که خدای عزوجل ، به او وحی فرمود: ای داود! من دل های مشتاقان را، از خوشنودی خود

آفریدم و آن‌ها را به نور ذات خود، منعم گردانیدم داود عرض کرد: پروردگارا! به چه وسیله به این مقام نزد تو، رسیدند؟ فرمود: به خوش گمانی و دور نگه داشتن خویش از دنیا و اهل آن و خلوت کردن و مناجات نمودن با من و این مقامی است که بدان دست نیابد، مگر کسی که دنیا و اهل آن را به کنار نهد و هرگز از آن یاد نکند و دلش را برای من خالی گرداند و مرا بر همه آفریدگانم برگزیند در این صورت است که من به او رو می‌کنم و او را برای خودش فارغ گردانم و حجاب میان خود و او را کنار زنم، به طوری که مرا ببیند همچون کسی که با چشم خود چیزی را می‌بیند. - همان جا: ای داود! اگر رویگردانان از من بدانند که چه انتظاری برای آنان می‌کشم و چه مهری به آنان می‌ورزم و چه اشتیاقی به ترک معاصی از سوی آن‌ها دارم، هر آینه از شوق به من بمیرند و از عشق به من بندهای بدنشان از هم بگسلد. - پیامبر خدا(ص) - در دعا: - بار الها! محبت به خودت و محبت به کسانی که تو را دوست دارند و دوست داشتن آن‌ها چه مرا به محبت تو نزدیک می‌گرداند، روزیم فرما و محبت خود را در نزد من دوست داشتنی تر از آب خنک گردان. - امام علی(ع): جانهای خود را مشتاق نعمت بهشت گردانید، تا مرگ را دوست بدارید و زندگی را دشمن. - امام علی(ع) - در پاسخ به این پرسش: به چه دلیل شیفته دیدار خدا هستی؟ - چون دیدم که خداوند دین فرشتگان و فرستادگان و پیغمبران خود را برای من برگزید، دانستم کسی که مرا چنین گرامی داشته است، فراموش نمی‌کند از این رو دوستدار دیدار او شدم.

آن که دوستدار دیدار خداست.

- پیامبر خدا(ص): هر که دیدار خدا را دوست دارد و هر که دیدار خدا را خوش نداشته باشد، خدا نیز دیدار او را خوش ندارد. - هر که دیدار خدا را دوست داشته باشد، خدا نیز دیدار او را دوست می‌دارد و هر که دیدار خدا را خوش نداشته باشد خدا نیز دیدار او را خوش ندارد عرض کردند: ای رسول خدا! همه ما مرگ را ناخوش داریم! فرمود: این ربطی به ناخوش داشتن مرگ ندارد، بلکه مؤمن چون زمان مرگش فرا رسد، بشارت دهنده‌ای از جانب خدا می‌آید و آن چه را به سوی آن می‌رود به او بشارت می‌دهد در این هنگام برای او چیزی محبوبتر از این نیست که به دیدار خدا رود بنابراین، او دیدار خدا را دوست دارد و خدا هم دیدار او را دوست می‌دارد اما گنهکار چون زمان مرگش فرا رسد، سرنوشت بدی که در انتظار اوست پیش او می‌آید لذا دیدار خدا را ناخوش می‌دارد که خدا هم دیدار او را ناخوش می‌دارد. - از امام صادق(ع) درباره این حدیث سؤال شد: هر کس دیدار خدا را دوست داشته باشد، خدا نیز دیدار او را دوست دارد و هر کس از دیدار خدا نفرت داشته باشد، خدا نیز از دیدار او نفرت دارد حضرت فرمود: همین طور است. عرض کردم: به خدا قسم، ما مرگ را ناخوش داریم! حضرت فرمود: چنان نیست که تو فکر می‌کنی بلکه خوش داشتن و خوش نداشتن لقاالله، در هنگام مشاهده مرگ است در آن هنگام اگر چیزی را ببیند که دوست دارد هیچ چیز برایش محبوبتر از این نیست که پیش رود در این هنگام است که خدا دیدار او را دوست دارد و او نیز دیدار خدا را دوست می‌دارد اما اگر چیزی را ببیند که ناخوش دارد، در این صورت هیچ چیز نزد او منفرتر از لقای خدا نیست و خدای عزوجل هم از دیدار او نفرت دارد. - یحیی بن سابور: شنیدم امام صادق(ع) درباره سرازیر شدن اشک از چشمان شخص محتضر فرمود: این در هنگام مشاهده رسول خدا(ص) است، زیرا چیزی را می‌بیند که شادمانش می‌کند (و آن را دوست دارد) یحیی می‌گوید: حضرت سپس فرمود: آیا نمی‌بینی که انسان وقتی چیزی را می‌بیند که او را خوشحال می‌کند و دوستش دارد، اشک از چشمانش سرازیر می‌شود و می‌خندد؟ - امام علی(ع): به آن چه خداوند شما را بدان فرمان داده است، چنگ در زنید، زیرا میان هر یک از شما و رسیدن او به شادی و دیدن آن چه دوست دارد جز این نیست که رسول خدا(ص) نزد او حاضر شود و آن چه نزد خداست بهتر و ماندنی تر است و بشارتی از جانب خدای عزوجل به او رسد که در نتیجه، چشمش روشن شود و دیدار خدا را دوست بدارد. - چون خدای تبارک و تعالی خواست جان ابراهیم(ع) را

بستانند، ملک الموت را به سویش فرستاد او آمد و گفت: درود بر تو ای ابراهیم ابراهیم (ع) گفت: و بر تو درود ای ملک الموت، آیا دعوتگری یا خبر مرگی را آورده ای؟ گفت: دعوتگرم ای ابراهیم، پس (دعوت حق را) اجابت کن! ابراهیم (ع) گفت: آیا دیده ای که دوستی جان دوست خود را بگیرد؟ پس خدای عزوجل فرمود: ای ملک الموت، نزد ابراهیم برو و به او بگو: آیا دیده ای که دوستی دیدار دوستش را خوش نداشته باشد؟ دوست شیفته دیدار دوست خود است. در خبری آمده است پس ابراهیم گفت: ای ملک الموت، هم اینک جانم را بستان. - کسی که مشتاق باشد، سراسر شب (یا پاس آخر شب) را راه پیماید. - کسی که شوق (به چیزی) داشته باشد، (غیر آن را) فراموش کن. - کسی که دوستدار دیدار خدای سبحان باشد، دنیا را از یاد برد.

دیدار در قرآن.

- ابومعمر سعدانی: مردی خدمت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین من در کتاب آسمانی خدا شک کرده ام! حضرت به او فرمود: افسوس بر تو! بگو چیست آن چه که در آن شک کرده ای عرض کرد: ملاحظه می کنم که خداوند جل جلاله می فرماید: ((بلکه آنان به دیدار پروردگارشان بی ایمانند)) و درباره مؤمنان فرموده است: ((آنان که گمان دارند با پروردگارشان دیدار می کنند و به سوی او باز می گردند)) و فرموده است: ((درود آنان در آن روزی که او را دیدار می کنند، سلام است)) و فرموده است: ((هر کس به دیدار پروردگارش امید دارد، (بداند که) وعده خدا آمدنی است)) و فرموده است: ((هر کس به دیدار پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته کند)). یک بار می گوید که او را دیدار می کنند و یک بار می گوید که دیدگان او را در نمی یابند و اودیدگان را در می یابد و بار دیگر می گوید: ((به اواحاطه علمی پیدا نمی کنند)) این ها چیست ای امیرمؤمنان و چگونه در آن چه شنیدی شک نکنم؟ حضرت فرمود: اما آیه ((بلکه آنان به دیدار پروردگارشان بی ایمانند)) و این سخن او درباره دیگران: ((تا روزی که او را دیدار کنند به سبب خلف وعده ای که با خدا کردند)) و آیه ((پس کسی که به دیدار پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته کند)) اما آیه ((بلکه آنان به دیدار پروردگارشان بی ایمانند))، مراد از دیدار رستخیز است که خداوند عزوجل آن را دیدار خود نامیده است همچنین این آیه درباره مؤمنان: ((آنان که گمان دارند با پروردگارشان دیدار می کنند))، یعنی یقین دارند که برانگیخته و محشور و حسابرسی می شوند و پاداش و کیفر می بینند پس گمان در این جای بخصوص به معنای یقین است همچنین است آیه: ((پس هر که به دیدار پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته کند)) و آیه ((کسی که به دیدار پروردگارش امید دارد، (بداند که) وعده خدا آمدنی است))، یعنی کسی که ایمان دارد برانگیخته می شود، زیرا وعده خدا درباره پاداش و کیفر حتما آمدنی است دیدار در این جا به معنای رؤیت نیست، بلکه به معنای برانگیخته شدن است پس، تمام آن چه را که در کتاب خدا راجع به دیدار خدا آمده است، فهم کن که در تمام این ها به معنای برانگیخته شده است همچنین آیه ((درود آنان در روزی که او را دیدار می کنند سلام است))، یعنی در روزی که برانگیخته می شوند، ایمان از دل هایشان زایل نمی شود. آن مرد عرض کرد: آسوده ام کردی ای امیرمؤمنان، خداوند آسوده ات گرداند، زیرا که گرهی از کار من گشودی.

سرگرمی و غفلت.

سرگرمی و غفلت.

قرآن. ((بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی است و سرگرمی و زیور و فخر فروشی میان شما)). ((و از مردم کسی است که

سخن بیهوده را می خرد، تابه نادانی مردم را از راه خدا گمراه کند و قرآن را به مسخره می گیرد اینان برایشان عذابی خوار کننده است)). ((و چون تجارتی یا سرگرمی ببینند، به سوی آن پراکنده می شوند و تو را همچنان ایستاده رها می کنند بگو: آن چه نزد خداست، از سرگرمی و تجارت بهتر است و خدا بهترین روزی دهندگان است)). - امام علی (ع): ای بندگان خدا! کجایند کسانی که عمر دراز کردند و از نعمتها برخوردار شدند و دانش آموخته شدند و فهمیده گشتند و مهلت داده شدند و سرگرم و غافل شدند؟ - ای مردم! از خدا بترسید، زیرا هیچ کسی عبث آفریده نشده است، تا به سرگرمی و غفلت گذرانند و مهمل رها نشده است تا بیهودگی کند. - خداوند سبحان، هیچ کاری را عبث نیافرید که در نتیجه به سرگرمی و غفلت گذراند و خدای سبحان، هیچ چیزی را به حال خود رها نکرد، تا بیهودگی کند. - از سرگرمی (و کارهای غفلت آور) دوری کن، زیرا که تو بیهوده آفریده نشده ای، تا در نتیجه به سرگرمی پردازی و مهمل رها نشده ای تا بیهودگی کنی. - آیا به همین دل خوش کنم که گفته شود: این امیر مؤمنان است، اما درسختی های روزگار شریک و همدرد آنان، یا در سختی زندگی سرمشق ایشان نباشم؟ من آفریده نشده ام که خوردن غذاهای لذیذ و رنگارنگ مرا به خود مشغول سازد، همانند حیوان به آخور بسته ای که همه هم و غمش علوفه اوست، یا همچون حیوان رهایی که در میان زباله ها می چرد و شکمش را از علف پر می کند و از آن چه در انتظار اوست، غافل است یا آفریده نشده ام که سرخود رها شوم یا بیهوده بگذرانم. - سرگرمی (و غفلت)، خوراک حماقت است. - سرگرمی (و غفلت)، از میوه های نادانی است. - امام هادی (ع): هزل گویی، شوخی کم خردان و کار نادانان است. - امام علی (ع): بالاترین خردمندی، دوری کردن از لهو است. - از هر کاری که به آن نیازی ندارید، دوری کنید. - کسی که تو را به واسطه باطل خشنود گرداند و به کارهای سرگرم کننده و غیر جدی ترغیب کند، به تو خیانت کرده است. - زنهاری که دنیا با سرگرمی های دروغین خود تو را نفریبد، زیرا هوس سرانجام به پایان می رسد و گناهی که کسب کرده ای برایت باقی می ماند. - بدترین چیزی که عمر در آن تلف می شود، بازی است. - چونان کسی مباش، که بدون عمل به آخرت امید بسته است اگر بیمار شود، پشیمان می گردد و چون تندرستی یابد، آسوده خاطر و غافل می شود به غفلت گذراندن با توانگران را، از به یاد خدا بودن در کنار درویشان بیشتر دوست دارد.

پیامدهای سرگرمی کردن.

- امام علی (ع): سرگرمی کردن، خدای مهربان را به خشم می آورد و شیطان را خشنود می سازد و قرآن را از یاد می برد. - همنشینی با اهل سرگرمی، قرآن را به فراموشی می سپارد و شیطان را حاضرمی کند. - سرگرمی، تصمیمات جدی را تباه می کند. - کارهای باطل و بیهوده، (انسان را) در گمراهی ها می افکنند. - سرگرمی، با بازی شروع می شود و به جنگ و دعوا ختم می گردد ((۱۴)). - بسا سرگرمی، که آزاده ای را برماند. - عمر خود را در سرگرمی ها هدر مده، که بی هیچ امیدی (به ثواب الهی) از دنیا بروی. - مجالس سرگرمی (و خوشگذرانی)، ایمان را تباه می کند.

شیفته سرگرمی.

- امام علی (ع): دورترین مردم از صلاح، کسی است که شیفته سرگرمی است. - دورترین مردم از موفقیت، کسی است که شیفته سرگرمی و شوخی اس. - کسی که زیاد به سرگرمی پردازد، احق شمرده شود. - کسی که زیاد به سرگرمی پردازد، عقلش کم است. - کسی که دلباخته بازی و شیفته سرگرمی و خوشگذرانی باشد، رستگار نمی شود. - کسی که شیفته بازی و دلباخته سرگرمی و خوشی باشد، خردمند نیست.

ایمان و سرگرمی .

- امام حسن (ع) : مؤمن و سرگرمی نمی کند تا در نتیجه غافل گردد پس هرگاه بیندیشد اندوهگین شود. - امام علی (ع) : مؤمن و سرگرمی راناخوش دارد و با کارهای جدی دمیخور است . - در وصف مؤمن :- وقتش پراست . - امام صادق (ع) - درباره کسی که برای سرگرمی دنبال شکار می رود :- مؤمن و فرصت چنین کارهایی را ندارد آخرت جویی او را از سرگرمی باز داشته است - تا آن جا که فرمود :- مؤمن به هیچ یک از این کارها نمی رسد، او را چه به سرگرمی ها؟ کارهای لهو و سرگرم کننده و سختدلی می آورد و نفاق بر جای می گذارد. - در مجمع البیان آمده است : از معمر نقل شده که گفت : کودکان به یحیی گفتند: بیابا هم بازی کنیم یحیی گفت : ما، برای بازی آفریده نشده ایم از این جاست که خداوند درباره او فرموده است : ((و از کودکی به او حکمت (نبوت) دادیم)) این مطلب از حضرت رضا (ع) روایت شده است . - امام صادق (ع) - در پاسخ به سؤال صفوان جمال از دارنده مقام امامت :- دارنده این مقام سرگرمی و بازی نمی کند در این هنگام ابوالحسن موسی که کودک بود وارد شد او با خود بزغاله ای مکی داشت و مرتب به او می گفت : پروردگارت را سجده کن حضرت صادق (ع) او را در آغوش کشید و فرمود: پدر و مادرم فدای کسی که سرگرمی و بازی نمی کند. - امام علی (ع) : شگفتا از پسر نابغه ! در میان شامیان شایع کرده که در من لودگی است و مردی بازیگوش هستم و کارم شوخی و بازی است ! او سخن نادرستی گفته و به گفتاری گناه آلود، زبان گشوده است هان ! به خدا سوگند که یاد مرگ مرا از بازی باز می دارد و فراموش کردن آخرت ، او را از گفتن حق باز می دارد.

سرگرمی مؤمن .

- امام باقر (ع) : سرگرمی مؤمن در سه چیز است : لذت بردن از زنان ، بذله گویی بابرادران و نماز شب . - پیامبر خدا (ص) : هرگونه سرگرمی برای مؤمن نادرست است ، مگر در سه کار: در تربیت اسب ، تیراندازی با کمانش و بازی و شوخی با همسرش ، زیرا این سه کار، حق است . - بهترین سرگرمی مؤمن ، شناسست و بهترین سرگرمی زن ، ریسندگی . - هر چیزی که در شمار یاد خدا نباشد سرگرمی و بازی است ، مگر چهار کار: بازی و شوخی مرد با همسرش ، تربیت کردن انسان اسبش را، قدم زدن مرد میان دو هدف (تیراندازی) و آموزش دادن شنا. - تفریح و بازی کنید، زیرا من خوش ندارم که در دین شما، سختی و خشونت دیده شود. در صورتی که این حدیث درست باشد باید آن را حمل بر همان تفریحات و سرگرمی های پیشگفته کرد که برای مؤمن سودمند هستند.

کبوتر بازی .

- پیامبر خدا (ص) : کبوتران پرنده ، کس و کاران منافقاند. - امام علی (ع) : پیامبر (ص) مردی را دید که کبوتر می پراند فرمود: شیطانی دنبال شیطانی می رود. - از انس بن مالک : رسول خدا (ص) مردی را دید که دنبال کبوتری است فرمود: شیطانی دنبال شیطانی است . - ابو هریره : رسول خدا (ص) مردی را دید که کبوتر ماده ای را تعقیب می کند فرمود: شیطانی در تعقیب ماده شیطانی است .

لواط.

لواط.

قرآن . ((و لوط را (فرستادیم) هنگامی که به قوم خود گفت: آیا آن کار زشت را مرتکب می شوید که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است؟ شما از روی شهوت به جای زنان با مردان در می آمیزید، آری شما گروهی تجاوزکارید)). - پیامبر خدا(ص): بیشترین چیزی که برای اتم از آن می ترسم، عمل قوم لوط است. - اگر دیدید کسی کار قوم لوط را می کند، کننده و دهنده را بکشید. - هر کس در نزدیکی با مردها مداومت ورزد، نمیرد تا آن که مردان را به خود دعوت کند. - امام علی (ع): هر کس با میل و رغبت اجازه دهد که با او بازی شود، خداوند شهوت زنان را در او قرار دهد.

علت تحریم لواط.

- امام رضا(ع): علت تحریم روی آوردن مردان به مردان و زنان به زنان، یکی ساختار وجودی زنان و سرشت وجودی مردان است (که هر یک برای جنس مخالف آفریده شده است) و دیگر این که روی آوردن مردان به مردان و زنان به زنان سبب از بین رفتن نسل (بشر) و برهم خوردن نظم و تدبیر (جامعه) و نابودی دنیا است. - امام صادق (ع) - در پاسخ به پرسش زندیق از علت تحریم لواط -: به خاطر این که اگر غلامبارگی حلال بود، در آن صورت مردها از زن ها بی نیاز می شدند و این موجب از بین رفتن نسل و بی شوهر ماندن زن هائی شد و در تجویز لواط مفسد بسیاری بود. زندیق پرسید: چرا نزدیکی کردن با حیوانات و حرام شده است؟ - حضرت فرمود: خداوند خوش نداشته که مرد آب خود را هدر دهد و با غیر هم نوع خود، نزدیکی کند. اگر این کار را اجازه می داد، هر مردی یک ماده الاغ می بست و هم از آن سواری می گرفت و هم با آن نزدیکی می کرد و در این کار مفسد بسیاری بود لذا خداوند پیش از این حیوانات (سواری و بارکشی از آن ها) را بر مردم حلال کرده و فرجهایشان را برایشان حرام فرموده است و برای مردها زن ها را آفرید تا با آنان همدم شوند و به آن ها آرامش گیرند و زنان جایگاه شهوات مردان و مادران فرزندان ایشان باشند. - امام علی (ع): خداوند ایمان را برای پاک کردن از لوث شرک واجب فرمود و ترک لواط را از بهر افزایش نسل.

لواط کننده.

- پیامبر خدا(ص): هان! لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر کسی که خودارضایی کند و بر هر کسی که به غلامبارگی روی آورد. - هر فردی از امت من کار قوم لوط را انجام دهد و بر این کار بمیرد، مهلت داده می شود تا در لحد گذاشته شود زمانی که در لحد گذاشته شد، بیش از سه روز نمی باید که زمین او را به میان قوم هلاک شده لوط پرت می کنند و روز قیامت با آن ها محشور می شود. - میمون لبان: نزد امام صادق (ع) بودم که در حضور ایشان آیاتی از سوره هود خوانده شد چون به این آیه رسید: ((و سنگهایی از (نوع) سنگ گلهای لایه لایه بر آنان بارانندیم (سنگهایی) که نزد پروردگارت نشان زده بود و آن از ستمگران دور نیست))، حضرت فرمود: هر کس بر عمل لواط مداومت ورزد و توبه نکرده بمیرد، خداوند یکی از آن سنگها را بر او بزند که مرگش در آن باشد و هیچ کس آن را نبیند.

لواط دهنده.

- امام صادق (ع): خدای متعال، شهوت مؤمن را در کمر او قرار داده است و شهوت کافر را در مقعد او. - در شیعیان ما هر خصلتی باشد، سه خصلت در آن ها نیست: در میان آن ها کسی که دست گدایی دراز کند، وجود ندارد در میان آن ها بخیل، وجود ندارد و در بین آن ها کسی که لواط دهد، یافت نمی شود. - خداوند نشستن بر استبرق بهشت را بر دبرهای نکاح شده حرام کرده است.

سرزنش .

سرزنش خود.

قرآن . ((و چون کار از کار گذشت (و داوری صورت گرفت)، شیطان می گوید: در حقیقت خدا به شما وعده راست داد و من به شما وعده دادم و با شما خلف وعده کردم و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود جز این که شما را دعوت کردم و شما هم اجابتم کردید پس مرا سرزنش نکنید و خود را سرزنش کنید)). - امام علی (ع): هیچ ستاینده ای ، جز پروردگار خود را نستاید و هیچ سرزنشگری ، جز خود را سرزنش نکند. - مسیح (ع): ای بندگان بد! مردم را بر اساس گمان (بدی که به آن ها می برید) سرزنش می کنید و خود را با وجود یقین (به بدی و گنهکاری خویش) سرزنش نمی کنید؟! - امام علی (ع): هر کس خود را در جایگاه های تهمت قرار دهد، نباید کسی را که به او گمان بد می برد سرزنش کند.

بسا سرزنش شده ای که گناهی نکرده است .

- امام حسن (ع) - در وصف یکی از برادران خود - : هیچ کس را به خاطر کاری که جای عذر داشت ، سرزنش نمی کرد (و صبر می کرد) تا عذرخواهی ببیند. - امام علی (ع): مرا در گذشته برادری بود در راه خدا هیچ کس را برای عملی که عذری توان داشت سرزنش نمی کرد، تا این که عذرخواهی او را بشنود. - بسا ملامت شده ای ، که بی گناه است . - در بخشی از نامه خود به معاویه - : من کسی نیستم که از خرده گیری هایی که بر بدعت های او (عثمان) می کردم پوزش بخواهم ، اگر ارشاد و راهنمایی هایی که او رامی کردم گناه است (گو باش)، زیرا بسا سرزنش شده ای که گناهی ندارد.

سرزنش و آداب آن .

- امام علی (ع): سرزنش کردن و گله گزاری مایه حیات (و پایداری) دوستی است . - نادان را سرزنش مکن ، که با تودشمن می شود و خردمند را سرزنش کن ، باتو دوست می شود. - هرگاه سرزنش کردی ، (جایی برای دوستی) باقی بگذار. - از سفارش های آن حضرت به فرزند بزرگوارش حسن (ع) - : هرگاه خواستی از برادرت بیری ، جایی برای آشتی او از خود باقی بگذار تا اگر روزی پشیمان شود از آن جا (به دوستی دیرین) برگردد. - از خشم خود جایی برای خشنودیت باقی بگذار و هرگاه پرواز کردی مانند جوجه پر دریاورده ، فرود آی (در هنگام خشم زیاد اوج نگیر بلکه زود از آسمان خشم فرود آی). - نه دوستیت سودایی باشد و نه دشمنیت نابود کننده ، (بلکه) دوست خود را در حد اعتدال دوست بدار و با دشمنت در حد اعتدال دشمنی کن .

زیاده روی در سرزنش کردن .

- امام علی (ع): زیاده روی در سرزنش ، آتش لجاجت را شعله ور می کند. - زنهار از سرزنش کردن های مکرر، زیرا این کار بر گناه (و خلافتکاری) جری می کند و سرزنش را بی ارزش می سازد. - زیاد سرزنش مکن ، زیرا این کار کینه به بار می آورد و به دشمنی و نفرت می کشان . - سرزنش زیاد، باعث شک و بدگمانی می شود.

مثل ها.

مثل ها و نمونه ها.

قرآن . ((و این مثل ها را برای مردم می زنیم , و(لی) جز دانشوران آن ها را درنیابند)). ((و برآستی در این قرآن از هرگونه مثلی , گوناگون آوردیم ولی بیشتر مردم جز سرانکار ندارند)). ((و برآستی در این قرآن , برای مردم از هرگونه مثلی آوردیم , و(لی) انسان بیش از هر چیز سر جدال دارد)). ((و قطعاً به سوی شما آیاتی روشنگر و مثلی از کسانی که پیش از شما روزگار به سر برده اند و موعظه ای برای اهل تقوا فرود آوردیم)). - امام علی (ع): ای بندگان خدا! شما رابه پروا داشتن از خدایی سفارش می کنم که برای شما مثل ها زده و مدت عمرتان را تعیین کرده است . - انواع مثل ها برای خداوندان خرد و دل زده می شود . - مثل ها , برای عبرت آموزان زده می شود . - مثل ها , برای درس گرفتن زده می شو . - پیامبر خدا(ص) - در پاسخ به این سؤال که صحف ابراهیم چه بوده است :- همه آن ها مثل بوده است . - امام علی (ع) و فرستادگان خود رابه سوی جن و انس فرستاد , تا برای آن ها پرده از روی دنیا بردارند و نسبت به بدی ها و سختی هایش به آنان هشدار دهند و از دنیابرایشان مثل ها بزنند . - و که چه مثل های درست و پندهای شفافبخش , اگر با دل هایی پاک و گوشه‌هایی شنوا و اندیشه های استوار و خردهای محکم و دوراندیش , برخورد کنند .

حکم همانندها.

- امام علی (ع): هرگاه کارها همانند(یا مشتبه) شوند , پایان آن ها به آغازشان سنجیده می شود . - به فرزند بزرگوار خود حسن (ع) :- از آن چه بوده , به آن چه نیست راه ببر , زیرا که امور (دنیا) همانندند . - پیامبر خدا(ص): به خدا قسم , آن چه از این دنیای شما گذشته , با پرز و ریشه های این برد من برابری نمی کند و شباهت آن چه از آن باقی مانده با آن چه گذشته , از شباهت آب به آب بیشتر است . - امام علی (ع): هرگاه قرآن تو را به خصلت زیبایی فرا خواند , خودت را به همانندهای آن خصلت نیز بیار . - در این باره بیندیش , زیرا هر نمونه ای دلیل بر همانند آن است . - در خطبه قاصعه :- نمونه هایی از خشم خدا و بلاهای کشنده او و حوادث و رخدادهایش در اختیار شما قرار دارد پس , از روی بی خبری و نادانی نسبت به مؤاخذة خدا و دست کم گرفتن هجوم او و ایمن پنداشتن خود از کیفرش , وعده عذاب او را دیر نیانگارید . - نیز در همان خطبه :- از احوال (وسرگذشت) زادگان اسماعیل و فرزندان اسحاق و فرزندان اسرائیل (ع) پند گیرید , زیرا که همسانی بسیاری است میان احوال و سرگذشت ها و همانندی نزدیکی است میان نمونه ها .

مثل حق و باطل .

قرآن . ((از آسمان , آبی فرو فرستاد پس رودخانه هایی به اندازه گنجایش خودشان روان شدند و سیل , کفی بلندروی خود برداشت و از آن چه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی در آتش می گدازند هم , نظیر آن کفی برمی آید خداوند حق و باطل را چنین مثل می زند اما کف , بیرون افتاده از میان می رود , ولی آن چه به مردم سودمی رساند در زمین (باقی) می ماند این چنین خداوند مثل ها می زند)).

مثل راه خدا.

قرآن . ((این است راه راست من , پس , از آن پیروی کنید و از راه ها(ی دیگر) که شما را از راه وی پراکنده می سازد پیروی مکنید این هاست که (خدا) شما را به آن سفارش کرده است , باشد که تقوا پیشه کنید)). - پیامبر خدا(ص): خداوند راه راستی را مثل زده است که در دو کناره آن , دو سرای دارای درهایی گشوده و جلو درها پرده هایی آویزان است در سر راه یک دعوتگری دعوت می کند و در بالای راه دعوتگر دیگری فرامی خواند و خداوند به سرای سلامت دعوت می کند و هر که را

بخواهد به راه راست رهنمون می شود آن درهائی که در دو کناره راه است، حدود خدا می باشد که هر کس در حدود خدا وارد شود پرده بالا رود و آن دعوتگری که از بالای راه دعوت می کند، واعظ پروردگار اوست. خداوند، راه راستی را مثل زده که در دو طرف آن دو دیوار است، دارای درهائی گشوده و جلو درها پرده هائی آویزانند در مدخل راه، دعوتگری می گوید: ای مردم! همگی به راه در آید و پراکنده نشوید دعوتگر دیگری نیز از فراز راه (مردم را به درآمدن در راه) دعوت می کند پس هرگاه انسان بخواهد یکی از آن درها را بگشاید، او می گوید: وای بر تو! آن را باز من، زیرا اگر باز کنی وارد آن می شوی آن راه، اسلام است و آن دو دیوار حدود خدا و درهای گشوده محارم خدا و آن دعوتگر سر راه، کتاب خدا و آن دعوتگر فراز راه، واعظ خدای متعال است که در دل هر مسلمانی می باشد. ابن مسعود: رسول خدا (ص) با دستش خطی کشید و آن گاه فرمود: این راه راست خداست سپس در سمت راست و چپ آن خطوطی رسم کرد و فرمود: بر سر هر یک از این راه ها شیطانی است که به آن فرا می خواند حضرت سپس این آیه را خواند: ((واین است راه راست من پس، از آن پیروی کنید و از راه ها (دیگر) پیروی نکنید)).

مثل پیامبر (ص) و امت و رسالت او.

- پیامبر خدا (ص): حکایت من و شما، حکایت مردی است که آتش افروخته و پروانه ها و ملخ ها خود را به درون آن می اندازند و او آن ها را از آتش دور می کند من هم کمر بند شما را گرفته ام و از آتش دورتان می کنم و شما از دستان من می گریزید. - حکایت من و شما، حکایت عده ای است که از هجوم دشمنی به خود می ترسند و از این رو، مردی را می فرستند که برایشان قراولی دهد و در همین حال، او دشمن را می بیند و از بیم آن که مبدا پیش از این که نزد افرادش برود و به آنان هشدار دهد، دشمن به آن ها برسد، با لباس خود سه بار علامت می دهد: ای مردم به شما حمله شده است. - در حقیقت حکایت من و شما و پیامبران، حکایت گروهی است که بیابانی خشک و سوزان را می پیمایند و نمی دانند مسافتی که پیموده اند بیشتر است یا آن چه مانده خسته و کوفته می شوند و توشه شان به پایان می رسد و در وسط بیابان می افتند و یقین می کنند که از بین می روند در همین حال ناگاه مردی حله بر تن در حالی که از سرش آب می چکد، نمایان می شود آن عده می گویند: این مرد تازه از آبادی می آید پس، چون به آن ها می رسد می گوید: هان! شما را چه شده است؟ آن عده می گویند: می بینی که از کمر افتاده ایم و توشه مان تمام شده و در وسط این بیابان از پا در آمده ایم و نمی دانیم بیشتر راه را پیموده ایم یا کمترش را آن مرد می گوید: اگر شما را به آبی گوارا و باغ و بستانهای سرسبز برسانم، به من چه می دهید؟ آن ها می گویند: هر چه تو بگویی فرمان خواهیم برد آن مرد آن ها را به باغهایی سرسبز و خرم و آبی گوارا می رساند و پس از درنگی کوتاه به آن ها می گوید: برخیزید تا شما را به باغ و بستان های سرسبزتر از این جا و آبی گواراتر از این آب ببرم اما بیشتر آن عده می گویند: چیزی نمانده بود که به همین مقدار هم دست نیابیم لیکن گروهی از ایشان می گویند: مگر باین مرد عهد و پیمان نیستید که نافرمانیش نکنید او در اول به شما راست گفت و این حرفش هم مانند حرف اولش راست است پس این گروه با او به راه می افتند و او آن ها را به باغهایی خرم و آبی گوارا می رساند اما دیگران شب هنگام گرفتار شیخون دشمن می شوند و صبحگاه از آنان چیزی جز کشته و اسیر باقی نمی ماند. - حکایت من و آن چه خداوند مرا به آن مبعوث کرده، حکایت مردی است که نزد مردمی می رود و می گوید: ای مردم! من با چشم خود لشکر (دشمن) را دیدم و همانا من هشدار دهنده عریانم خود را برهانید! خود را برهانید! پس، گروهی از آن مردم اطاعتش می کنند و شب هنگام رهسپار می شوند و به آرامی پیش می روند و نجات می یابند، و گروهی از ایشان سخن او را دروغ می شمارند و در جای خود شب را می گذرانند و آن لشکر سپیده دم بر ایشان می تازد و همه را قلع و قمع می کند این است حکایت کسی که از من اطاعت کند و از آن چه آورده ام پیروی نماید و حکایت کسی که از من

نافرمانی کند و آن چه را از حق آورده ام دروغ شمارد.

مثل پیامبر (ص) و قیامت .

- پیامبر خدا (ص): حکایت من و قیامت , مانند دو اسب مسابقه است حکایت من و قیامت , حکایت مردی است که عده ای او را برای خبر یافتن از وضعیت دشمن پیشاپیش روانه کرده اند و او از ترس این که دشمن زودتر از او خود را به مردمش برساند, جامه اش را درمی آورد و با آن علامت می دهد: به شما حمله شده ! به شما حمله شده ! من هستم ! من هستم !.

مثل قرآن .

- پیامبر خدا (ص): حکایت قرآن و مردم , حکایت زمین و باران است در حالی که زمین مرده و خشکیده است , ناگاه خداوند بر آن باران می فرستد و زمین تکان می خورد سپس باران های تند را فرو می ریزاند و زمین تکان می خورد و رشد می کند آن گاه پشت سر هم نهرها و دره ها را جاری می سازد, تا آن که زمین می روید و گیاهانش بالیدن می گیرند و خداوند آن چه را که مایه آراستگی زمین و خوراک مردم و حیوانات است از دل آن بیرون می آورد قرآن نیز با مردم چنین می کند. - حکایت هدایت و دانشی که خداوند مرا به آن ها مبعوث کرده , حکایت باران بسیاری است که در سرزمینی بیارد قسمتی از آن سرزمین که پاکیزه (و مناسب) است , آب را به خود می پذیرد و گیاه و علف فراوانی را می رویاند و بخشی از آن که سخت است آب را نگه می دارد و خداوند با آن , مردم را بهره مند می سازد, زیرا از آب آن جا می نوشند و مزارع خود را آبیاری می کنند و چارپایانشان را می چرانند و قسمتی از آب باران هم به جاهای دیگری از آن سرزمین می ریزد که کویر است , نه آبی نگه می دارد و نه گیاهی می رویاند این است مثل کسی که در دین خدا دانا شود و آن چه خداوند مرا به آن فرستاده است او را سود بخشد و بیاموزد و آموزش دهد و مثل کسی که به سبب آن سری بلند نکرده و هدایت خدا را که برای آن فرستاده شده ام , نپذیرفته باشد.

مثل امت پیامبر (ص) .

قرآن . ((محمد فرستاده خداست و کسانی که با اویند, بر کافران سختگیر (و) با همدیگر مهربانند آنان را در رکوع و سجود می بینی فضل و خشنودی خدا را خواستارند علامت (مشخصه) آنان بر اثر سجود در چهره هایشان است این صفت ایشان است در تورات و مثل آن ها در انجیل چون کشته ای است که جوانه خود بر آورد و آن رامایه دهد تا سبتر شود و بر ساقه های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد, تا از (انبوهی) آنان (خدا) کافران را به خشم در اندازد خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند, آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است)). - پیامبر خدا (ص): حکایت امت من , چون باران است که خداوند متعال در آغاز آن خیر و برکت قرار می دهد و در آخر آن نیز خیر و برکت . - حکایت امت من , چون باران است که معلوم نیست اول آن باران بهتر است یا آخرش . - در حقیقت حکایت این امت , حکایت باران است که معلوم نیست آغازش بهتر است یا فرجامش و در این میان راهی است کج که نه من از آن هستم و نه آن از من . - حکایت شما ای امت ! حکایت لشکری است که اول آن حرکت کرده و بانگ کوچیدن سر داده شده است چه زود دنباله آن لشکر به اولینشان می پیوندند! به خدا سوگند دنیا در برابر آخرت به اندازه نفس خرگوشی بیش نیست بشتابید, بشتابید, ای بندگان خدا! و از پروردگارتان , خدا, کمک بگیرید. - مثل این امت , در حقیقت مثل باغی است که یک سال گروهی را از آن تغذیه کند و سالی دیگر گروهی دیگر را شاید آخرین گروه این امت , دارای ریشه ای استوارتر و شاخ و برگ زیباتر و میوه ای شیرین تر باشد و خیرش بیشتر و عدالتش گسترده تر و فرمانروایی اش درازتر. - حکایت امت من , حکایت باغی است که صاحبش به آن رسیدگی کند و چاه ها و جوی هایش را حفر

نماید و خانه هایش را آماده سازد و شاخه های خشک درختانش را ببرد، به طوری که یک سال گروهی را میوه دهد و سال دیگر گروهی دیگر را و ای بسا که سالهای آخرخوشه هایش پربارتر و شاخه هایش بلندتر باشد سوگند به آن که مرا به حق برانگیخت و هر آینه عیسی بن مریم در میان امت من و جانشینان حواریان خود را خواهد یافت .

مثل اهل بیت پیامبر(ص).

- پیامبر خدا(ص): مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است که هر کس سوارش شد نجات یافت و هر کس که از آن باز ماند غرق گشت . - در حقیقت حکایت وجود اهل بیت من در میان شما، حکایت کشتی نوح (ع) است که هر کس وارد آن شد نجات یافت و هر کس سوارش نشد غرق شد. - حکایت وجود اهل بیت من در میان شما، حکایت کشتی نوح است که هر کس سوارش شد نجات یافت و هر کس از آن باز ماند نابود شد. - مثل وجود اهل بیت من در میان شما، مثل کشتی نوح است که از قوم نوح هر کس در آن نشست نجات یافت و هر کس از آن باز ماند نابود گشت و نیز حکایت باب حطه در میان بنی اسرائیل است . - مثل اهل بیت من در میان امتم، مثل کشتی نوح است در میان قوم او، که هر کس سوار آن شد، نجات یافت و هر که رهایش کرد، غرق شد و نیز به مانند باب حطه اندر میان بنی اسرائیل . - هر که دین مرا دارد و راه مرا می رود و از روش من پیروی می کند، باید معتقد به برتری امامان از اهل بیت من بر همه امتم باشد، زیرا مثل آن ها در میان این امت مثل باب حطه در میان بنی اسرائیل است . - ابوذر: شنیدم که رسول خدا(ص) می فرماید: حکایت اهل بیت من در میان این امت، به مانند کشتی نوح است که هر کس سوارش شد نجات یافت و هر که رهایش کرد غرق شد. و شنیدم که رسول خدا(ص) می فرماید: اهل بیت مرا در میان خود، به منزله سر در بدن بدانید و به جای دو چشم در سر تلقی کنید، زیرا تا سرنباشد، بدن راه به جایی نمی برد و تا چشم نباشد، سر راهی را پیدا نمی کند. - پیامبر خدا(ص) - به علی (ع) - : ای علی ! من شهر حکمت هستم و تو دروازه آنی حکایت تو و امامان از نسل تو (بعد از من)، حکایت کشتی نوح است که هر کس سوارش شد نجات یافت و هر که از آن باز ماند، غرق شد و (نیز) مثل شما به مانند ستارگان است که تا روز قیامت هرگاه ستاره ای غروب کند، ستاره دیگری طلوع می نماید. - به علی (ع) - : ای علی ! حکایت وجود تو در میان امتم، حکایت کشتی نوح است که هر کس سوار آن شد نجات یافت و هر که از آن باز ماند غرق گشت . - امام علی (ع): در حقیقت مثل وجود مادر میان شما، به مانند غار اصحاب کهف و به مانند باب حطه است و آن باب تسلیم و اطاعت است پس همگی به اطاعت (خدا) در آیید. - امام صادق (ع) - درباره آیه ((و چاهی متروک و کوشکی افراشته)) - : (مقصود از چاه متروک امام خاموش است و (از) کوشکی افراشته، امام گوید. - در پاسخ به سؤال از آیه ((خدا نور آسمان ها و زمین است و مثل نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی است)) - : این مثلی است که خداوند درباره ما زده است، زیرا پیامبر(ص) و ائمه و صلوات الله علیهم اجمعین، از نشانه ها و علائم وجود خدا هستند که به واسطه آن ها به توحید و مصالح دین و شرایع اسلام و فرائض و سنن راه برده می شود. - امام باقر(ع) - در تفسیر همین آیه - : (مقصود از) ((چراغدان)) نور علم در سینه پیامبر خدا(ص) است و ((چراغ در شیشه ای است))، شیشه سینه علی (ع) است، علم پیامبر(ص) در سینه علی (ع) قرار گرفت . - امام صادق (ع): من شاخه ای از شاخه های آن درخت زیتونم و قندیلی از قندیل های خانه نبوت و تربیت شده سفیران (فرشتگان) و دست پرورده ارجمندان نیکوکار و چراغی از آن چراغ های چراغدان که در آن نور نور است و برگزیده کلمه ای که تا روز قیامت در پشت برگزیدگان، باقی است . - امام هادی (ع) - در زیارت جامعه - : شما را نورهایی آفرید و سپس به صورت حلقه هایی بر گرد عرش خویش قرارتان داد، تا آن که بر ما منت نهاد و خداوند شما را در خانه هایی قرار داد که خدا رخصت داده تا (قدر و منزلت آن ها) رفعت یابد و نامش در آن ها یاد شود. - امام علی (ع): در حقیقت مثل وجود من در میان شما، به مانند چراغ در تاریکی است که هر کس وارد تاریکی شود از نور آن استفاده می کند.

نمونه برین .

- پیامبر خدا(ص): ما هستیم کلمه تقوا و راه هدایت و نمونه برین و حجت بزرگ و دستگیره استوار. - به علی (ع) :- ای علی ! تو حجت خدایی ، تو باب خدایی ، تو راه رسیدن به خدایی ، تو آن خبر بزرگی ، تو صراط مستقیمی ، تو نمونه برین . - امام هادی (ع) - در زیارت جامعه - : درود بر امامان هدایت و چراغ های تاریکی و نشانه های پرهیزگاری و ارباب خرد و صاحبان عقل و ذکاوت و غار و پناهگاه آفریدگان و وارثان پیامبران و نمونه برین .

مثل سخن پاک .

قرآن . ((آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده ؟ سخنی پاک به مانند درختی پاک است که ریشه اش استوار و شاخه اش در آسمان است میوه اش را هر زمانی به اذن پروردگارش می دهد و خدا مثل ها را برای مردم می زند، شاید که آنان پند گیرند)). - امام صادق (ع) - درباره آیه ((مانند درختی پاک است)) :- رسول خدا(ص) ریشه این درخت است و امیرالمؤمنین (ع) تنه آن و امامان از نسل آنان شاخه هایش و دانش امامان میوه اش و شیعیان مؤمن آنان ، برگ هایش هستند. - امام باقر و امام صادق (ع) - درباره آیه ((خداوند مثل زده سخن پاکی را)) :- یعنی پیامبر(ص) و امامان بعد از او ریشه استوار (این درخت) هستند و شاخه (آن) ، ولایت است برای کسانی که آن را می پذیرند. علامه طباطبائی در المیزان ، بعد از نقل روایت نخست ، می گوید: این روایت می گوید که مراد از کلمه طیبه ، پیامبر(ص) است و آیه کلمه در گفتار خداوند، بر انسان نیز اطلاق شده است ، مانند آیه ((به کلمه ای از جانب خود، که نامش مسیح ، عیسی بن مریم است)) در هر حال ، این روایت ، از باب تطبیق (و تعیین مصداق) است دلیلش هم این است که در نحوه تطبیق و نشان دادن مصداق ، روایات گوناگون است مثلاً در بعضی از آن ها، یعنی همین روایت ، آمده است که ریشه (درخت پاک) رسول خداست و تنه اش علی (ع) و شاخه هایش امامان (ع) و میوه اش دانش آن ها و برگ هایش شیعیان و در بعضی دیگر، یعنی حدیثی که صدوق از جابر از امام باقر(ع) روایت کرده ، آمده است که درخت رسول خداست و تنه اش علی و شاخه اش فاطمه و میوه اش فرزندان او و برگ هایش شیعیان مادر بعضی هم آمده است که پیامبر و امامان ریشه استوار این درخت هستند و تنه اش ولایت کسی است که آن را بپذیرد چنان که در کافی به سندش از محمد حلبی از امام صادق (ع) روایت کرده است . تفسیر. علما و مفسران درباره این آیه اختلاف نظر دارند و اختلافشان بر سر این است که اولاً مراد از کلمه طیبه چیست ؟ بعضی گفته اند: مراد شهادت دادن به یگانگی خداست بعضی گفته اند: مراد ایمان است بعضی گفته اند: مراد قرآن است به قولی : مراد مطلق تسبیح و تنزیه (خدا) است به قولی : مراد مطلق ثنای خداست به قولی : مراد هر سخن نیکویی است به قولی : مراد همه طاعات است و به قولی هم مراد از آن ، مؤمن است . اختلاف دیگرشان بر سر این است که مراد از شجره طیبه چیست ؟ به قول اکثر مفسران ، مراد درخت خرماس است به قولی : درخت نارگیل به قولی : هر درختی که میوه پاک (خوردنی و مغذی) بدهد، مانند درخت انجیر و انگور و انار به قولی هم : درختی است که اوصافش همان است که خداوند فرموده ، هر چند در واقع وجود نداشته باشد. علاوه بر این دو مورد اختلاف ، درباره این که مراد از کلمه ((هر زمان)) چیست ، نیز اختلاف کرده اند بعضی گفته اند: مقصود دو ماه است بعضی گفته اند: شش ماه بعضی گفته اند: یک سال تمام بعضی گفته اند: هر بام و شام و به قولی هم : همیشه و همه وقت . پرداختن به این گونه بحث ها و مشاجرات ، انسان را از موضوع اصلی و آن چه که برای او اهمیت دارد، یعنی بحث از معارف کتاب خدا و دست یافتن به مقاصد و اهداف آیات کریمه ، باز می دارد. آن چه از تدبیر در آیات برمی آید، این است که مراد از کلمه طیبه - که به درختی پاک با چنین و چنان صفاتی تشبیه شده - اعتقاد حق و ثابت است ، زیرا خدای متعال بعد از این مثل ، به عنوان نتیجه برگرفته از تمثیل ، می فرماید: ((خدا کسانی را که ایمان

آورده اند، در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می گرداند)) سخن، همان کلمه است امانه هر کلمه ای از آن جهت که لفظ است و به زبان آورده می شود، بلکه کلمه ای که متکی بر اعتقاد و عزمی باشد که انسان بر آن پایداری کند و در عمل و کردار، از آن منحرف نشود. خداوند متعال در چند جا از کلام خود، سخنانی نزدیک به همین معنا فرموده است مانند آیه ((همانا کسانی که گفتند پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نخواهند شد)) و مانند آیه ((کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند (و می گویند): هان، بیم مدارید و غمین مباشید)) و مانند آیه ((سخن پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار شایسته به آن رفعت می بخشد)). این سخن و کلمه طیه، همان است که خدای متعال نتیجه اش را تثبیت اهل آن، یعنی مؤمنان، در دنیا و آخرت قرار داده است همچنان که مقابل آن چیزی است که گمراه ساختن گمراهان و به وجه دیگر، شرک مشرکان اثر آن چیز است بدین سان معلوم می شود که مراد از کلمه طیه کلمه توحید و شهادت دادن حقیقی به یگانگی خداست.

بنابراین اعتقاد به وحدانیت و یگانگی خدا و ایستادگی بر آن، عقیده حقی است که ریشه ای استوار و مصون از هر گونه تغییر و زوال و بطلانی دارد و آن ریشه، خداوند بلند نام یا زمین حقایق است و نیز شاخه هایی دارد که بدون برخورد با هر گونه مانعی نشو و نما می یابند و این شاخه ها، همان عقاید و باورهای حق فرعی و اخلاق و صفات پاک و اعمال شایسته است که مؤمن با برخورداری از آن ها زندگی پاکی را می گذراند و به وسیله آن هادینای انسانی چنان که باید و شاید آباد می شود و باسیر و حرکت نظام هستی هماهنگ است، حرکتی که به پیدایش انسان سرشته شده بر اعتقاد حق و کردار شایسته، می انجامد. مؤمنان کامل - همانان که گفتند: پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند و بدین سان این سخن استوار و کلمه طیه را تحقق بخشیدند - مثلشان همانند گفتارشان است که پایداری کردند، مردم همواره از خیرات و برکات وجودشان بهره مند می شوند هر سخن حق و هر کردار شایسته ای، نیز همین حکم و مثل را دارد، ریشه اش استوار و شاخه هایش بلند و بالنده و میوه هایش پاک و مفید و سودمند است پس مثلی که در آیه زده شده، با توجه به نکره آوردن کلمه طیه، شامل همه این موارد می شود منتها، آن طور که از سیاق آیه برمی آید، مراد از کلمه طیه در این آیه، اصل و ریشه توحید است که دیگر عقاید و باورهای حق از آن شاخه می زند و خلق و خوی های پاکیزه از آن رشد می کنند و کردارهای شایسته، از آن نشات می گیرد. آن گاه خداوند این آیه را چنین خاتمه داده است: ((و خدا مثل ها را برای مردم می زند، باشد که پند گیرند))، یعنی پند گیرندگان به واسطه این مثل پند گیرند که هر کس خواهان سعادت است، چاره ای جز این ندارد که به کلمه توحید تحقق بخشد و بر آن پایداری و ایستادگی ورزد.

قرآن . ((و مثل سخنی ناپاک , چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد)). ((و (یاد کن) هنگامی را که به تو گفتیم : به راستی پروردگارت بر مردم احاطه دارد و آن رؤیایی را که به تو نمایانیدیم و (نیز) آن درخت لعنت شده در قرآن را, جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم و ما آنان را بیم می دهیم , ولی جز بر طغیان بیشتر آنان نمی افزاید)). - امام صادق (ع) - درباره آیه ((ضرب الله مثلا)) - : این مثلی است که خداوند درباره اهل بیت پیامبرش و دشمنان آن هازده است , حکایت دشمنان آن ها, حکایت سخن ناپاکی است که به درختی ناپاک می ماند که از روی زمین کنده شده و قرار و ثباتی ندارد. - امام باقر(ع) - درباره آیه ((ودرخت لعنت شده)) - : مقصود, بنی امیه است . - در تفسیر قمی , ذیل آیه ((و آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم و (نیز) آن درخت لعنت شده در قرآن را, جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم)), آمده است : پیامبر در خواب دید که بوزینگانی از منبرش بالامی روند حضرت از این خواب ناراحت شد و به شدت غمگین گشت پس خداوند این آیه را نازل فرمود: ((وآن رؤیایی را که به تو نشان دادیم و آن درخت لعنت شده در قرآن را, جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم)) آنان بنی امیه اند.

مثل مؤمن .

- امام باقر(ع) - درباره آیه ((خدا نورآسمان ها و زمین است خدا مثل ها را برای مردم می زند)). - : این مثلی است که خداوند درباره مؤمن زده است حضرت فرمود: مؤمن در پنج نور غوطه می خورد: درون شدش نور است , برون شدش نور است , علمش نور است , سخنش نور است و حرکتش به سوی بهشت در روز قیامت , نور است . - پیامبر خدا(ص) : مؤمن همچون عطار (عطر فروش) است که اگر با او بنشیني , به تو سود می رساند, اگر با او راه بروی به تو سود می رساند و اگر با او شریک شوی , به تو سود می رساند . - مؤمن , به مانند درخت خرماس است که هر چه از آن برگیری به کارت می آید. - حکایت مرد مسلمان , حکایت درخت سبزی است که برگ هایش نمی ریزد و آفت و پوسیدگی نمی بیند این درخت , درخت خرماس است . - مؤمن , مثل خوشه (گندم یا جو) است که گاه کج می شود و گاه راست (در معرض حوادث و بلاهاست) . - مؤمن , مثل خوشه (گندم یا جو) است که گاه راست می شود و گاه سرخ و کافر مانند صنوبر است که همیشه راست است , تا آن که یکباره فرو می افتد (هیچ بلا و مصیبتی به او و اموال و اولادش نمی رسد و ناگهان مرگ به سراغش می آید و او را غافلگیر می کند). - مثل مؤمن , مثل گیاهی نو رسته است که گاه سرخ می شود و گاه زرد اما کافر مانند درخت صنوبر است . - حکایت مؤمن , حکایت کشته ای ترو تازه است که از هر طرف باد بر آن بوزد, خمیده اش می کند و چون باد بایستد راست می شود بدینسان مؤمن نیز با بلا کج و خمیده می شود (اما) فاجر مانند درخت صنوبر است که سخت و راست است , تا آن گاه که خداوند بخواهد و آن را بشکند. - حکایت مؤمن , حکایت زراعتی است که وزش بادها همواره آن را به هر سو خمیده می کند, مؤمن نیز پیوسته در معرض بلاست حکایت منافق , حکایت درخت صنوبر است که تکان نمی خورد , تا آن که وقت بریدنش فرا می رسد. - مؤمن , مانند زنبور عسل است که اگر بخورد, چیزهای پاک و پاکیزه می خورد و اگر تولید کند, چیزی پاک و پاکیزه تولید می کند و اگر روی شاخه پوسیده ای بنشیند, آن رانمی شکند. - مؤمن , مانند شمش طلاست که اگر در آتش نهاده شود, سرخ می گردد و اگر وزن شود, کم نشان نمی دهد. - حکایت مؤمن , به مانند خانه ای است که بیرونش ویرانه است اما چون داخلش شوی آن را آراسته و زیبا می بینی و حکایت کافر به مانند گور برجسته گچ کاری شده است که هر کس آن را ببیند, خوشش می آید اما درونش آکنده از گند و کثافت است . - حکایت مؤمن و ایمان , حکایت اسب است در اخیه اش که چرخ می زند و سپس به طرف اخیه خود برمی گردد, مؤمن نیز اشتباه می کند و سپس (از اشتباه خود) برمی گردد.

مثل کافر .

قرآن . ((و مثل (دعوت کننده) کافران چون مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی (مبهم و چیزی) نمی شنود بانگ می زند (آری) کنند، لالند، کورند (و) در نمی یابند)). ((مثل این دو گروه و چون نابینا و کر (در مقایسه) بایننا و شنواست آیا در مثل یکسانند؟ پس، آیا پند نمی گیرید)). ((مثل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند، کردارهایشان به خاکستری می ماند که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد: از آن چه به دست آورده اند هیچ (بهره ای) نمی توانند برد این است همان گمراهی دور و دراز)). ((و کسانی که کفر ورزیدند، کارهایشان چون سرابی است در بیابانی که تشنه آن را آب می پندارد، تا چون به آن رسد آن را چیزی نیابد و خدا را نزد خویش یابد و حسابش را تمام به او دهد و خدا زود شمار است یا (کارهایشان) مانند تاریکی هایی است که در دریایی ژرف است که موجی آن را می پوشاند (و) روی آن موجی (دیگر) است (و) بالای آن ابری است و تاریکی هایی است که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است هرگاه (غرقه) دستش را بیرون آورد، به زحمت آن را می بیند و خدا به هر کس نوری نداده باشد، او را هیچ نوری نخواهد بود)). ((ما در گردن های آن ها تا چانه هایشان غل هانواده ایم، به طوری که سرهایشان را بالا- گرفته دیده فروهشته اند و فرا رویشان سدی و پشت سرشان سدی نهاده و پرده ای بر (چشمان) آنان فرو گسترده ایم، در نتیجه نمی توانند ببینند)). تفسیر: مثل، هم به معنای ضرب المثل می آید و هم به معنای صفت و حالت (و وصف الحال)، مانند این سخن خدای متعال: ((بنگر که چگونه برای تو مثل هازدند و گمراه شدند و لذا راه را نمی توانند پیدا کنند)) ((نعیق)) بانگی است که چوپان برای هی کردن و راندن گوسفندان می زند و ((ندا)) مصدر باب مفاعله از ((نادی ینادی مناداة)) است و معنایش اخص از دعا (خواندن و صدا زدن) است، زیرا ((ندا)) معنای صدا زدن با آواز بلند دارد، برخلاف دعا و معنای آیه - که البته خدا بهتر می داند - این است که مثل تودر صدا زدن و فرا خواندن کفار، مانند کسی است که بر حیوانات بانگ و هی می زند و آن ها از بانگ اوجز صدا و آواز چیزی نمی شنوند و همین که صدا به گوششان بخورد، برمی گردند بدون آن که چیزی از آن صدا بفهمند و درک کنند بنابراین، کافران کرهاستند و سخنی را که به حالشان مفید باشد نمی شنوند و لالند و سخنی را که مفید معنایی باشد، نمی گویند و کورند و چیزی را نمی بینند و از این رو، چیزی را تعقل و ادراک نمی کنند، زیرا راه های منتهی به تعقل و ادراک به روی آن ها بسته است. از این جا معلوم می شود که این مثل مشتمل بر قلب یا شبه قلب است، زیرا مثل آوردن کسی که بانگ می زند بر کسانی که چیزی جز صدا یا فریادی نمی شنوند، مثل کسی است که آن ها را به هدایت فرا می خواند، نه مثل برای کافرانی که به هدایت و راه راست دعوت می شوند منتها اوصاف سه گانه ای که از این مثل نتیجه گیری و استخراج شده و به دنبال آن ذکر شده اند - یعنی ((کرنند، لالند، کورند، پس تعقل نمی کنند))، چون اوصاف کافران است نه کسی که آنان را به حق فرا می خواند، لازم می آید که مثل به کفار نسبت داده شود، نه به رسول خدا بنابراین، نتیجه این مثل چیزی شبیه قلب است. آیه ((مثل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند، کرده هایشان چونان خاکستری است که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد))، باد تند در یک روز طوفانی تمثیلی است برای اعمال کافران از نظر نتیجه ای که بر آن ها مترتب می شود و بیان این نکته که این اعمال بر باد رفته و باطل است و هیچ تاثیری در سعادت آن ها ندارد این آیه و همانند این سخن خدای متعال است که می فرماید: ((و به هر گونه کاری که کرده اند می پردازیم و آن را چون گردی پراکنده می سازیم)) پس اعمال کافران همچون ذرات خاکستر است که در یک روز طوفانی بادی سخت بر آن می وزد و تل خاکستر را پراکنده می کند و چیزی از آن باقی نمی ماند این مثلی است برای اعمال آن ها. از این جا معلوم می شود که نیازی نیست در کلام چیزی را در تقدیر بگیریم و آن را به مثلا- این جمله برگردانیم: مثل اعمال کسانی که کافر شدند الی آخر ظاهر آیه دنباله سخن موسی نیست، بلکه همچون نتیجه ای است که از سخن نقل شده از او گرفته می شود. آیه ((و کسانی که کافر شدند، اعمالشان مانند سرابی است در سرزمینی هموار که تشنه آن را آب می پندارد))، ((سراب)) چیزی است که در بیابان مانند آب می درخشد، ولی در واقع آب نیست ((قیح)) و ((قاع)) به معنای زمین هموار و دشت است و مفرد این دو کلمه ((قیحه)) و

((قاعه)) می باشد، مانند((تینه)) و ((تمره)) (که مفرد تین و تمر هستند) و((ظمن)) به معنای شخص تشنه است. پس از آن که خدای سبحان، از مؤمنان یاد کرد و در وصف آن ها فرمود که در خانه های بزرگ و با عظمت ذکر خدا می کنند و هیچ تجارت و خرید و فروشی از یاد او غافلشان نمی سازد و خدا که نور آسمان ها و زمین است آنان را، به سبب داشتن این ویژگی، به سوی نور خود رهنمون می شود و با نور معرفت خویش گرامی و مفتخرشان می کند، آری پس از بیان این مطالب، در مقابل از کفار یاد می کند و اعمال آنان را که حقیقت ندارد، یک بار به سرابی در بیابان تشبیه می کند که پایانی رسیدنی ندارد و یک بار به تاریکی هایی انباشته بر روی هم که هیچ نوری با آن ها نیست و مانع عبور نور هم می شوند این آیه متضمن وصف اول می باشد. پس، آیه ((و کسانی که کافر شدند اعمالشان چون سرابی است در بیابانی هموار که تشنه آن را آب پندارد و چون بدان رسد چیزی نمی یابد))، اعمال کفار - یعنی همان قربانیها و اذکار و ادعیه و دیگر اعمال عبادی که به وسیله آن ها به خدایانشان تقرب می جویند - را به سرابی در یک بیابان تشبیه می کند که فرد تشنه خیال می کند آب است در حالی که چنین نیست و نتیجه و آثاری که بر آب مترتب است، یعنی رفع تشنگی و امثال آن، بر آن مترتب نیست. این که فرموده است: ((تشنه آن را آب می پندارد))، در حالی که سراب برای هر بیننده ای آب به نظر می رسد، علتش این است که هدف در این آیه بیان رفتن به سوی سراب است و تنها کسی که به طرف آن می رود آدم تشنه است که تشنگی او را به سمت سراب می کشاند به همین دلیل در ادامه آن فرموده است: ((وقتی به جای سراب می رود، آن را چیزی نمی یابد)) انگار گفته شده است: مانند سرابی در یک بیابان که آدم تشنه خیال می کند آب است، لذا به طرف آن می رود تا آب بخورد و رفع تشنگی کند و همچنان پیش می رود و وقتی به آن جا می آید، چیزی نمی یابد. و این که فرمود: ((نزد سراب می آید)) و فرمود: به آن می رسد یا به آن منتهی می شود و امثال این تعبیرات، برای اشاره به این است که در آن جا کسی انتظار آمدن او را می کشد و آن کس خدای سبحان است به همین دلیل، در دنبال آن فرموده است: ((و خدا را نزد آن سراب می یابد و خدا هم حسابش را به طور کامل و تمام کف دستش می گذارد)) این قسمت از آیه، مفید این معناست که این کافران با کارها و اعمال خود می خواهند به چیزی برسند که فطرت و سرشت آن ها، ایشان را به سوی آن برمی انگیزد و آن چیز سعادتی است که هر انسانی بر اساس فطرت و سرشت خویش در پی آن می باشد، لیکن اعمال کافران آن ها را به این هدف نمی رساند و خدایانشان نیز که کافران با اعمال خود خواهان پاداش نیک از آن ها هستند، حقیقت و واقعیتی ندارند بلکه آن موجودی که اعمال کافران به او می رسد و او بر کارهای ایشان احاطه دارد و سزای اعمالشان را می دهد، خداوند سبحان است که حسابش را کامل می دهد و کامل دادن حساب نیز کنایه از جزا دادن بر طبق حساب اعمال و رساندن صاحب عمل به آن چیزی است که به سبب اعمالش مستحق آن است. بنابراین، در آیه شریفه، اعمال کافران به سراب تشبیه شده و خود آن ها به تشنه ای که خواهان آب است و خودش آب شیرین و گوارا دارد اما از آن صرف نظر می کند و به حرف مولایش که او را نصیحت می کند و به نوشیدن از آن آب دعوتش می کند گوش نمی دهد، بلکه سراب را آب می پندارد و به طرف آن حرکت می کند همچنین حرکت آن ها به سوی خدا با فرا رسیدن مرگ و تمام شدن اعمالشان به تشنه ای تشبیه شده که به طرف سراب می رود و به محل سراب می رود و مولایش را می یابد، همان که او را نصیحت می کرد و به نوشیدن آب گوارا دعوتش می نمود. این مردم، از یاد پروردگارشان و کارهای شایسته ای که آنان را به سوی نور سعادت بخش آور رهنمون می شود، غافل گشتند و خیال کردند که سعادتشان نزد خدایانی است که می خوانند و درسایه اعمالی است که به گمانشان آن ها را به آن خدایان نزدیک می گرداند لذا سرگرم آن اعمال سراگونه شدند و در تمام عمر نهایت توان خود را در انجام چنان اعمالی به کار گرفتند، تا این که اجل هایشان در رسید و به سرای آخرت رفتند و نه از امید و آرزو هایی که از اعمالشان انتظار داشتند چیزی یافتند و نه از الوهیت معبودهایشان اثری مشاهده کردند و خدا حساب اعمالشان را به طور کامل رسید و خداوند زود شمار است. فرموده خدای متعال: ((و خدا زود شمار است))، علتش این است که علم خداوند به کم و زیاد، کوچک و

بزرگ، ریز و درشت و پس و پیش، به طور یکسان احاطه دارد. باید دانست که آیه شریفه، هر چند ظاهرش وصف الحال همه کافران و به ویژه مشرکان بت پرست است اما این وصف درباره دیگر منکران سازنده هستی نیز صادق است، زیرا هر انسانی در زندگی خود دنبال سعادت و خوشبختی است و شکی ندارد که وسیله رسیدن به این سعادت اعمال و کرداری است که انجام می دهد حال اگر معتقد به سازنده هستی باشد و او را به نحوی از انحاء مؤثر در خوشبختی خود بداند، سعی می کند با اعمال و کردارهای خود رضایت او را تحصیل کند و سعادت را که صانع برایش مقدر کرده است به دست آورد و اگر منکر صانع باشد و غیر او را مؤثر در سعادت خویش بداند، می کوشد تا از طریق اعمال خود نظر موجودی را که برایش تاثیر قائل است، مثلاً روزگاریا طبیعت و یا ماده، به طرف سعادت زندگی دنیای خود که به ماورای آن اعتقادی ندارد، جلب کند. این دسته، معتقدند که سعادت زندگی آن ها به دست موجودی غیر از خدای متعال است و مؤثری جز او وجود ندارد به عقیده اینان کوشش های دنیویشان آن ها را به سعادت مورد نظرشان می رساند، حال آن که این پندار و سعادت چیزی جز یک سراب خالی از حقیقت نیست اینان پیوسته به تلاش و کوشش خود ادامه می دهند، تا این که با فرا رسیدن اجل مقدرشان اعمال آن ها به پایان می رسد و می بینند از آن همه کار و عمل هیچ ثمر و خبری نیست و امید و آرزوهایی که از این اعمال انتظار داشتند، جز مشتی خیال یا رؤیایی بیش نبوده است در این هنگام است که خداوند حسابشان را به طور کامل کف دستشان می گذارد و خدا سریع الحساب است. آیه ((یا همچون تاریکی هایی است در دریایی ژرف که موجی آن را می پوشاند و روی آن موجی دیگر است و بالای آن ابری است))، تشبیه دیگری است از اعمال کافران که نشان می دهد اعمال آن ها پرده هایی است که بر دل های آن ها روی هم زده شده و نمی گذارد نور معرفت به دل هایشان برسد در قرآن کریم مساله قرار داشتن کفار در ظلمات و تاریکی ها بارها مطرح شده است، مانند آیه ((و کسانی که کافر شدند، سرپرست آن ها طاغوت است که از نور به سوی تاریکی ها می کشاندشان)) و آیه ((چون کسی است که گرفتار در تاریکی هاست و از آن بیرون آمدنی نیست)) و مانند: ((نه چنین است، بلکه آن چه مرتکب می شدند زنگار بر دل هایشان بسته است زهی پندار، که آنان در آن روز از پروردگارشان سخت محجوبند)). فرموده خدای متعال: ((او کظلمات فی بحر لجی)) عطف بر ((سراب)) در آیه قبل است ((بحر لجی)) به معنای دریایی است که امواج آن پشت سرهم می آیند منسوب است به لجه دریا که همان رفت و برگشت امواج آن می باشد معنای جمله این است که اعمال کافران، مانند تاریکی هایی است که در دریایی امواج قرار دارد. فرموده خدای متعال: ((آن را موجی فرامی گیرد که روی آن موجی است و روی آن موج ابری است))، صفت برای دریاست و برای بیان تاریکی های فرضی آن آورده شده است پس، این دریا، وصفش چنین است که موجی سراسر آن را فرا می گیرد و بر فراز آن موج، موجی دیگر و بالای آن ابری قرار دارد که مجموع آن ها مانع رسیدن نور خورشید و ماه و ستارگان به دریا می شوند. فرموده خدای متعال: ((ظلمات بعضها فوق بعض)) تقریر و توضیحی است برای این که مراد از تاریکی های مفروض تاریکی هایی است که روی هم انباشته شده اند نه تاریکی هایی پراکنده و جدا از هم و برای تاکید این مطلب فرموده است: ((هرگاه دستش را بیرون آورد، به زحمت آن را می بیند))، زیرا نزدیکترین چیزی که انسان می بیند خود اوست و انسان دست خویش را بهتر و راحت تر از دیگر اعضای بدنش می تواند ببیند چون هر گونه که بخواهد دست خود را جلو چشمش قرار می دهد باین وصف، اگر کسی دستش را بیرون آورد و آن را به زحمت ببیند، معلوم می شود که تاریکی خیلی شدید است. پس، این کافران که به سوی خدا در حرکتند و بازگشتشان به سوی اوست، از نظر اعمال و کردار همچون کسی هستند که به دریایی امواج قدم گذاشته که موج روی موج است و بر فراز آن ابری است و هر چه هست تاریکی است، روی تاریکی و از نور کمترین نشانی نیست تا در پرتو آن به ساحل نجات راه برد)). آیه ((انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فیهی الی الاذقان فهم مقمحون))، ((اعناق)) جمع ((عنق)) است به معنای گردن و ((اغلال جمع)) ((غل)) است و غل، آن طور که گفته شده، به معنای وسیله ای است که، برای شکنجه و آزار دادن، با آن دست را به

گردن می بندند ((مقمحون)) اسم مفعول است از ((اقمّاح)) به معنای بالا بردن سر، یعنی گویی این غل ها از سینه تاچانه های آن ها را پوشانده به طوری که سرهایشان به طرف بالا نگه داشته می شود و نمی توانند آن راخم کنند و راه جلو خود را ببینند و آن را از بیراهه تشخیص دهند نکره آوردن کلمه ((اغلا))، برای نشان دادن اهمیت و ترسناک بودن موضوع است این آیه تعلیلی است برای جمله قبل، یعنی ((فهم لایؤمون)). آیه: ((وجعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لایبصرون))، ((سد)) به معنای مانع میان دو چیز است جمله ((من بین ایدیهم و من خلفهم))، کنایه از همه جهات است کلمه ((غشی)) و ((غشیان))، به معنای پوشاندن است گفته می شود: غشیه کذا، یعنی آن را پوشاند ((اغشی الامر فلانا)) یعنی: آن کار فلانی را فرو پوشاند این آیه نیز تتمه ای است، بر تعلیل پیشین جمله ((جعلنا)) عطف بر ((جعلنا)) در آیه قبل است. در تفسیر رازی درباره معنای تشبیه در این دو آیه، آمده است: آن چه که مانع از نگرستن و تفکر در آیات خدا می شود، دو گونه است: یک قسم، مانع نظر و تفکر در آیات انفسی می شود که خداوند این مانع را به غلی تشبیه کرده که موجب می شود فرد بسته در غل سرش به طرف بالا باشد و خودش را نبیند و چشمش به بدنش نیفتد قسم دوم، مانع نظر و تفکر در آیات آفاقی می شود که خداوند این مانع را به سدی تشبیه کرده که پیرامون انسان زده شده است کسی که در احاطه سد است آفاق را نمی بیند و از این رو آیات و نشانه های آن برایش نمودار نمی شود پس، کسی که گرفتار این دو مانع باشد، از دیدن خود و محیط اطرافش به کلی محروم می شود. معنای دو آیه این است که کفار ایمان نمی آورند، چون اولاً: به گردن هایشان غل هایی زده ایم که با آن ها دست هایشان را به گردنشان می بندیم و این غل ها تا چانه هایشان آمده و لذا سرهایشان به طرف بالاست و همچنان بر این حال باقی هستند ثانیاً: در هر طرف آن ها سد و مانعی قرار داده ایم که این سد آن ها را فرو می پوشاند و لذا جایی را نمی بینند و راه راست را پیدا نمی کنند در این دو آیه، تمثیلی است برای محرومیت آن ها از راه بردن به ایمان و این که خداوند به سزای کفر و گمراهی و طغیانشان در کفر و گمراهی، ایمان را بر آنان حرام و قدغن کرده است. در جلد اول این کتاب (المیزان)، ذیل آیه ((خداوند شرم نمی کند که مثلی بزند))، گفتیم که این اوصاف و نظایر آن ها در قرآن کریم که در وصف مؤمنان و کافران آمده، نشان می دهد که در دل این زندگی دنیوی، زندگی و حیات دیگری برای انسان وجود دارد که از دسترس حس مادی به دور است و با مردن یا در روز رستاخیز آن گاه که حقایق آشکار شود، این زندگی برای آدمی نمودار می شود بنابراین، سخنانی که در این گونه آیات آمده جنبه حقیقت دارد، نه آن گونه که مفسران معتقدند، جنبه مجاز داشته باشد.

مثل مشرک.

قرآن. ((مثل کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده اند، مانند مثل عنکبوت است که خانه ای ساخته است و راستی که سست ترین خانه ها خانه عنکبوت است، اگر می دانستند)). ((در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید، نه شریک گیرندگان (برای) او و هر کس به خدا شرک ورزد، چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده و مرغان (شکاری) او را ربوده اند یا باد او را به جایی دور افکنده است)). ((خدا مردی را مثل زده که چند خواجه ناسازگار در (مالکیت) او شرکت دارند (و هر یک او را به کاری می گمارند) و مردی را که تنها فرمانبر یک مرد است آیا این دو، در مثل یکسانند؟ سپاس خدای را (نه)، بلکه بیشترشان نمی دانند)). ((خدا مثلی می زند، بنده ای است زرخیر که هیچ کاری از دستش بر نمی آید آیا (او) با کسی که از جانب خود به او روزی نیکو داده ایم و او از آن در نهان و آشکارا اتفاق می کند یکسان است؟ سپاس خدای راست، (نه)، بلکه بیشترشان نمی دانند و خدا مثلی (دیگر) می زند، دومی که یکی از آن ها لال است و هیچ کاری از او بر نمی آید و او سربار خداوند گارش می باشد، هر جا که او رامی فرستد خیری به همراه نمی آورد، آیا او با کسی که به عدالت فرمان می دهد و خود بر راه راست می باشد، یکسان است؟)). تفسیر. در عبارت ((مثل الذین اتخذوا))، آن چه مورد عنایت و توجه است گرفتن سرپرستان و

اولیایی سوای خداست به همین دلیل جمله در قالب صله و موصول آمده است در جمله ((کمثل العنکبوت اتخذت بیتا)) نیز عنایت به خانه ساختن عنکبوت دارد پس، معنای جمله به این بر می گردد که، حکایت و خصوصیت مشرکان در برگزیدن اولیا و سرپرستانی سوای خدا، مانند خصوصیت عنکبوت است در تنیدن خانه برای خود نکره آوردن ((بیتا))، نشانگر همین وصف است جمله ((ان اوهن البیوت لیت العنکبوت))، بیان خصوصیت خانه ای است که عنکبوت می تند علت این که نفرموده است: ان اوهن البیوت لیبتها)) در حالی که ظاهر آیه اقتضای این نحوه بیان را دارد، این است که جمله را به منزله ضرب المثل گرفته و ضرب المثل را کسی تغییر نمی دهد. معنای آیه این است که برگزیدن چیزهایی غیر از خدا به عنوان ولی و سرپرست از سوی مشرکان یعنی همان خدایانشان که آن ها را سرپرست و تکیه گاه خود می کنند - همچون خانه تنیدن عنکبوت است که سست ترین خانه هاست، زیرا از آثار خانه فقط نامش را دارد نه از گرما و سرمای حفظ می کند و نه شخصی را سرپناه است و نه از آسیب و گزند نگر می دارد ولایت اولیای مشرکان نیز همین وضع را دارد از سرپرستی تنها نامش را دارد، نه سود و زیانی می رسانند و نه اختیاردار مرگ و زندگی و رستاخیزی، هستند. مورد مثل، برگزیدن معبودانی است به جای خدا از طرف مشرکان این که به جای کلمه آلهه و معبودان، تعبیر ((اولیا)) را آورده برای این است که انگیزه مشرکان در پرستش خدایان این است که می پنداشتند تدبیر و اداره امورشان به دست آن هاست و برایشان خیر می آورند و بدی ها را از ایشان دور می گردانند و در حقشان شفاعت می کنند. آیه مذکور - علاوه بر افاده این نکته - به جهت اطلاقی که دارد، شامل هر کسی می شود که در امور و شؤون خود کسی یا چیزی جز خدا را به ولایت و سرپرستی برگزیند و به او تکیه کند و در تاثیری که از او امید دارد، برایش استقلال عمل قائل باشد هر چند آن چیز، بت نباشد مگر این که ولایت او به ولایت خدا برگردد، مانند ولایت پیامبر و امامان و مؤمنان چنان که خدای متعال می فرماید: ((بیشتر آن ها به خدا ایمان نمی آورند، مگر این که مشرکند)). گفته ((اگر می دانستند))، به قولی یعنی اگر می دانستند که حکایتشان حکایت عنکبوت است، آن خدایان و معبودان را به ولایت و سرپرستی بر نمی گزیدند. جمله ((و این مثل ها را برای مردم می زنیم و آن ها را جز دانایان درک و تعقل نمی کنند))، اشاره به این دارد که ضرب المثل های قرآن با آن که عمومیت دارد و به گوش عموم مردم می رسد، امارسیدن به حقیقت معنای آن ها و مغز مقاصدشان مخصوص افراد دانا و دانشمند است، کسانی که در حقایق امور تعقل می کنند و به ظواهر آن ها بسنده نمی نمایند دلیل بر این معنا عبارت ((آن ها را درک نمی کنند)) است و نفرمود: و به آن ها ایمان نمی آورند و یا جمله ای به این معنا. مردم از مثل هایی که خداوند در قرآن زده، به سبب فهم های متفاوت خود دریافت های متفاوتی دارند بعضی تنها بهره ای که از این مثل ها می برند، دریافت الفاظ و تصور مفاهیم ساده آن هاست بدون آن که در این مثل ها تعمق و غور رسی کنند بعضی هم مانند بقیه، همین مثل ها را می شنوند اما در مقاصد ژرف آن ها غور می کنند و در حقایق شگفت انگیزشان تعقل می ورزند. در این آیه اشاره است به این که تمثیل سرپرست گرفتن خدایان متعدد به جای خداوند به تنیدن تار عنکبوت که سست ترین خانه است، یک تمثیل شاعرانه و ادعای خالی از دلیل نیست بلکه متکی بر دلیلی برهانی و حقیقتی عینی و ثابت است که آیه بعد به آن اشاره می کند.

مثل منافق .

قرآن . ((مثل آنان همچون مثل کسی است که آتش افروخت و چون پیرامون او را روشنایی داد، خدا نورشان را برد و در میان تاریکی هایی که نمی بینند رهایشان کرد)). ((یا چون (کسانی که در معرض) رگباری از آسمان که در آن تاریکی ها و رعد و برقی است - قرار گرفته اند)، از (نهیب) آذرخش (و) بیم مرگ، سرانگشتان خود را در گوشه‌هایشان نهند، ولی خدا بر کافران احاطه دارد)). ((میان آن (دو گروه) دو دلدند، نه با اینانند و نه با آنان و هر که را خدا گمراه کند، هرگز راهی برای نجات اونخواهی یافت)). - پیامبر خدا(ص): حکایت مؤمن و منافق و کافر، حکایت یک گروه سه نفری است که به سوی رودخانه ای

می روند ابتدا مؤمن وارد رودخانه می شود و از آن می گذرد سپس منافق وارد می شود و چیزی نمانده که خودش را به مؤمن برساند اما کافر صدایش می زند: به سوی من بیا، زیرا برای تو نگرانم و مؤمن صدا می زند که: به سوی من بیا، زیرا نزد من بهره مند خواهی بود منافق پیوسته میان آن دو تردد می کند تا آن که بالاخره گزندگی به او می رسد و غرقش می کند آری منافق پیوسته در شک و شبهه به سر می برد تا آن که مرگش فرا می رسد او چنین حالتی دارد. - حکایت منافق، حکایت گوسفندی است که میان (پیوستن به) دو رمه گوسفند سرگردان است، گاه به طرف این رمه می رود و گاه به طرف آن رمه و نمی داند دنبال کدام یک برود. - امام علی (ع): حکایت منافق، مانند حنظل است که برگ هایش سبز است و مزه اش تلخ. - پیامبر خدا (ص): حکایت منافق، حکایت تنه درخت خرماست که صاحبش می خواهد از آن در قسمتی از ساختمان خانه اش استفاده کند و در جایی که می خواهد بگذارد درست قرار نمی گیرد لذا آن را در جای دیگر ساختمان می گذارد و برای آن جا هم مناسب نیست و بالاخره کار به آن جا می رسد که آن را می سوزاند. تفسیر. جمله ((مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً)) مثلی است برای بیان حال منافقان و می فرماید که منافقان مانند کسی هستند که در تاریکی و ظلمتی قرار گرفته که جایی دیده نمی شود و خوب از بد و سودمند از زیانمند تمیز داده نمی شود لذا برای برطرف کردن این تاریکی به وسیله ای روشن کننده، مانند آتش متوسل می شود تا در پرتو آن اطراف خود را بیند اما همین که آتش افروخته شد و اطراف او را روشن کرد، خداوند با وسیله ای چون باد یا باران و یا وسیله دیگری آن آتش را خاموش می کند و دوباره تاریکی از سر گرفته می شود و شخص در دو تاریکی فرو می رود: تاریکی که قبلاً در آن بوده و تاریکی حیرت و از بین رفتن وسیله روشنایی. این است حال و روز منافق اظهار ایمان می کند و بدین سبب، با شریک شدن در ارث و ازدواج و امثال این امور با مؤمنان، از برخی منافع دین استفاده می کند تا آن که چون زمان مرگ، که زمان استفاده کامل از ایمان است، فرا رسد، خداوند نورایمان را از او می گیرد و اعمال او را باطل و پوچ می سازد و در ظلمتی رهاش می کند که در آن کمترین چیزی درک نمی کند و میان تاریکی اصلی و تاریکی که با اعمال خود آن را به وجود آورده است قرار می گیرد. جمله: ((او کصیب من السما))، ((صیب)) به معنای باران فراوان است معنای ((برق)) هم معلوم است ((رعد)) صدایی است که هنگام برق زدن از ابرها تولید می شود، ((صاعقه)) برقی است که به زمین فرود می آید. این دومین مثل است برای وصف الحال منافقان در اظهار ایمان آن ها مانند کسی هستند که در زیر باران شدیدی واقع شده و تاریکی و ظلمتی او را فرا گرفته که قدرت دیدن و تشخیص را از وی سلب کرده است باران تند او را وادار می دارد که برای نجات خود فرار کند، اما تاریکی مانع او می شود تندرهای و آذرخش های وحشتناک نیز از هر سو او را در میان گرفته است و لذا چاره ای نمی بیند جز این که از برق آسمان و نوری که ایجاد می کند اما همیشگی و پایدار و متصل نیست استفاده کند لذا هر وقت برقی می زند و اطراف را روشن می کند، او به راه می افتد و چون همه جا تاریک می شود، می ایستد. منافق نیز چنین حالتی دارد، زیرا از طرفی به ایمان علاقه ای ندارد و از طرف دیگر چاره ای جز اظهار آن نمی بیند و به خاطر ناهماهنگی میان دل و زبانش، ایمان راه او را کاملاً روشن نمی کند این است که پیاپی اشتباه می کند و قدم به قدم می لغزد و اندکی می رود و اندکی می ایستد و بدین سان خداوند رسوایش می کند و اگر خدا می خواست، از همان روز اول چشم و گوش او را می گرفت و رسوایش می ساخت. آیه: ((ضرب الله مثلا رجلا فیه شرکا متشاکسون و رجلا سلما لرجل، هل یتویان))، راغب می گوید: شکس - به فتح اول و کسر دوم - به معنای شخص بدخوی است و جمله ((شرکا متشاکسون))، یعنی شریکانی که به خاطر بدخلقی همیشه با هم دعوا و مشاجره کنند این بود گفتار راغب واژه ((سلم)) را به چیزی تفسیر کرده اند که خاص یک نفر است و عده زیادی در آن شریک نیستند. این آیه مثلی است که خداوند درباره مشرک زده است، مشرکی که خدایان و معبودان گوناگونی می پرستد که همگی در او شریکند و بر سر او با هم ستیزه و کشمکش دارند و یکی او را به چیزی دستور می دهد و دیگری از آن چیز باز می دارد و هر یک از خدایان می خواهند که آن شخص تنه‌بند او باشد و فقط او را خدمت کند. همچنین ضرب المثل است

درباره شخص موحد که خاص یک مخدوم و سرور است و کسی دیگر در او شریک نیست و لذا تنها طبق اراده و خواست او وی را خدمت می کند، بدون آن که کشمکش بر سر او باشد که موجب حیرت و سرگردانی اش شود پس، مشرک مردی است که شریکانی بدخو و ستیزه گر دارد و موحد مردی است که خاص یک نفر است این دو مرد وضع یکسانی ندارند، بلکه آن که خاص و تسلیم یک نفر است حال و روزش بهتر از آن دیگر است. این یک مثل ساده و همه کس فهم است، اما دقت در آن نشان می دهد که بازگشتش به این آیه است: ((اگر در آسمان و زمین چند خدا می بود هرآینه این دو تباه می شدند)) و برهانی است بر نفی چند خدایی. جمله: ((سپاس خدای را)) ثنا و ستایشی است برای خدا بدان جهت که بنده او بودن بهتر از بنده غیر او بودن است. جمله: ((بلکه بیشتر آن ها نمی دانند))، یعنی مزیت بندگی و پرستش او بر پرستش و بندگی غیر او را نمی دانند، با این که این مزیت برای کسی که کمترین بصیرتی داشته باشد کاملاً روشن است. جمله: ((خداوند بنده زرخیدی را مثل می زند که هیچ کاری از او بر نمی آید))، خداوند در ضرب المثل این آیه، بنده زرخیدی را فرض می کند که هیچ اختیاری از خود ندارد و شخص دیگری را که روزی خوبی عطایش کرده و در آشکار و نهان از آن انفاق می کند خداوند پس از بیان این مثل می پرسد: آیا این دو نفر یکسانند؟ مقابله کردن دو مفروض بیانگر این مطلب است که هر یک از طرفین مقید به وصفی است خلاف وصف موجود در دیگری و این اوصاف یکدیگر را تبیین و روشن می کنند. بنده مفروض در این مثل، زرخید است و مالک هیچ چیز نیست، نه مالک خودش و نه مالک چیزی از متاع دنیا و قادر به دخل و تصرف در هیچ مالی نیست در مقابل او، شخصی فرض شده که آزاد و مالک خویش است و خداوند روزی خوبی عطایش فرموده و او که قادر به دخل و تصرف در تمام اقسام این روزی می باشد، در آشکار و نهان از آن انفاق می کند.

جمله: ((آیا برابرند))، پرسش از یکسان بودن این دو شخص است و بدیهی است که جواب منفی است با این مثل ثابت می شود که خداوند سبحان - که مالک همه چیز است و همه نعمتها را او می دهد - با هیچ یک از آفریدگان خود یکسان نیست، آفریدگانی که نه مالک خود هستند و نه مالک غیر خود و قادر به کمترین دخل و تصرفی نمی باشند، بنابراین، این سخن مشرکان باطل و نادرست است که: در کنار خدا، خدایان و معبودان دیگری نیز هستند که آفریده او می باشند. آوردن تعبیر ((یستوون)) و نه ((یستویان))، چنان که گفته اند، برای نشان دادن این نکته است که مراد از آن جنس بنده و مهتر است و اختصاص به مهتر و بنده خاص و معینی ندارد. جمله ((ستایش خدا راست))، یعنی جنس و حقیقت حمد و ستایش از آن خداوند است و حمد ثنایی است در برابر کار نیک اختیاری، زیرا نعمت نیکو از نزد خداست و تنها نعمت نیکو قابل حمد و ستایش است پس هر چه حمد و ثناست از آن خدای متعال است، چنان که جنس حمد نیز از آن خداست دقت شود. این جمله، مکمل حجت است و خلاصه حجت و برهان این است که: بنده ای که قدرت دخل و تصرف در چیزی را ندارد و نمی تواند نعمتی دهد با مالکی که روزی در

دست اوست و قدرت تصرف در آن را دارد و هر گونه که بخواهد تصرف می کند و نعمت می دهد، یکسان و برابر نیست و خدای سبحان ستوده به هر ستایشی است، زیرا هیچ نعمتی نیست مگر این که آفریده اوست پس، هر صفت ستایش آمیزی، مانند آفریدن و روزی دادن و رحمت و آمرزش و احسان و انعام و جز این ها، خاص خداست بنابراین، هر مدح و ثنایی اختصاص به او دارد و آن چه که در قبال خدا می پرستند مملوک است و هیچ کاره پس، فقط خدای سبحان رب و خداوندگار است نه غیر او. بعضی گفته اند، حمد در این آیه شکر و سپاسگزاری از خداوند است در برابر نعمتهای اوبعضی گفته اند، حمد و ستایشی است بر کمال و نیرومندی برهان و دلیل به قولی هم، تلقینی است به بندگان و معنایش این است که گفتند: سپاس و ستایش خدا را که ما را به توحید رهنمون شد و به شکر نعمتهایش هدایت کرد این وجوه اهمیت چندانی ندارند. جمله: ((بلکه بیشتر آن ها نمی دانند))، یعنی بیشتر مشرکان نمی دانند که هر چه نعمت است از آن خداست و دیگران مالک چیزی از آن نیستند و هیچ کاره اند اما مشرکان برای معبودان و سرپرستان خوداندکی از مالکیت و قدرت، بر سبیل تفویض و واگذاری، قائلند و لذا از روی طمع و ترس آن ها رابندگی و پرستش می کنند این وضعیت بیشتر مشرکان است اما اقلیت خواص آن ها حقیقت رامی دانند، لیکن از روی سرکشی و عناد از آن روی می گردانند. از آن چه گفتیم، روشن شد که این مثل درباره خدای سبحان و کسی است که مشرکان او را در ربوبیت شریک خدا می دانند بعضی گفته اند که این مثل وصف الحال کافر رها شده به حال خود و مؤمن موفق و حمایت شده از جانب خداست، زیرا کافر به خاطر تباه شدن عملش و اعتنا نشدن به اعمال او از سوی خداوند، مانند بنده زرخردی است که هیچ اختیار و اراده ای از خود ندارد و لذا هر چه هم اتفاق کند کارش احسان به شمار نمی آید برخلاف مؤمن که خداوند او را در راه جلب خشنودی خود توفیق داده و از کوششهایش قدردانی می کند چنین مؤمنی از اموال و دارایی های خود آشکار و نهان انفاق می کند. اشکال وارد بر این نظر این است که باسیاق احتجاج آیات، هماهنگی و سازگاری ندارد قبلا گفتیم که این آیه یکی از سه آیه متوالی است که به موضوع بر شمردن نعمتهای الهی می پردازند و این آیه، با آوردن مثلی که در آن وضعیت کسی را که از هر نعمتی برخوردار است با وضعیت کسی که هیچ ندارد و قادر به هیچ چیز نیست، توحید را یادآور می شود و نتیجه می گیرد که سرور و خداوندگار همان نعمت دهنده است و بس. درباره جمله ((و ضرب الله مثلا رجلین احدهما ابکم))، در مجمع می گوید: ((ابکم)) کسی است که گنگ متولد می شود و قادر به تفهیم و تفهم نیست به قولی: ابکم کسی است که نمی تواند صحبت کند ((کل)) به معنای سنگینی است گفته می شود: کل عن الامر، یکل کلا: یعنی کار بر او سنگین شد و به آن اقدام نکرد کلت السکین کلولا: یعنی تیغه کارد کند شد کل لسانه: زبانش کند شد و تند و تیز سخن نگفت بنابراین، معنای اصلی ((کل)) کنیدی است که مانع نفوذ می شود ((توجیه))، به معنای فرستادن به سمتی از راه است گفته می شود: وجهته الی موضع کذا فتوجه الیه (یعنی او را به سمت فلان جا روانه کردم و او به آن سمت روانه شد) پایان گفتار مجمع. جمله: ((ضرب الله مثلا رجلین)) مقایسه دیگری است میان دو شخصیت فرضی که اوصاف مذکور آن ها در مقابل یکدیگر قرار دارند. جمله ((احدهما ابکم لایقدر علی شیء))، یعنی از فهمیدن سخن و فهماندن آن به دیگری به وسیله زبان، محروم می باشد، زیرا گنگ است و قدرت شنیدن و سخن گفتن را ندارد او فاقد کلیه فعلیت ها و مزایایی است که انسان از طریق گوش کسب می کند گوش از همه اعضای حس دیگر دامنه اش وسیع تر است به وسیله گوش است که انسان می تواند به اخبار گذشتگان و حوادث دور از دسترس چشم و آن چه در ضمیر و درون مردم می باشد و علوم و فنون، علم پیدا کند به وسیله گوش است که می تواند معانی ریزو درشت را به دیگران القا کند، حال آن که شخص گنگ قادر به درک چیزی از این امور نیست مگر مقدار بسیار اندکی که به کمک چشم و اشاره دریافت می کند. جمله ((لایقدر علی شیء)) عمومیت آن با جمله ((ابکم - گنگ)) تخصیص زده شده است و معنایش این است که شخص گنگ، برخلاف شخص غیر گنگ، قادر به درک و دریافت معلومات و تفهیم آن ها نمی باشد. جمله ((و هو کل علی مولا))، یعنی سربار و نانخور کسی است که سرپرست و متولی امور اوست، زیرا

خودش نمی تواند کارهایش را اداره کند جمله ((اینما یوجهه لایات بخیر))، یعنی اگر آقاو سرپرستش او را برای انجام کارهای خودش یا آقایش بفرستد قادر به انجام آن ها نیست و لذا همان طور که برای خودش کاری نمی تواند انجام دهد برای دیگری هم کاری از دستش بر نمی آید و سودی نمی رساند پس جمله ((احدهما ابکم لایقدر علی شی)) مثل یکی از دو شخص است که خداوند سبحان مثل دیگری را ذکر نکرده است چون از جمله ((هل یستوی هو و من یامر بالعدل)) معلوم می شود در این بیان ایجاز لطیفی وجود دارد. جمله ((هل یستوی هو و من یامر بالعدل و هو علی صراط مستقیم))، اشاره ای است به صفت شخص فرضی دوم و سؤال از یکسان یا نایکسان بودن این دو هرگاه با هم مقایسه شوند. اما آن صفت، خداوند اوج خوبی و کمال را که شخص غیر گنگ می تواند کسب کند و هم خود بدان آراسته شود و هم به دیگران سرایت دهد، یعنی عدل را درباره شخص فرضی دوم ذکر کرده اس. عدل عبارت است از رعایت حد وسط و اعتدال در اعمال و رفتار و دوری کردن از افراط و تفریط امر کردن به عدل، هرگاه حقیقت آن رعایت شود، لازمه اش این است که صلاح و پاکی در جان انسان جای گیرد و سپس اعمال و کردار او را تحت پوشش قرار می دهد و لذا در کارهایش جنبه اعتدال و میانه روی را رعایت می کند و دوست دارد که این خصلت به اعمال و رفتار دیگران نیز سرایت کند و از این رو آن ها را به عدل فرا می خواند و عدل همان گونه که گفتیم - به معنای مطلق اجتناب از افراط و تفریط است به عبارت دیگر، عمل صالح و کار شایسته اعم از عدالت و دادگری با مردم می باشد. خداوند سپس به بیان صفت دیگر این شخص می پردازد و می فرماید: ((و هو علی صراط مستقیم)) صراط مستقیم به معنای راه راست و روشنی است که پویندگان خود را بدون انحراف و کجروی به هدفشان می رساند انسانی که در مسیر زندگی خود راه راست را می پیماید اعمال و کردارش بر اساس فطرت انسانی سر می زند و دچار تناقض اعمال نمی شود و یا از آن چه که آن را حق می داند تخلف نمی ورزد به طور کلی در اعمال و رفتارش تخلف (از حق) و تناقض و اختلاف وجود ندارد. توصیف این مرد فرضی فرا خواننده به عدل و اعتدال، با صفت بودن در راه راست مفید دو نکته است: اول این که امر کردن او به عدل از آن نوع امر کردن هایی نیست که بعضی از مردم به نیکی دستور می دهند اما خودشان عمل نمی کنند، بلکه او در احوال و اعمال خود مستقیم است و همان طور که به عدل دستور می دهد خودش هم به آن عمل می کند دوم این که امر کردن او به عدل بی پایه و اساس نیست، بلکه او در درون خود بر صراط مستقیم است و لازمه اش این است که عدل را برای دیگران هم دوست دارد لذا به مردم دستور می دهد که وسط راه را بگیرند و از دو جانب افراط و تفریط دوری کنند. و اما سؤالی که در آیه ((هل یستوی هو و من یامر بالعدل))، هست سؤالی است که پاسخ آن، بدون شک، منفی می باشد و بدین سان ثابت می شود که بت ها و صنم هایی که مشرکان به جای خدا می پرستند و فاقد هر گونه قدرتی می باشند و نه می توانند خودشان را هدایت کنند و نه دیگری را، باخدای متعال که هم خود بر صراط مستقیم است و هم با ارسال رسولان و آوردن ادیان و قوانین آسمانی دیگری را به راه راست هدایت می کند، یکسان نیستند. از این جا معلوم می شود که مثل آورده شده در این آیه، متناظر با معنای این آیه است: ((آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی نماید مگر آن که (خود) هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می کنید؟)) پس، خداوند سبحان در صفات و افعالش بر صراط مستقیم است و از مستقیم بودن راه اوست که برای آفریدگان خود اهدافی قرار داده که به سوی آن ها حرکت می کنند بنابراین، آفرینش باطل و بیهوده نیست، چنان که خود فرموده است: ((و ما آسمان ها و زمین و آن چه را که میان آن هاست باطل نیافریده ایم)) همچنین از مستقیم بودن راه اوست که همه موجودات را به سوی غایت و هدفی که برای آن، آن ها را آفریده رهبری می کند، چنان که فرموده است: ((کسی که هر چیزی را خلقتی را که در خور اوست داده، سپس آن را هدایت فرموده است)) لذا انسان را به سوی راهی راست رهبری می کند، چنان که می فرماید: ((و نمودن راه راست بر عهده خداست)) و نیز می فرماید: ((ما راه را به او نشان می دهیم. این اصل، دلیل بر نبوت و تشریع است که بحث کامل آن در مباحث نبوت

جلد دوم و در داستان نوح، در جلد دهم این کتاب، گذشت. نتیجه این که غرض از مثل آورده شده در این آیه، اقامه برهان و دلیل بر توحید است با اشاره ای به نبوت و تشریع. بعضی گفته اند: این مثل درباره کسی زده شده است که امید خیر از او می رود و کسی که امیدی به خیرش نیست در صورتی که ریشه هر گونه خیر و خوبی، خدای متعال است چگونه می تواند عبادت او و غیر او یکسان باشد؟. اشکال وارد بر این گفته این است که این مورد خاص از چیزی است که گفته شده است، زیرا این مثل درباره کسی آورده شده که خودش خوب و صالح است و به عدل هم فرمان می دهد و چنین چیزی شان خدای متعال است نه غیر او با این حال، مشرکان نه تنها خدا و غیر او را به یکسان عبادت نمی کنند بلکه خدا را رها می کنند و غیر او را می پرستند. بعضی هم گفته اند: این مثل درباره مؤمن و کافر زده شده است شخص گنگ همان کافر است و آن که به عدل فرمان می دهد همان مؤمن. اما باید گفت که صحت انطباق آیه بر مؤمن و کافر و بلکه بر هر کسی که به عدل فرمان می دهد و کسی که از این کار خودداری می ورزد، چیزی است و مدلول آیه از جهت قرار گرفتن آن در سیاق برشمردن نعمت ها و دلیل آوردن برای توحید و دیگر اصول مبتنی بر آن، چیز دیگری با توجه به این جهت، آن چه آیه مفید آن می باشد این است که مورد مثل، خدای سبحان است و آن چه به جای اومی پرستند، همین و بس.

مثل کسانی که کافر شده اند.

قرآن. ((خدا برای کسانی که کفر ورزیدند زن نوح و زن لوط را مثل آورده (که) هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آن ها خیانت کردند و کاری از دست (شوهران) آن ها در برابر خدا برایشان ساخته نبود و گفته شد: با داخل شوندگان، داخل آتش شوید)). تفسیر. درباره آیه ((ضرب الله مثلا للذين كفروا امرأة نوح وامرأة لوط كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين فخانتاهما))، راغب می گوید: خیانت و نفاق به یک معناست، منتها خیانت در ارتباط با پیمان و امانت گفته می شود و نفاق با در نظر گرفتن دین سپس تداخل پیدا می کنند پس، خیانت به معنای مخالفت کردن با حق است از طریق پیمان شکنی نهانی نقیض خیانت، امانت و امانتداری است گفته می شود: خنت فلانا و خنت امانة فلان (به فلانی خیانت کردی، در امانت فلانی خیانت کردی) پایان سخن راغب. جمله ((للذين كفروا)) اگر متعلق به ((مثل)) باشد، معنای جمله این است: خداوند مثلی زده که بیانگر این حال کافران است که ارتباط آن ها با بندگان شایسته سودی به حال آنان ندارد و اگر متعلق به ((ضرب)) باشد معنایش این است که: خداوند دو زن و سرنوشت آن ها را برای کافران مثل زده تا از آن عبرت گیرند و بدانند که ارتباطشان با بندگان صالح خدا سودی به حالشان ندارد و به سبب خیانتشان به پیامبر (ص) لاجرم اهل دوزخند. جمله ((امرأة نوح و امرأة لوط))، مفعول ((ضرب)) می باشد و مراد از ((كانتا تحت عبدين)) این است که همسر آن دو بودند. جمله ((فلم يغنيا عنهما من الله شيئا))، ضمیر تشبیه در ((يغنيا)) به دو بنده بر می گردد و ضمیر تشبیه ((عنهما)) به دو زن و مراد این است که همسر دو بنده صالح بودن، سودی به حال این دو زن نداشت.

مثل کسانی که ایمان آورده اند.

قرآن. ((خدا برای کسانی که کفر ورزیده اند همسر فرعون را مثل آورده، آن گاه که گفت: پروردگارا پیش خود در بهشت خانه ای برایم بساز و مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از دست مردم ستمگر برهان)). - سلمان: همسر فرعون با (گرمای) آفتاب شکنجه می شد و وقتی شکنجه گران از پیش او می رفتند، فرشتگان با بالهایشان بر وی سایه می افکندند و او خانه خود را در بهشت می دید. - ابو هریره: فرعون همسر خود را به چهار میخ کشید و سنگ آسیابی روی سینه اش گذاشت و او را در برابر آفتاب قرارداد همسر فرعون سر به آسمان برداشت و گفت: ((پروردگارا پیش خود در بهشت خانه ای برایم بساز)) پس خداوند

پرده از روی خانه او در بهشت کنار زد و وی آن را مشاهده کرد. - پیامبر خدا(ص): برترین زنان بهشت عبارتند از: خدیجه دخت خویلد، فاطمه دخت محمد(ص)، مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و همسر فرعون.

مثل مؤمن و برادرش.

- پیامبر خدا(ص): حکایت مؤمن و برادرش حکایت دو کف دست است که یکی از آن‌ها دیگری را تمیز می‌کند. - حکایت مؤمنان در دوستی و مهربانی و دلسوزی نسبت به یکدیگر، حکایت پیکر (آدمی) است، که هرگاه عضوی از آن به درد آید سایر اعضای بدن باشب نخواهیدن و تب دار شدن با آن همدردی می‌کنند. - مثل مؤمنی که حقوق برادران مؤمن خویش را رعایت نمی‌کند، مثل کسی است که تمام حواس او سالم است اما با عقلش نمی‌اندیشد، با چشمش نمی‌بیند، با گوشش نمی‌شنود، با زبانش مشکل خود رانمی‌گوید، با بیان دلایل و براهینش ناملايمات و گزندها را از خود دور نمی‌کند، با دست خود به چیزی حمله نمی‌کند، با پای خود به طرف چیزی نمی‌شتابد چنین کسی یک تکه گوشت بی خاصیت است و آماج هر گونه گزند می‌باشد همچنین است مؤمن، هرگاه حقوق برادران خود را نادیده بگیرد، ثواب (رعایت) حقوق آنان را از دست می‌دهد و چونان تشنه‌ای خواهد بود که در برابرش آب خنکی باشد و از آن ننوشد تا از بین برود هر نعمتی از او سلب می‌شود و به هر آفتی مبتلا می‌گردد.

مثل کسی که حدود خدا را به پا می‌دارد و کسی که در اجرای آن‌ها کوتاه می‌آید.

- پیامبر خدا(ص): حکایت به پا دارنده حدود خدا و مسامحه گر در آن، حکایت قومی است که بر سر تقسیم جا در کشتی قرعه زدند و قسمت بالایی کشتی (عرشه آن) به نام عده‌ای در آمد و پایین آن به نام عده‌ای دیگر افراد طبقه زیرین هر گاه می‌خواستند آب بردارند، می‌بایست از کنار بالایی‌ها بگذرند سرنشینان عرشه کشتی گفتند ما به آن‌ها اجازه نمی‌دهیم بالا بیایند و باعث آزار و اذیت ما شوند سرنشینان طبقه پایین گفتند: بهتر است در قسمت خودمان سوراخی ایجاد کنیم و بالایی‌هايمان را اذیت نکنیم در این صورت اگر سرنشینان عرشه بگذارند که این عده کار خودشان را انجام دهند، همگی از بین می‌روند و اگر جلو آن‌ها را بگیرند هم آنان و هم خودشان، همگی نجات می‌یابند. - حکایت کسی که در حدود خدا سهل انگاری می‌کند و کسی که حدود خدای عزوجل را پاس می‌دارد و به رعایت آن هادستور می‌دهد و از شکستن آن‌ها باز می‌دارد، همچون حکایت گروهی است که بر سر تقسیم جا در کشتی قرعه زدند و قسمت عقب کشتی و دورترین جای آن بادستشویی به نام برخی از ایشان در آمد این عده مردمی نادان بودند و هرگاه از جایگاه بقیه می‌گذشتند، موجب آزار و اذیت ایشان می‌شدند پس گفتند: ما از بقیه اهل کشتی به دستشویی نزدیکتر و از آب دورتریم، بین خود و دستشویی سوراخی در کشتی ایجاد می‌کنیم و وقتی آب برداشتیم آن را می‌بندیم همتایان نادان او گفتند: داخل شو او داخل رفت و تبری برداشت تا دیوار کشتی را سوراخ کند یکی از سرنشینان متوجه او شد و صدا زد چه می‌کنی؟ گفت: ما نزدیکترین شما به دستشویی و دورترین شما از آب هستیم دیواره کشتی را می‌شکافم و وقتی آب برداشتیم آن را می‌بندیم آن مرد گفت: این کار را نکن، زیرا در این صورت هم خودت از بین می‌روی و هم ما.

مثل قاری قرآن.

- امام علی (ع): مثل مؤمنی که قرآن می‌خواند، مانند ترنج است که هم خوشبوست و هم خوشمزه و مثل مؤمنی که قرآن نمی‌خواند مانند خرماست که طعمی خوش دارد اما رایحه ندارد. - پیامبر خدا(ص): مثل نابکاری که قرآن می‌خواند، مانند ریحان

است که خوشبوست و تلخ مزه و مثل نابکاری که قرآن نمی خواند، مانند حنظل است که طعمش تلخ است و رایحه ای هم ندارد. - مثل منافقی که قرآن می خواند، مانند ریحان است که بوی خوش دارد و مزه اش تلخ است و مثل منافقی که قرآن نمی خواند مانند حنظل است که هم بوی تلخ است و هم مزه اش تلخ. - مثل کسی که قرآن می خواند و احکام ارث را نمی داند، مثل کلاه بی سر است. - مثل کسی که قرآن می خواند و احکام ارث را نمی داند، مثل کسی است که سر ندارد. - مثل قرآن برای کسی که آن را می آموزد و می خواند و به آن عمل می کند، مانند انبانی پراز مشک است که بوی آن در همه جا پراکنده می شود و مثل کسی که قرآن را می آموزد و به بستر می رود در حالی که اندرونش قرآن است، مانند انبان مشکی است که درش بسته باشد. - یحیی بن زکریا (ع): ای بنی اسرائیل، خدای متعال به شما فرمان می دهد که کتاب را بخوانید و حکایت خواندن کتاب (آسمانی) حکایت مردمی است که در حصار و قلعه خود باشند و دشمنشان به سوی آن ها روانه شود و در هر گوشه ای از گوشه های حصار عده ای در کمین او باشند پس از هر سو دشمن بر آنان حمله کند با کسی رو به رو می شود که وی را از حصار دور می کند همچنین کسی که قرآن می خواند پیوسته در دژی و حصاری قرار دارد.

مثل حافظ قرآن .

- پیامبر خدا (ص): مثل حافظ قرآن، مثل کسی است که زانوی شترش را بسته باشد اگر از آن مراقبت کند، شتر را نگه می دارد و اگر رهایش کند شتر می رود. - مثل قرآن مثل شتری است که زانویش بسته شده باشد اگر صاحبش از زانوبندهای آن مواظبت کند، شتر را نگه می دارد و اگر از آن غافل شود، شتر می رود حافظ قرآن نیز اگر در خلال شب و روز آن را بخواند، به یادش می ماند و اگر به آن نپردازد، از یادش می رود.

مثل مجاهد.

- پیامبر خدا (ص): مثل مجاهد در راه خدا، و خدا بهتر می داند که چه کسی در راه او جهاد می کند - تا زمانی که (از میدان جهاد) برگردد، مانند کسی است که پیوسته روزه گیرد و شب را به عبادت گذراند و از روزه گرفتن و صدقه دادن سست و خسته نشود خدای متعال برای مجاهد در راه خود ضمانت کرده است که اگر جانش راستاند، او را به بهشت برد و یا به همراه پاداش یا غنیمت سالم برگرداندش. - کسی که در راه خدا جهاد می کند هر چند جهاد او به درازا کشد تا زمانی که برگردد، مانند کسی است که روزها روزه بگیرد و شب ها را به عبادت گذراند.

مثل کسی که می جنگد و مزد می گیرد.

- پیامبر خدا (ص): مثل کسانی از امت من که می جنگند و مزد می گیرند تا در برابر دشمنانشان خود را تقویت کنند، مثل مادر موسی است که فرزندش را شیر می داد و مزد خود را می گرفت.

مثل نمازهای پنجگانه .

- پیامبر خدا (ص): مثل نمازهای پنجگانه، مثل نهر آب شیرینی است که از مقابل خانه یکی از شما بگذرد و او روزی پنج بار خود را در آن شستشو دهد دیگر چرک و کثافتی در بدن او باقی نمی گذارد.

مثل همنشین .

- پیامبر خدا(ص): مثل همنشین خوب و همنشین بد، مثل مشک فروش است و کوره آهنگر از مشک فروش بی بهره نمی مانی و یا از او می خری یا از رایحه اش استشمام می کنی ولی کوره آهنگر خانه یاجامه تو را می سوزاند یا بوی بدی از آن به مشامت می رسد. - مثل همنشین خوب، مثل عطر فروش است که اگر از عطرش به تو ندهد از بوی خوشش به تو می رسد و حکایت همنشین بد، حکایت آهنگر است که اگر لباس تو را نسوزاند بوی بدش تو را می گیرد.

مثل کسی که در راه خدا اتفاق می کند.

قرآن . ((مثل (صدقات) کسانی که اموال خود را در راه خدا اتفاق می کنند، همانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه ای صد دانه باشد و خداوند برای هر کس که بخواهد (آن را) چند برابر می کند و خداوند گشایشگر دانا است)). ((مثل (صدقات) کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان اتفاق می کنند، همچون مثل باغی است که بر فراز پشته ای قرار دارد (که اگر) رگباری به آن برسد دو چندان محصول برآورد و اگر رگباری هم به آن نرسد، باران ریزی (برای آن بس است) و خداوند به آن چه انجام می دهید بیناست)). - پیامبر خدا(ص): مثل بخیل و صدقه دهنده، مثل دو مرد است که زره آهنی بر تن دارند هرگاه صدقه دهنده بخواهد صدقه ای بدهد، آن زره بر تن او گشاد می شود تا آن که اثرش را پاک می کند و هرگاه بخیل بخواهد صدقه ای دهد، بر او تنگ می شود و دست هایش به چنبره‌هایش بسته می شود و حلقه های زره درهم جمع می شوند - ابوهیرره راوی حدیث می گوید: - شنیدم که رسول خدا(ص) می فرماید: پس، سعی می کند آن زره را از هم باز و گشاد کند اما نمی تواند.

مثل کسی که برای خودنمایی صدقه می دهد.

قرآن . ((ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقه های خود را بامنت و آزار باطل مکنید، مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم اتفاق می کند و به خدا و روز واپسین ایمان ندارد پس، مثل او همچون مثل سنگ خارایی است که بر روی آن خاکی (نشسته) است و رگباری به آن رسیده و آن (سنگ) را سخت و صاف بر جای نهاده است آنان نیز از آن چه به دست آورده اند بهره ای نمی برند و خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند)). ((مثل آن چه (آنان) در زندگی این دنیا (در راه دشمنی با پیامبر) خرج می کنند، همانند بادی است که در آن سرمای سختی است که به کشتزار قومی که بر خود ستم نموده اند بوزد و آن را تباه سازد و خداوند به آنان ستم نکرده، بلکه آنان خود بر خویشان ستم کرده اند)).

مثل کسی که از مال حرام صدقه می دهد.

- پیامبر خدا(ص): مثل کسی که مال حرامی به دست آورد و سپس از آن صدقه دهد، خداوند از او نپذیرد مگر همان گونه که از زن بدکاره ای که زنا دهد و آن گاه درآمد آن را به بیماران صدقه دهد.

مثل نیکی بعد از بدی.

- پیامبر خدا(ص): مثل کسی که مرتکب بدی ها می شود و سپس کارهای نیک می کند، همچون مثل مردی است که زره تنگ خفه کننده ای پوشیده باشد، هر بار کار نیکی انجام دهد یکی از حلقه های آن زره پاره می شود و سپس حلقه ای دیگر تا آن که (از تنش) به زمین افتد.

مثل عالمان .

- پیامبر خدا(ص): مثل عالمان , مثل ستارگان آسمان است که در تاریکی های دشت و دریا به وسیله آن ها راهیابی می شود و هرگاه ستارگان ناپدید شوند, راهنمایان در آستانه گم کردن راه قرار می گیرند. - حکایت علما در روی زمین حکایت ستارگان در آسمانند که در تاریکی های دشت و دریا به واسطه آن ها راهیابی می شود و هرگاه ناپدید شوند راهنمایان در آستانه گم شدن قرار می گیرند . - امام علی (ع): بدانید که مثل خاندان محمد(ص), چون ستارگان آسمان است که هرگاه ستاره ای غروب کند ستاره ای دیگر طلوع می کند تو گویی نعمت های خداوند در میان شما کامل گشته و آن چه را آرزومی کردید به شما داده شده است . - پیامبر خدا(ص): ستارگان آسمان , موجب ایمنی از غرق شدن هستند و اهل بیت من مایه ایمنی امم از گمراه شدن در ادیان (و عقاید دینی) شان .

مثل علم بی عمل .

- امام علی (ع): علم بی عمل , چون درخت بی ثمر است . - علم بی عمل , چون کمان بی زه است .

مثل عالم بی عمل .

قرآن . ((مثل کسانی که تورات بر آنان بار شد آن گاه آن رابه کار نبستند, همچون مثل خری است که کتاب هایی را بر پشت می کشد (و ه) چه زشت است مثل آن قومی که آیات خدا را به دروغ گرفتند و خدا مردم ستمگر را راه نمی نماید)). ((و خبر آن کس را برایشان بخوان که آیات خود را به او داده بودیم , پس از آن عاری گشت آن گاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد و اگر می خواستیم , قدر او را به وسیله آن (آیات) بالا می بردیم , اما او به زمین گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد از این رو, مثل او مثل سگ است که اگر بر او حمله ور شوی , زبان از کام برآورد و اگر رهایش کنی (باز هم) زبان از کام برآورد این , مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند پس این داستان را (برای آنان) حکایت کن , شاید که آنان بیندیشند)). - پیامبر خدا(ص): مثل عالمی که مردم را خوبی می آموزد و خود را از یاد می برد, مثل فتیله ای است که برای مردم نور می دهد اما خودش را می سوزاند. - کسی که خوبی را تعلیم می دهد و خودش به آن عمل نمی کند, مانند چراغی است که برای مردم نور می دهد اما خودش را می سوزاند. - حکایت کسی که به مردم خوبی می آموزد اما خودش را فراموش می کند, حکایت چراغی است که به مردم روشنائی می دهد و خودش را می سوزاند. - مسیح (ع): ای بندگان دنیا, حکایت شما حکایت گورهای ساخته و پرداخته ای است که بیرونشان بیننده را خوش می آید و درونشان استخوان های مردگان و پراز گناه است . - ای بندگان دنیا, مثل شما مثل چراغی است که خودش می سوزد و به مردم روشنائی می دهد. - چون غربال نباشید که آرد خوب را بیرون می دهد و نخاله (و سبوس) را نگه می دارد بدین سان , شما نیز از دهان هایتان حکمت بیرون می دهید و کینه و ناخالصی در دل هایتان به جا می ماند. - خانه تاریک را چه سود که بر بام آن چراغی باشد و درونش وحشتناک و تاریک؟ همچنین , شما را چه سود که روشنای دانش در دهان هایتان باشد و درون هایتان از آن گریزان و تهی! پس , بشتابید و خانه های تاریک خود را روشن سازید. - ای بندگان دنیا, در روشنائی خورشید چراغ برمی دارید در حالی که نور آن برای شما کافی است و در تاریکی ها آن را از کف می نهید حالی که چراغ برای تاریکی در اختیار شما نهاده شده است! همچنین شما برای کار دنیا از فروغ دانش بهره می گیرید حال آن که کار دنیا برایتان ضمانت شده است و استفاده از پرتو دانش را برای امر آخرت رها می کنید, حال آن که دانش برای همین به شما داده شده است . - امام علی (ع): دانایی که به خلاف دانش خود عمل کند, چونان

نادان سرگردانی است که از (غفلت) نادانی خویش به خود نمی آید بلکه حجت بر ضد او قویتر و حسرت و افسوس برایش لازمتر است و نزد خدا بیشتر سزاوار ملامت است.

مثل عالمی که علم خود را تعلیم نمی دهد.

- پیامبر خدا(ص): مثل کسی که علم می آموزد اما آن را آموزش نمی دهد، همچون مثل کسی است که گنج می اندوزد و از آن خرج نمی کند.

مثل عابد نادان.

- پیامبر خدا(ص): مثل عابدی که (دردین) دانا نیست، همچون مثل کسی است که شب (بنایی) می سازد و روز ویران می کند.

مثل کسی که در خرد سالی علم می آموزد.

- پیامبر خدا(ص): حکایت آموختن علم در خرد سالی، همچون نقشی است که روی سنگ کنده شود و حکایت کسی که در بزرگسالی علم می آموزد، همچون کسی است که روی آب بنویسد.

مثل کسی که جز بد نمی گوید.

- پیامبر خدا(ص): حکایت کسی که می نشیند تا حکمتی بشنود ولی از دوست خود جز بدترین چیزی را که شنیده است بازگو نمی کند، حکایت مردی است که نزد چوپانی می رود و می گوید: ای شبان، از گله خود گوسفندی برای کشتن به من ده و چوپان به او می گوید: خودت برو و گوش بهترین گوسفند را بگیر، اما او می رود و گوش سگ گله را می گیرد.

مثل محتاج شدن به نوکیسه.

- امام باقر(ع): حکایت محتاج شدن به نوکیسه در حقیقت همچون حکایت درهم در دهان افعی است که تو به آن درهم نیازداری اما جانت از افعی در خطر است.

مثل کسی که آن چه را بخشیده است پس بگیرد.

- پیامبر خدا(ص): مثل کسی که عطای خود را پس بگیرد، مثل سگی است که آن قدر بخورد تا سیر شود و استفراغ کند و سپس استفراغ خود را بخورد. - صفت زشت، شایسته ما (مؤمنان) نیست کسی که بخشش خود را پس بگیرد، مانند سگی است که استفراغ خود را بخورد.

مثل آرزو و مرگ.

- پیامبر خدا(ص) دو دانه ریگ انداخت و فرمود: آیا می دانید این چیست و آن چیست؟ عرض کردند: خدا و رسول او بهتر می دانند فرمود: این یکی آرزوست و آن یکی اجل. - در شرح صحیح ترمذی آمده است ربیع بن خثیم از عبدالله نقل می کند و لفظ و عبارت از بخاری است که: پیامبر مربعی کشید و در وسط آن خطی رسم کرد و خطوط کوچکی در اطراف خط وسط

کشید و فرمود: این (خط وسط) انسان است و این (مربع) اجل اوست که احاطه اش کرده و این خطی که بیرون (از مربع) قرار دارد آرزوی اوست و این خطوط کوچک بلاها و بیماری ها هستند که اگر یکی از آن ها به خطرآورد (و به انسان اصابت نکند) این دیگری او را نیش می زند. در همین شرح آمده است: از انس نقل شده که پیامبر (ص) خطوطی رسم کرد و فرمود: این آرزوست و این هم اجل و انسان در همین گیر و دار به سر می برد که ناگاه خط نزدیک به سراغش می رود. ابن عربی رحمه الله می گوید: بخاری این حدیث را درست نقل نکرده است، زیرا پیامبر (ص) سه معنا تمهید کرد که عبارتند از یک مربع، دو خط در وسط آن و سه خط کوچک آن گاه فرمود: برای هر یک نمونه ای می آورم پس فرمود: این یکی انسان است و این دو تا اجل اوست که وی را احاطه کرده است و این سه تا که بیرون (مربع) قرار دارند آرزوی او هستند و این چهار خط کوچک بلاها و بیماری ها هستند. اما شکل درست این روایت آن است که غیر او روایت کرده عبدالله می گوید: رسول خدا (ص) برای ما مربعی کشید و در وسط آن خطی رسم کرد و در اطراف این خط خطوطی کشید و در خارج از مربع نیز خطی رسم کرد و آن گاه فرمود: آیا می دانید این چیست؟ عرض کردند: خدا و رسول او بهتر می دانند فرمود: این خط وسط (مربع) انسان است و خطوطی که اطرافش هستند بلاها و بیماری هائند که از هر سو (مانند مار) انسان را نیش می زنند و اگر نیش این یکی به خطا رفت، آن یکی به هدف می زند مربع نیز اجل اوست که از هر سو احاطه اش کرده و خط بیرون و دور از مربع، آرزوست تصویر آن چنین است. از ابو سعید خدری روایت شده که گفت: رسول خدا (ص) در برابر خود چوبی به زمین فرو برد و کنار آن چوب دیگری و بعد از آن نیز چوبی در زمین کرده و فرمود: آیامی دانید این چیست؟ عرض کردند: خدا و رسولش بهتر می دانند فرمود: این انسان است و این آرزو انسان به طرف آرزومی رود، اما اجل میان او و آرزو حائل می شود شکل آن این است. - ابن مسعود: پیامبر (ص) مربعی رسم کرد ((۱۵)) و یک خط در وسط آن و خطی بیرون آن کشید و خطوط کوچکی در کنار خط میانی رسم کرد و فرمود: این (خط وسط) انسان است و این (مربع) اجل اوست که دورش را گرفته یا تقریباً بر او احاطه دارد و این که خارج قرار دارد آرزوی اوست و این خطهای کوچک پیشامدها و بیماری هائند، اگر این یکی خطا رود، این یکی او را نیش می زند ((۱۶)) و اگر این هم خطا رود آن دیگری او را می گزد. و این تصویر چیزی است که پیامبر (ص) رسم فرمود. - انس: رسول خدا (ص) خطی کشید و فرمود: این انسان است در کنار آن خط دیگری کشید و فرمود: این اجل اوست و دورتر از آن خط دیگری رسم کرد و فرمود: این آرزوست در این گیر و دار خط نزدیک او (اجل) به سراغش می آید ((۱۷)). - پیامبر خدا (ص): این آدمیزاد است و این اجل او حضرت دستش را پس گردن خود گذاشت و سپس آن را کشید و فرمود: و آن جا آرزوی اوست و آن جا آرزوی اوست.

مثل نفس .

- در حدیث معراج آمده است: ای احمد، با پوشیدن لباس نرم و خوراک های خوشمزه رنگارنگ و بستر نرم، خود رامیاری و زیرا نفس پناهگاه هر شر و رفیق هر بدی است تو آن را به سوی طاعت خدا می کشانی و او تو را به نافرمانی اومی کشاند در راه طاعت خدا با تو مخالفت می کند و در آن چه ناخوش داری از تو طاعت می کند هرگاه سیر شود، سرکشی می کند و چون گرسنه شود، زبان به شکایت می گشاید هرگاه نیازمند شود، خشم می گیرد و چون بی نیاز شود، گردنفرای می کند هرگاه بزرگ شود، فراموش می کند و چون احساس امنیت کند، غافل می گردد، نفس همدم شیطان است. حکایت نفس حکایت شتر مرغ است که زیاد می خورد اما بار نمی کشد و (حکایتش) حکایت خر زهره است که رنگش زیباست و طعمش تلخ.

مثل دنیا.

- پیامبر خدا(ص) به ضحاک بن سفیان فرمود: ای ضحاک، خوراک چیست؟ عرض کرد: ای رسول خدا، گوشت و شیر فرمود: وقتی خوردی تبدیل به چه می شوند؟ عرض کرد: به چیزی که خود می دانید! فرمود: خدای متعال آن چه را از انسان دفع می شود، مثلی برای دنیا زده است. - همانا خوراک فرزند آدم، مثلی برای دنیا قرار داده شده است، هر چند آن را پرادویه و خوشمزه بسازد، اما بنگر که (سرانجام) به چه تبدیل می شود. - عده ای نزد رسول خدا(ص) آمدند حضرت پرسید: غذا همراه دارید؟ عرض کردند: آری پرسید: نوشیدنی دارید؟ عرض کردند: آری فرمود: آن را خنک می کنید؟ عرض کردند: آری فرمود: سرانجام این خوراک و نوشیدنی، مانند سرانجام دنیا است که فردی از شما پشت خانه اش می رود و از بوی گندش، بینی خود را می گیرد.

مثل آزمند دنیا.

- امام باقر(ع): مثل آزمند دنیا، مثل کرم ابریشم است که هر چه بیشتر دور خود می تند، راه خروج او بسته تر می شود تا آن که دق مرگ می شود.

مثل بر باد رفتن کارهای نیک.

- پیامبر خدا(ص): تا می توانید از مظالم پرهیزید، زیرا آدمی در روز قیامت با کارهای نیک آفریده می شود که فکر می کند او را نجات می بخشد اما پیوسته به او گفته می شود: فلانی بر گردن تو مظلومه و حقی دارد پس گفته می شود: از حسناتش پاک کنید تا جایی که برایش حسنه ای باقی نمی ماند مثل این شخص مثل مسافرانی است که در دشتی فرود آمده اند و هیمه ای باخود ندارند لذا هر یک به طرفی می رود و برای برافروختن آتش هیزم می کنند و آن چه را خواسته اند می پزند گناهان نیز چنین اند (حسنات را می سوزانند).

مثل کسی که به یاد خداست.

- یحیی (ع): از شما می خواهم که (پیوسته) به یاد خدا باشید، زیرا حکایت به یاد خدا بودن، حکایت مردی است که دشمن به سرعت او را تعقیب کند و او به دژی نفوذ ناپذیر پناه برد و خود را از گزند آنان در امان دارد بنده نیز چنین است، خود را از گزند شیطان نگه ندارد مگر با یاد خدا.

مجسمه و نقاشی .

مجسمه و نقاشی .

قرآن . ((آن متخصصان) برای او هر چه می خواست ، از نمازخانه ها و مجسمه ها و ظروف بزرگ مانند حوضچه ها و دیگ های چسبیده به زمین می ساختند ای خاندان داود، شکر گزار باشید و از بندگان من اندکی سپاسگزارند)). - امام صادق (ع): رسول خدا(ص) فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت : ای محمد، پروردگارت تو را سلام می رساند و از آذین کردن خانه ها نهی می فرماید. ابو بصیر می گوید: عرض کردم : آذین کردن خانه ها چیست ؟ فرمود: تصاویر مجسمه ها. - پیامبر خدا(ص): جبرئیل نزد من آمد و گفت : ای محمد، پروردگارت از مجسمه هانهی می کند. - هنگامی که علی (ع) را به مدینه فرستاد به او فرمود: هر تصویری را که دیدی از بین ببر. - فرشتگان به خانه ای که در آن تصویر یا سگ و یا شخص جنب باشد، وارد نمی شوند. - فرشتگان به خانه ای که در آن سگ یا مجسمه ای باشد، وارد نمی شوند. - جبرئیل (ع) نزد من آمد و گفت : دیشب نزد تو آمدم اما آن چه مانع ورود من شد این بود که بر در تمثالها (تصویرهایی) بود و در اتاق پرده نازک مصوری آویخته بود و داخل خانه سگی وجود داشت پس ، دستور بده سر تمثال را که در اتاق است محو کنند، تا به شکل درخت درآید و دستور بده پرده را بردارند و از آن دو بالش تهیه کنند که زیر دست و پا قرار گیرد و دستور بده سگ را بیرون کنند. - امام علی (ع) - در وصف پیامبر(ص) - : او بر در اتاقش پرده ای با نقش و نگار آویزان بود پس به یکی از همسران خود فرمود: ای زن ، این پرده را از جلو چشم من دور کن ، زیرا وقتی چشمم به آن می افتد به یاد دنیا و زیورهای آن می افتم آری ، رسول خدا قلبا از دنیا روی گرداند و یاد آن را در وجود خود میراند و دوست می داشت که زیور دنیا را از پیش چشم خود دور کند. - عایشه : پرده ای داشتیم که در آن عکس پرنده ای بود و هرگاه کسی وارد(اتاق) می شد، اول با آن رو به رو می شد رسول خدا(ص) به من فرمود: این پرده را عوض کن ، زیرا هرگاه وارد می شوم و آن رامی بینم به یاد دنیا می افتم . - من پرده نقش و نگار داری آویخته بودم که پیامبر(ص) وارد شد حضرت آن را دور انداخت و من از آن دو متکا درست کردم . - پیامبر خدا(ص): سخت ترین عذاب رادر روز قیامت ، صورتگران دارند. - مسلم بن صبیح : با مسروق در اتفاقی بودیم که در آن تمثال های مریم بود مسروق گفت : این تمثال های کسری است گفتیم : نه ، تمثال های مریم است مسروق گفت : از عبدالله بن مسعود شنیدم که می گوید: رسول خدا(ص) فرمود: سخت ترین عذاب را در روز قیامت صورتگران دارند. - سعید بن حسن : مردی نزد ابن عباس آمد و گفت : من مردی صورتگرم که این صورت ها را پدید می آورم در باب آن ها به من فتوا ده ابن عباس به او گفت : به من نزدیک شو او نزدیکش شد ابن عباس گفت : نزدیکتر آی او نزدیکتر رفت تا جایی که دستش را روی سر او گذاشت و گفت : آن چه را از رسول خدا(ص) شنیده ام به تو خبر می دهم شنیدم رسول خدا(ص) می فرماید: هر صورتگری در آتش است و به هر تصویری که کشیده جانی داده می شود و آن تصویر او را در دوزخ شکنجه می دهد ابن عباس گفت : اگر ناچار به انجام این کار هستی ، درخت و موجودات بی جان نقاشی کن . - پیامبر خدا(ص): هر که در دنیا تصویری نقاشی کند، روز قیامت مکلف می شود که در آن جان بدمد و نمی تواند بدمد. - امام صادق (ع): هر که تصویری بکشد روز قیامت مجبورش می کنند که در آن روح بدمد. - در پاسخ به سؤال محمد بن مسلم از تمثال درخت و خورشید و ماه :- مادام که موجود جاننداری نباشد (کشیدن تصویر آن) اشکالی ندارد. - درباره آیه ((يعملون له ما يشاء)) :- به خدا قسم آن ها، تمثال مرد و زن نبود، بلکه تمثال درخت و امثال آن بود. - امام باقر(ع) - در پاسخ به سؤال از تمثال هایی که در خانه هایشان است :- این تمثال ها مخصوص زن ها یا اتاق های زن هاست .

امتحان .

امتحان .

قرآن . ((کسانی که پیش پیامبر خدا صدایشان را فرومی کشند، همان کسانی هستند که خدا دل هایشان را برای پرهیزگاری امتحان (یا: خالص) کرده است، آنان را آموزش و پاداشی بزرگ است)). ((ای کسانی که ایمان آورده اید، چون زنان با ایمان مهاجر نزد شما آیند، آنان را بیازمایید خدا به ایمان آنان دانتر است پس اگر ایشان را با ایمان تشخیص دادید، دیگر به سوی کافران بازشان مگردانید)). - امام علی (ع): همانا قضیه ما دشوار و دیرپا است و جز بنده مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان امتحان (یا: خالص) کرده باشد، کسی آن را بر نمی تابد. - در وصف انبیا و اولیا - : خداوند آنان را به گرسنگی آزمود و به (انواع) سختی گرفتارشان ساخت و به بیم و هراس ه امتحانشان نمود. - درباره پرسش از میت در قبر - : و در آن هنگام که تشییع کننده برگردد و عزادار مراجعت کند، او را در گورش می نشانند و او از وحشت سؤال و لغزش در امتحان، آهسته سخن می گوید. - بیازمای تا دشمنش بداری . سید رضی می گوید: بعضی، این جمله را از رسول خدا (ص) روایت کرده اند اما آن چه تایید می کند که این سخن از امیرالمؤمنین می باشد، روایت ثعلب از ابن اعرابی است که مامون گفت: اگر علی نگفته بود: ((بیازمای تادشمنش شوی)) من می گفتم: دشمنی کن تا بیازمایی. - امام صادق (ع): با مردم آمیزش کن تا آن ها را بیازمایی و چون امتحانشان کردی با آنان دشمن می شوی. - امام علی (ع): در هنگام امتحان است که آدمی سربلند یا سرافکنده می شود. - مرد به کردارش آزموده می شود، نه به گفتارش. - سه چیز است که خردهای آدمیان با آن ها آزموده می شود: دارایی، دوستی و مصیبت. - امام صادق (ع): شیعیان ما را در سه چیز بیازمایید: در اوقات نمازشان که چگونه بر آن ها مواظبت می کنند در اسرارشان که چگونه آن ها را از دشمنان ما حفظ می کنند و در اموالشان که چگونه با آن به برادران خود کمک می کنند. - چیزی از دنیا به بنده ای داده نشد، مگر برای عبرت گیری و چیزی از او گرفته نشد مگر برای امتحان. - امام علی (ع): شش چیز است که اخلاق مردان با آن ها آزموده می شود: خشنودی، خشم، امنیت، ترس، دریغ شدن چیزی از او و میل و رغبت (او به چیزی). - منصب های فرمانروایی میدان های مسابقه مردان است. - کارها، به تجربه و آزمایش است. گفتاری درباره امتحان و ماهیت آن. شکی نیست که قرآن کریم کار هدایت را مخصوص خدای سبحان می داند، منتها هدایتی که در قرآن آمده منحصر به هدایت اختیاری به سوی سعادت آخرت یا دنیا نمی شود خدای متعال فرموده است: ((خدایی که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده، سپس آن را هدایت کرده است)) بنابراین، هدایت را به هر موجود هوشمند و ناهوشمندی سرایت و تعمیم داده است و غایت و نتیجه هدایت را نیز مطلق گذاشته است همچنین فرموده است: ((خدایی که آفرید و هماهنگی بخشید و آن که اندازه گیری کرد و راه نمود)) این آیه نیز به لحاظ تعمیم و اطلاق همچون آیه قبل است. از این جا معلوم می شود که این هدایت، غیر از هدایت خاصی است که در مقابل اضلال و گمراهی است، زیرا خداوند سبحان این هدایت را درباره گروهی از مردم نفی کرده و به جای آن گمراهی را اثبات نموده است، در حالی که هدایت عمومی همه آفریدگان او را شامل می شود خدای متعال می فرماید: ((و خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند)) و نیز می فرماید: ((و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند)) و امثال این آیات که شمار آن ها بسیار است. همچنین معلوم می شود که هدایت عامه غیر از هدایت به معنای نشان دادن راه است که یک امر عمومی است و مؤمن و کافر را در بر می گیرد چنان که خدای متعال می فرماید: ((ما راه را به انسان نشان داده ایم، یا سپاسگزار است و یا ناسپاس)) و نیز می فرماید: ((ما نمود را هدایت کردیم اما آنان کوری را بر هدایت ترجیح دادند)) هدایتی که در این دو آیه و نظایر آن ها آمده فقط موجودات هوشمند و دارای خرد را در بر می گیرد، در حالی که گفتیم هدایتی که در آیات ((آن گاه هدایتش کرد)) و ((خدایی که اندازه گیری کرد و راه نمود)) آمده هم به لحاظ مورد و مصداق و هم به لحاظ غایت و نتیجه عمومیت دارد منتها آیه دوم هدایت را فرع بر تقدیر و اندازه گیری می شمارد در صورتی که هدایت خاصه با اندازه گیری که به معنای فراهم

آوردن اسباب و علل حرکت دادن یک پدیده به سوی هدف آفرینشش می باشد، همخوانی ندارد، گواين که هدايت خاصه نيز از نقطه نظر نظام کلي حاکم بر هستی در قلمرو تقدير قرار دارد اما نگاهها با هم فرق می کند - دقت شود. در هر حال ، هدايت عامه ، هدايتی است که خدای متعال به واسطه آن هر موجودی را به سوی کمال وجوديش رهنمون می شود و آن را به هدف خلقتش می رساند و به وسیله همین هدايت است که هر موجودی به مقتضیات وجودی خود، از قبیل نشو و نما و کمال و رفتارها و حرکت ها و غيره ، می گرايد اين یک موضوع دامنه دار است که به خواست خداوند اگر توفيق يار شود، به زودی آن را شرح خواهيم داد. غرض اين که سخن خدای متعال دلالت بر اين دارد که موجودات با هدايت عامه الهی به سوی غایات و اهداف خود پیش می روند و هیچ موجودی از اين قاعده بیرون نیست و خداوند اين هدايت تکوینی را از حقوق موجودات بر گردن خود قرارداده و او خلاف وعده عمل نمی کند، چنان که می فرماید: ((بر ماست هدايت کردن دنیا و آخرت از آن ماست)) همچنان که ملاحظه می کنید، اين آیه همچون دو آیه پیش ، با اطلاقی که دارد شامل هدايت اجتماعی جوامع و هدايت فردی ، هر دو، می شود. بنابراین ، یکی از حقوق موجودات بر خدای متعال اين است که آن ها را به سوی کمال تکوینی و تشریعی که برای آن ها پیش بينی و تعیین شده است ، هدايت کند پیش از اين در مباحث نبوت دانستيم که چگونه تشریع داخل در تکوین است و قضا و قدر بر آن احاطه دارد، زیرا نوع انسان نحوه وجودش به گونه ای است که کارش جز با یک رشته افعال اختیاری و ارادی برخاسته از باورهای نظری و عملی صورت نمی پذیرد بنابراین ، چاره ای ندارد جز اين که یک سلسله قوانین ، درست یا نادرست ، خوب یا بد، بر او حاکم باشد پس ، سلسله جنبان هستی باید برای انسان زنجيره ای از اوامر و نواهی (یا همان شریعت) و زنجيره دیگری از حوادث اجتماعی و فردی فراهم آورد تا به واسطه برخورد او با اين دو زنجيره ، آن چه در قوه دارد به فعلیت رسد و در نتیجه ، به سعادت یا شقاوت دست یابد و آن چه در سويدای وجود او نهفته است به منصف ظهور رسد اين جاست که نام امتحان و بلا و نام های دیگری از اين دست بر اين حوادث و اين اوامر و نواهی انطباق پیدا می کند. توضیح اين که کسی که از دعوت الهی تبعیت نکند و با اين کار شقاوت و بدبختی را برای خود بخرد، اگر بر همین حال باقی بماند، بی گمان مستحق عذاب خواهد بود، زیرا با هر حادثه و رخدادی که مورد اوامر و نواهی الهی است و به وسیله آن ها از قوه به فعلیت می رسد رو به رو شود، فعلیت جدیدی از شقاوت و بدبختی برایش به وجود می آید، هر چند خودش از وضعی که دارد خرسند باشد و به آن چه به دست می آورد مغرور و فریفته شود چرا که اين جز مکر و نقشه ای الهی چیزی نیست چه ، خداوند درست با همان چیزی که اين عده برای خود سعادت می پندارند، بدبختشان می کند و تلاش و کوششی را که برای خود پیروزی به شمار می آورند با ناکامی رو به رو می سازد خداوند متعال می فرماید: ((و مکر کردند و خدا (نیز) مکر کرد و خدا بهترین مکرکنندگان است)) نیز می فرماید: ((و مکر زشت جز (دامن) صاحبش را نگیرد)) باز می فرماید: ((تادر آن به نیرنگ پردازند ولی آنان جز به خودشان نیرنگ نمی زنند و درک نمی کنند)) همچنین می فرماید: ((به تدریج از جایی که نمی دانند، گریبانشان را خواهيم گرفت و به آنان مهلت می دهيم ، که تدبیر من استوار است)) پس ، آن چه که شخص مغرور و نادان به کار خدا به آن می بالد یعنی اين که خیال می کند با مخالفت و تمرد بر خواست خدا پیشی گرفته به وسیله همان چیز اراده خدا را برضد خود یاری می رساند خدای متعال می فرماید: ((آیا آنان که کارهای زشت انجام می دهند گمان کرده اند که بر ما پیشی می گیرند؟ چه بد حکم می کنند)) یکی از عجیب ترین آیات در اين باره ، اين سخن خدای متعال است : ((همه نیرنگ ها و تدبیرها از آن خداست)) . بنابراین ، کلیه اين نیرنگ ها و مخالفت کردن ها و تجاوزگری ها که از سوی اين عده در قبال وظایف دینی انجام می گیرد و همچنین تمام حوادث و رخدادهایی که برایشان پیش می آید و باطن آن ها را بروز می دهد و البته اين همه برخاسته از هوا و هوس آن هاست ، مکر و مهلت و استدراجی است الهی ، زیرا از جمله حقوق آنان بر خدا، اين است که ایشان را به پایان و فرجام کارشان برساند و اين کار را هم کرده است و خداوند بر کار خود چیره و تواناست . همین امور

وقتی به شیطان نسبت داده شود، از اقسام کفر و معاصی می‌گردد، زیرا شیطان آن‌ها را اغوا می‌کند و با وسوسه و دعوت و تحریک و تلقین و گمراه‌سازی، آنان را به سوی کفر و معاصی می‌کشاند و حوادث دعوتگر و امثال آن‌ها زیور و دام و تورهای شیطان هستند که به خواست خدا در سوره اعراف توضیح این مطلب خواهد آمد. اما مؤمنی که ایمان در دل او رسوخ کرده، طاعات و عباداتی که از او سر می‌زند و نیز حوادثی که برایش پیش می‌آید و در برخورد با آن‌ها این اعمال از او به ظهور می‌رسد، مفهوم توفیق و یاری الهی و هدایت به معنای اخص به نوعی بر این طاعات و عبادات انطباق پیدا می‌کند خدای متعال می‌فرماید: ((و خدا با یاری خود هر که را بخواهد تایید می‌کند)) نیز می‌فرماید: ((خدا سرپرست و یاور مؤمنان است)) باز می‌فرماید: ((خدا یار و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آن‌ها را از تاریکی‌ها به سوی نور می‌کشاند))، همچنین می‌فرماید: ((پروردگارشان به سبب ایمانشان آن‌ها را هدایت می‌کند)) و می‌فرماید: ((آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده کردیم و برایش نوری قرار دادیم که در پرتو آن در میان مردم راه می‌رود)) این (نام توفیق و یاری و هدایت) در جایی است که این امور به خداوند سبحان نسبت داده شود اما اگر به فرشتگان نسبت داده شوند، نام آن‌ها تایید و تسدید است خدای متعال می‌فرماید: ((در دل این‌هاست که (خدا) ایمان را نوشته و آن‌ها را با روحی از جانب خود تایید کرده است)). همچنان که موجودات از زمانی که وجودی یافتند تا زمانی که وجودشان به پایان می‌رسد، مادام که راه بازگشت به سوی خدای سبحان را بیابند، هدایت عامه الهی همیشه با آنان همراه است تقدیرات الهی نیز از پشت سر آن‌ها را به جلومی‌راند و این مطلب از ظاهر این آیه برمی‌آید: ((و خدایی که مقدر کرد و سپس هدایت فرمود))، زیرا تقدیراتی که علل و اسباب محاط بر وجود هر موجودی حامل آن‌ها می‌باشد، موجود را مرتباً از حالی به حالی دیگر تغییر می‌دهند و همین تقدیراتند که موجودات را پیوسته از عقب به جلومی‌راند. همان‌گونه که مقدرات اشیا را از عقب به پیش می‌راند، اجل‌ها - یعنی سرانجام و منتهی الیه وجود اشیا - نیز آن‌ها را از جلو به سوی خود می‌کشاند دلیل بر این مطلب، این سخن خدای متعال است که می‌فرماید: ((ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن‌هاست جز بر پایه حق و برای مدتی معین نیافریدیم و کسانی که کافر شدند از آن چه هشدار داده می‌شوند، رویگردانند)) این آیه موجودات را به نقطه فرجامین آن‌ها یعنی اجل‌ها ارتباط می‌دهد و بدیهی است که هرگاه از دو چیز به هم پیوسته و مرتبط یکی بر دیگری فایق آید، حالت او را نسبت به قرینش جذب و کشش می‌گویند اجل‌های مسمی (مدتهای معین) ثابت و تغییر ناپذیرند و لذا همیشه موجودات را از جلو به سوی خود می‌کشند بنابراین، تمامی موجودات در احاطه نیروهایی الهی هستند: نیرویی آن‌ها را از عقب پیش می‌راند، نیرویی دیگر آن‌ها را از جلو می‌کشد و نیرویی با آن‌ها همراه است و پرورششان می‌دهد این نیروهای اصلی که قرآن کریم آن‌ها را معرفی می‌کند، غیر از نیروهای نگهبان و مراقب و قرین، مانند فرشتگان و شیاطین و امثال این‌ها، می‌باشند. ما اگر از یک موجود انتظاری داشته باشیم و بخواهیم آن را در مقصدی به کار بریم، نخست یک سلسله اعمالی روی آن انجام می‌دهیم تا صلاحیت یا عدم صلاحیت آن را برای آن مقصود دریابیم نام این اعمال را امتحان و آزمایش می‌گذاریم توضیح این که هرگاه ندانیم چیزی برای فلان چیز شایستگی و کارایی دارد یا نه، یا این که از وضعیت باطنی آن آگاه باشیم اما بخواهیم آن وضع به منصفه ظهور برسد، اعمال و کارهایی متناسب با مقصد روی آن انجام می‌دهیم تا بدین ترتیب معلوم شود که آیا آن کارها را به خود می‌پذیرد یا آن‌ها را از خود دفع می‌کند این اقدام به نام امتحان و آزمایش و آگاه شدن از وضعیت آن شیء و الفاظ و تعبیراتی نزدیک به این‌ها خوانده می‌شود این معنا عیناً بر رفتار الهی که شرایع و قوانین و حوادثی را که برای موجودات ذی‌شعور و خردمند مانند انسان می‌آورد، انطباق می‌یابد، زیرا حال و وضعیت انسان نسبت به مقصدی که با دعوت دینی به سوی آن فراخوانده می‌شود، با این امور آشکار می‌شود پس، این کارها و امور امتحاناتی الهی هستند. در حقیقت، تفاوت میان امتحان الهی و امتحانی که ما بشر می‌کنیم این است که ما غالباً از باطن و درون اشیا بی‌خبریم و لذا آن را امتحان می‌کنیم تا بدین وسیله وضعیت ناشناخته آن بر ما معلوم شود، در حالی که

جهل و نادانی نسبت به خدای سبحان معنادارد و کلیدهای غیب در اختیار اوست بنابراین، تربیت و هدایت عامه الهی نسبت به انسان که به منظور فراخواندن او به نیک فرجامی و سعادت صورت می گیرد، امتحان است، زیرا با این کار وضعیت موجود که آیا اهل سرای ثواب است یا سرای عقاب و کیفر به منصه ظهور و تعین می رسد. به همین دلیل است که خداوند متعال این عملکرد خود - یعنی تشریع و جهت بخشیدن به حوادث - را به نام بلا و ابتلا و فتنه نامیده است و به طور کلی وعام می فرماید: ((ما آن چه را بر روی زمین است، زیور آن قرار دادیم تا مردم را بیازماییم که کدام یک بهتر عمل می کنند)) نیز می فرماید: ((ما انسان را از نطفه ای مختلط آفریدیم و او را می آزماییم، (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم)) همچنین می فرماید: ((و شما را از راه آزمایش به نیک و بد خواهیم آزمود)) گویا مراد از این آزمایش به خوب و بد، همان باشد که در این آیه تفصیل می دهد: ((اما انسان، هنگامی که پروردگارش وی را می آزماید و عزیزش می دارد و نعمت فراوان به او می دهد، می گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است و اما چون وی را می آزماید و روزیش را بر او تنگ می گرداند، می گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است)) همچنین می فرماید: ((در حقیقت اموال و فرزندان شما، وسیله آزمایشند)) نیز می فرماید: ((تا برخی از شما را به وسیله برخی دیگر بیازماید)) نیز می فرماید: ((این چنین ما آن ها را به سبب آن که نافرمانی می کردند، می آزمودیم)) نیز می فرماید: ((و بدین وسیله مؤمنان را با آزمایشی نیکو، بیازماید)) همچنین می فرماید: ((آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟ و به یقین کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته اند معلوم دارد و دروغگویان را (نیز) معلوم دارد)). و درباره کسی چون ابراهیم می گوید: ((و آن گاه که خداوند ابراهیم را با کلماتی آزمود)) در داستان ذبح اسماعیل نیز می فرماید: ((محققا این همان امتحان آشکار است)) و درباره موسی نیز می فرماید: ((و تو را بارها آزمودیم)) و آیات دیگری از این قبیل. چنان که ملاحظه می شود، این آیات امتحان و بلا را به کلیه امور مربوط به انسان تعمیم می دهد چه آن هایی که به وجود او و اعضای وجود او مربوط می شود، مانند گوش و چشم و زندگی و چه آن هایی که از حیطة وجود او خارج است اما به نحوی با او ارتباط دارد، مانند فرزند و همسر و ایل و تبار و دوست و مال و مقام و هر آن چه به نوعی از آن بهره مند می شود نیز نقطه های مقابل این امور، مانند مرگ و دیگر مصیبت هایی که به انسان می رسد خلاصه آن که، این آیات هر جزئی از اجزای عالم و هر حالتی از حالات آن را که با انسان ارتباط پیدامی کند، وسیله امتحان و آزمایش خداوند از انسان برمی شمارد. به علاوه، تعمیم دیگری نیز در این آیات وجود دارد و آن این است که تمام افراد بشر، از مؤمن و کافر، نیکوکار و بدکار، پیامبر و غیر پیامبر در معرض امتحان و آزمایشند و این یک قانون کلی است و احدی از آن مستثنا نمی باشد. پس، روشن شد که قانون امتحان یک قانون فراگیر الهی است و یک قانون عملی است که بر یک سنت تکوینی متکی می باشد و آن، سنت هدایت عامه الهی است که کلیه افراد مکلف انسانی و تقدیر و اجل آنان را در برمی گیرد. از این جا روشن می شود که این سنت امتحان الهی قابل نسخ نیست، زیرا نسخ آن مساوی با تباه شدن هستی است و فساد در تکوین محال است به همین معنا اشاره دارد آیاتی که بر حق بودن آفرینش و حق بودن رستخیز دلالت دارند، مانند آیه ((ما آسمان ها و زمین آن چه را میان آن هاست جز بر اساس حق و برای زمانی معین خلق نکردیم)) و مانند آیه ((آیا می پندارید که شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما باز نمی گردید؟)) و مانند آیه ((آسمان ها و زمین و آن چه را میان آن هاست، به بازی نیافریده ایم ما این دو را جز به حق خلق نکرده ایم اما بیشتر آنان نمی دانند)) و نیز مانند آیه ((کسی که به دیدار خدا امید دارد (بداند که) اجل (اواز سوی) خدا آمدنی است)) و امثال این آیات همه این آیات دلالت بر این دارند که آفرینش حق است و باطل و بی هدف نمی باشد پس، وقتی موجودات غایات و سرسیدهای حقی پیش رو دارند و پشت سرشان نیز مقدرات حقی است و هدایت حقی نیز همراهشان می باشد، ناچار تمامی موجودات عموماً و ارباب تکلیف خصوصاً با اموری برخورد می کنند که به واسطه آن ها کمال و نقص و سعادت و شقاوت که در وجودشان بالقوه موجود است، به مرحله فعلیت می رسد و این معنا در مورد انسان

مكلف به تكليف امتحان و ابتلا- است دقت شود. از آن چه گفتيم , معنای ((محق)) و ((تمحيص)) نیز روشن می شود, زیرا وقتی مؤمن مورد امتحان قرار گیرد و به سبب آن فضایل نهفته او از رذایلش متمایز گردد یا وقتی جامعه مورد آزمایش قرار گیرد و در نتیجه , مؤمنان از منافقان و کسانی که بیمار دلند باز شناخته و تفکیک شوند, نام ((تمحيص)) نیز که به معنای تمیز دادن و جدا شدن است بر این عمل صدق می کند. همچنین هرگاه کافر و منافق که به ظاهر صفات و حالات پسندیده و خوشایندی دارند مورد امتحانات پیاپی خداوند قرار گیرند و در نتیجه , خبث و پلیدی باطنی آن ها اندک اندک ظهور کند و با آشکار شدن هر صفت رذيله ای , فضیلت ظاهری آن ها از بین برود این همان ((محق)) یعنی از بین بردن تدریجی محاسن آن ها, می باشد خدای متعال می فرماید: ((و ما این روزها (ی شکست و پیروزی) را میان مردم به نوبت می گردانیم (تا آنان پند گیرند) و خداوند کسانی را که (واقعا) ایمان آورده اند معلوم بدارد و از میان شما گواهانی بگیرد و خدا ستمگران را دوست نمی دارد و تا خدا کسانی را که ایمان آورده اند, خالص گرداند و کافران را (به تدریج) نابود سازد)). کافران از جهت دیگری نیز نابود می شوند و آن این که خدای متعال می فرماید که هستی در سمت صلاح بشر و خالص و یک دست شدن دین برای خدا پیش می رود خداوند می فرماید: ((و فرجام (نیک) از آن پرهیزگاری است)) و می فرماید: ((همانا زمین را بندگان شایسته من به ارث خواهند برد)).

ستایش .

سزاوار ستایش .

- امام علی (ع): ستایش خدایی را سزد که سخنوران از ستایش او ناتوانند. - بار خدایا! تو سزاوار ستایش نیکو و شایسته شمارش بسیاری اگر تو آرزو شوی , از آن روست که تو بهترین آرزو و آرمانی و اگر به تو امید بسته شود, بدان سبب است که تو بهترین امیدی بار خدایا, تو به من توان سخنوری دادی که با آن غیر تو را نستایم و احدی جز تو را ثنا نگویم و آن را متوجه کانون های ناکامی و محرومیت و جایگاه های شک و بی اعتمادی (یعنی مخلوقین که به خیر آن ها امیدی نیست و به عطایشان اعتمادی نه) نسازم , زبانم را از ستودن آدمیان و ثنا گویی بر آنان که خود دست پرورده و مخلوقند بازداشتی (و آن را متوجه مدح و ثنای خودت کردی) خداوند, در پیشگاه تو کسی ایستاده که تنها تو رایگانه می داند و یگانگی خاص توست و جز تو کسی را سزاوار این مدح و ستایشانمی داند.

نکوهش ستایش .

- امام علی (ع): کمتر پیش می آید که زبان در بیان زشتی یا نیکی انصاف داشته باشد. - کسی که از تو ستایش می کند, با تعریف دروغین و ستایش بی اساس , خرد تو را می فریبد و با تو دغلی و خیانت می ورزد چه , اگر بخشش خود را از او دریغ کنی یا احسانت را از وی باز داری , آن گاه داغ هر ننگی بر تو بزند و هر زشتی و عیبی را به تو نسبت دهد. - امام حسن (ع) - در پاسخ مردی که از آن حضرت خواهش کرد پندش دهد - : مبدا مرا بستایی , زیرا من خودم را بهتر از تومی شناسم , یا مرا دروغگو شماری , زیرا کسی که دروغگو شمرده شود رای و نظری ندارد (کسی به حرف و نظرش اعتماد نمی کند), یا از کسی نزد من غیبت کنی مرد عرض کرد: اجازه دهید بروم حضرت فرمود: آری , هرگاه خواستی برو. - مقداد بن عمرو: رسول خدا(ص) به ما فرمود که به صورت مدح گویان خاک بپاشیم. - مردی نزد عثمان آمد و از او ستایش کرد مقداد بن اسود مشتی خاک برداشت و به صورت او پاشید و گفت : رسول خدا(ص) فرمود: هرگاه مدیحه گویان را دیدید, به صورتشان خاک بپاشید. - روایت شده که

مردی در حضور پیامبر (ص) مردی را مدح کرد حضرت فرمود: وای بر تو! گردن رفیقت را کنیدی اگر این مدح تو را بشنود، رستگار نمی شود سپس فرمود: اگر یکی از شما ناگزیر خواست برادرش را بستاید، بگوید: فلانی را دوست دارم ولی از باطن و عاقبت هیچ کس خبر ندارم، حسابش با خداست و به نظرمی رسد که چنین (پاک و قابل ستایش) باشد. - عبدالرحمان بن ابی بکره از پدرش: مردی در حضور پیامبر (ص) مردی را ستود پیامبر سه بار به او فرمود: گردن رفیقت را قطع کردی آن گاه فرمود: هر گاه فردی از شما ناچار از ستودن دوست خود شد، بگوید: خیال می کنم همان گونه است که می خواهد بگوید (و وانمود می کند) و از باطن و عاقبت کار او خدا آگاه است. - پیامبر خدا (ص): افسوس بر تو! کمر برادرت را شکستی به خدا قسم اگر او تعریف و تمجیدهای تو را بشنود، هرگز رستگار نخواهد شد هر گاه یکی از شما برادرش را ستایش کرد، بگوید: فلانی (ظاهراً آدم خوب و قابل ستایش است) اما از باطن و عاقبت هیچ کس به طور قطع خبر ندارم. - ابو موسی: مردی در حضور پیامبر (ص) از مردی تعریف و ستایش کرد، رسول خدا فرمود: این حرف ها را به گوشش نرسان که او را هلاک می کنی اگر (این تعریف و ستایشها را) از تو بشنود رستگار نمی شود. - ام العلاء: وقتی عثمان بن مظعون (رض) مرد، من گفتم: رحمت خدا بر تو ای ابوالسائب، گواهی میدهم که خداوند تو را گرامی داشته است رسول خدا (ص) فرمود: از کجا می دانی که خدا او را گرامی داشته است؟ یقین پروردگارش به او رسید (مرگ به سراغش آمد) و من برایش امید خیر و خوبی دارم به خدا قسم من که رسول خدا هستم نمی دانم خداوند با من و با شما چه خواهد کرد ام العلاء گفت: به خدا قسم بعد از او هیچ کس را به پاکی نخواهم ستود.

فرجام ستایش .

- پیامبر خدا (ص): از مدح و ستایش بهره‌یزید، که آن سر بریدن است. - از مدح گویی یکدیگر بهره‌یزید، زیرا که این کار سر بریدن است. - اگر مردی با کاردی تیز و بران به مردی حمله کند، برای او بهتر است تا این که رو به رویش او را بستاید. - هر گاه رو به روی برادرت او را بستایی، انگار که تیغ بر گلویش کشیده باشی. - امام علی (ع): کسی که تو را بستاید سرت را بریده است.

نباید فریب مدح را خورد.

- امام علی (ع): ای مردم، بدانید که هر کس از سخن دروغ و ناحق درباره خودرنجیده شود، خردمند نیست و هر کس از مدح و ثنای نادان درباره خود خوشحال شود، حکیم نمی باشد. - امام صادق (ع): فریب سخن و مدح نادان را مخور که در نتیجه دچار تکبر و گردنفرازی شوی و به عمل مغرور گردی، زیرا بهترین عمل، عبادت و فروتنی است. - امام علی (ع): نادان ترین مردم، کسی است که فریب سخن ستایشگر چالوسی را بخورد که زشت را در نظرش زیبا جلوه می دهد و خیر خواه را منفور او می سازد. - بسا کسی که از ستایش مردم درباره خود فریب خورد بسا کسی که از مدح و ثنای دیگران درباره خود فریفته شود (یا به فتنه درافتد).

اختصار در ستایش .

- امام علی (ع): هر گاه ستودی مختصر کن هر گاه نکوهیدی کوتاه کن. - بزرگترین حماقت، اغراق در ستایش و نکوهش است. - ثنا گویی زیاد، چالوسی است که خود پسندی می آورد و به غرور و کبر نزدیک می گرداند. - خود را از تندی مدح و ستایش نگه دارید، زیرا که مدح و ستایش در دل باد گندی (از کبر و غرور) ایجاد می کنند. - ستایش مبالغه آمیز (در ممدوح) خود پسندی پدید می آورد و به فریب (وغفلت) می کشاند. - دوست داشتن مدح و ستایش اغراق آمیز، از محکم ترین فرصت ها (و دام ها)ی

شیطان است. - پیامبر خدا(ص): دوست داشتن مدح و ثنای مبالغه آمیز (ممدوح را) از دین کور و کرمی سازد و خانه ها را (از اهلش) خالی می کند.

در پاسخ مدیحه گوی .

- پیامبر خدا(ص) - به اسود بن سریع که در ثنای خدا و مدح پیامبر(ص) شعری سروده بود: - ایاتی را که در ثنای خدا گفته ای بخوان و آن چه را در مدح من گفته ای واگذار. - امام علی (ع) - در پاسخ یکی از اصحاب خود که طی سخنان مفصل ستایش آمیزی به حضرت پاسخ مثبت داد و حرف شنوی و اطاعت خود از ایشان را اعلام کرد: - کسی که جلال و شکوه خداوند سبحان در جانش بزرگ باشد و مقام او در دلش با عظمت و موظف است که - به خاطر عظمت خدا - هر چیزی جز او در نظرش کوچک آید از پست ترین حالات زمامداران در نزد مردم درستکار و شایسته این است که گمان شود شیفته خودستایی هستند و کردارشان به کبر تعبیر شود خوش ندارم حتی در ذهن شما بگذرد که من ستایش اغراق آمیز و شنیدن مدح و ثنا را دوست دارم من - بحمدالله چنین نیستم و اگر هم (به فرض) دوست می داشتم که مرا مدح و ثنا گویند، این میل را به خاطر خضوع در برابر خداوند پاک که به عظمت و کبریایی زبینه تر است و رها می کردم ممکن است مردم مدح و ستایش را پس از تحمل رنج و مشقت (در کاری) شیرین ببندد لیکن شما مرا مدح و ثنا نگویند، زیرا (این که می بینید خود را به رنج و سختی می افکنم برای این است که) می خواهم خود را از مسؤولیت حقوقی که از جانب خدا و شما بر گردنم هست خارج سازم، حقوقی که هنوز از انجام آن ها فراغت نیافته ام و واجبات و وظایفی که باید به جا آورم پس آن گونه که با زمامداران گردنکش سخن می گویند، با من سخن مگویند و محافظه کاری هایی که در حضور فرمانروایان عصبانی می شود در حضور من نکنید و با ظاهر سازی و تملق با من رفتار ننمایید. - امام هادی (ع) - به فردی که در مدح و ستایش آن حضرت افراط بسیار کرد: - مواظب باش! زیرا زیادی مدح و ستایش، باعث بدگمانی می شود و چون مورد اعتماد برادرت قرار گرفتی، از تملق دست بردار و حسن نیت داشته باش. - عده ای در حضور امام علی (ع) او راست بودند حضرت فرمود: خدایا، تو مرا بهتر از خودم می شناسی و من خود را بهتر از آنان می شناسم خدایا، ما را بهتر از آن چیزی قرار ده که آنان گمان می کنند و آن چه را هم که درباره مانمی دانند بر ما ببخشای. - پیامبر خدا(ص): هرگاه در حضور از تو ستایش شد، بگو: بار خدایا، مرا بهتر از آن چه می پندارند قرار ده و آن چه را که (از من) نمی دانند بر من ببخشای و بدان چه اینان می گویند، مؤاخذه ام مفرما. - امام علی (ع) - در وصف پرهیزگاران: - هرگاه فردی از آنان به پاکی ستوده شود، از آن چه درباره اش می گویند هراسان می شود و می گوید: من خود را بهتر از هر کس می شناسم و پروردگارم بهتر از خودم، مرا می شناسد! بار خدایا، آن چه می گویند بر من مگیر و مرا برتر از آن چه می پندارند قرار ده و آن چه را (از گناهان من) نمی دانند، بر من ببخشای و بیامرزم. - امام سجاده(ع): مؤمن خاموش می ماند، تا سالم ماند و سخن می گوید، تا سود برد اگر به پاکی ستوده شود، از آن چه می گویند هراسان می شود و از آن چه که نمی دانند، از خداوند آمرزش می طلبد سخن کسی که او را نمی شناسد (و می ستایدش) فرییش نمی دهد و از بر شمردن اعمالش (در آخرت) می ترسد.

ستایش نابجا از کسی .

قرآن . ((البته گمان مبر کسانی که بدان چه کرده اند شادمانی می کنند و دوست دارند به آن چه نکرده اند ستایش شوند قطعا گمان مبر که برای آنان نجاتی از عذاب است آنان را عذابی دردناک است)). - امام علی (ع): مبادا کسی را به صفتی که در او نیست، بستایی، زیرا کردار او صفت او را چنان که هست نشان می دهد و دروغ تو را آشکار می سازد. - کسی که دیگری را به آن

چه ندارد بستاید (در واقع) او را مسخره می‌کند. - کسی که تو را به آن چه نداری بستاید، تو را مسخره می‌کند، چه آن که همین شخص اگر به او احسان نکنی در نکوهش و هجو تومی‌کوشد. - کسی که بی‌جهت ستوده شود (در واقع) مورد تمسخر قرار گرفته است. - کسی که تو را به آن چه نداری بستاید، اگر عاقل باشی، این کار (در واقع) نکوهش توست. - کسی که تو را به آن چه نداری می‌ستاید، به آن چه هم در تونیست نکوهشت می‌کند.

- از کسی که تو را بی‌جهت مدح و ستایش می‌کند، پرهیز کن، زیرا زود باشد که بی‌جهت نیز (توسط او) بی‌حرمت و آبروشوی. - در شگفتم از کسی که از بدی او چیزی گفته می‌شود که می‌داند در وجود او هست و با این حال ناراحت می‌شود! در شگفتم از کسی که به خوبی ستوده می‌شود که می‌داند در او نیست و با این حال خوشحال می‌شود! - انتظار ستایش داشتن، بی‌آن که استحقاقش را داشته باشی، حماقت است. - امام عسکری (ع): هر کس فردی را که استحقاق ستایش ندارد بستاید، خود را در مقام اتهام و بدگمانی قرار داده است. - پیامبر خدا (ص): ای پسر مسعود، هرگاه مردم تو را ستودند و گفتند: روزها روزه می‌گیری و شب‌ها عبادت می‌کنی، حال آن که چنین نبودی شادمان مشو، زیرا خدای متعال می‌فرماید: ((البته گمان مبرکسانی که بدان چه کرده اند شادمانی می‌کنند و دوست دارند به آن چه نکرده اند ستایش شوند، قطعاً گمان مبر که برای آنان نجاتی از عذاب است آنان را عذابی دردناک است)). - امام علی (ع): در بخشی از نامه خود به مالک اشتر: - به اهل پارسایی و راستی بپیوند و آن‌ها را چنان تربیت کن که درستایش تو اغراق نکنند و با ستودن کاری که نکرده ای دلشادت نسازند، زیرا که ستایش زیاد، خودپسندی آورد و به سرکشی و تکبر کشاند.

نکوهش شاد شدن از ستایش.

- امام باقر (ع) - به جابر بن یزید جعفی: - اگر ستایش شدی، شاد مشو و اگر نکوهش شدی، بیتابی مکن و پیرامون آن چه درباره تو گفته شده است بیندیش اگر دیدی که آن چه گفته اند در تو هست، مصیبت افتادن از چشم خدای عزوجل، به سبب خشمناک شدن از حقیقت، بزرگتر از مصیبت افتادن از چشم مردم است که از آن می‌ترسی و اگر خلاف آن چیزی باشی که گفته اند، این خود ثوابی است که بی‌رنج به دست آورده ای. و بدان که تو دوست (و پیرو) ما نیستی مگر آن گاه که اگر همه همشهریانت بر ضد تو همدستان شوند و بگویند: تو مرد بدی هستی، این سخن تو را اندوهگین نسازد و اگر بگویند: تو مرد خوبی هستی، این سخن شادمانت نگرداند بلکه خودت را با قرآن بسنج، اگر پوینده راه آن بودی و به آن چه به بی‌اعتنایی بدان فراخوانده است بی‌اعتنا و به آن چه بدان ترغیب کرده است راغب بودی، پس پایداری کن و خوش باش، زیرا که آن چه درباره تو گفته شده به تو زبانی نرساند و اما اگر از قرآن جدا بودی، چرا باید فریب حرف‌های مردم را بخوری. - امام صادق (ع): بنده

برای خدای متعال بنده ای خالص نشود، مگر آن گاه که ستایش و نکوهش (مردم) برایش یکسان باشد، زیرا کسی که نزد خداوند ممدوح باشد، با نکوهش مردم نکوهیده نمی شود و همچنین است کسی که نزد خدا نکوهیده باشد و از مدح و ستایش احدی نیز شادمان نشود، زیرا که ستایش آنان بر منزلت تو نزد خدا نمی افزاید و از آن چه برای تو حکم و مقدر شده بی نیازت نمی گرداند از نکوهش هیچ کس نیز دلگیر نشود، زیرا که آن از (قدر) تو ذره ای نمی کاهد.

پرهیز از ستودن بدکار.

- پیامبر خدا(ص): هرگاه بدکار ستایش شود، خداوند به خشم می آید. - امام علی (ع): بزرگترین پستی و ستایش کردن (شخص یا چیز) نکوهیده است. - از زشت ترین عیب ها ستودن فرومایگان است. - بزرگترین گناهان و پاک خواندن بدان است. - پیامبر خدا(ص): هرگاه بدکار ستوده شود، عرش بلرزد و پروردگار به خشم آید. - هر کس حکمران ستمگری را مدح گوید و از سر چشمداشت به او خود را در برابرش خفیف و خوار گرداند، همسفر او به سوی آتش باشد. - امام باقر(ع): ای بسا که مردی باکسی رو به رو می شود و به او می گوید: خداوند دشمنت را سرنگون کند، حال آن که او را دشمنی جز خداوند نیست. - امام علی (ع): بدترین ستایش و ستایشی است که از زبان بدان جاری شود، بدترین ستایش و ستایشی است که از زبان نیکان جاری شود.

نهی از خودستایی.

قرآن. ((آنان که از گناهان بزرگ و زشتکاری ها - جز لغزش های کوچک - خودداری می ورزند، پروردگارت (نسبت به آن ها) فراخ آرمزش است وی از آن دم که شمارا از زمین پدید آورد و از همان گاه که در شکمهای مادرانتان (در زهدان) نهفته بودید، به (حال) شما داناتراست پس خودتان را پاک بشمارید او به (حال) کسی که پرهیزگاری نموده داناتر است)). ((آیا به کسانی که خویشان را پاک می شمارند ننگریسته ای؟ (چنین نیست) بلکه خداست که هر که را بخواهد پاک می گرداند و به قدر نخ روی هسته خرمایی ستم نمی بینند)). - امام صادق (ع) - در پاسخ به سؤال از آیه ((پس خود را پاک بشمارید)) - : مانند این که انسان بگوید: دیشب نماز خواندم، دیروز روزه گرفتم و امثال این سخنان حضرت سپس فرمود: عده ای بودند که چون صبح می شد، می گفتند: ما دیشب نماز خواندیم و دیروز روزه گرفتیم پس، علی (ع) فرمود: اما من شب و روز می خوابم و اگر بین شب و روز نیز فرصتی بیابم در آن هم می خوابم. - امام علی (ع): زشت ترین راستگویی و خودستایی آدمی است. - کسی که نفس خود را بستاید آن را سر بریده است. - پیامبر خدا(ص): هر که بگوید: من از همه مردم بهترم، او بدترین مردم است و هر که بگوید: من بهشتی هستم، او دوزخی است. - امام علی (ع) - در یکی از نامه های خود به معاویه - : اگر نبود که خداوند انسان را از خودستایی نهی فرموده، هر آینه این گوینده فضایل و بزرگواری های بی شماری را بر می شمرد که دل های مؤمنان با آن ها آشناست و بر گوش های شنوندگان گران نمی آیند.

جاهایی که خودستایی رواست.

- امام صادق (ع) - در پاسخ به سفیان که پرسید: آیا رواست کسی خود را بستاید؟ - : اگر ناچار شود آری آیان شنیده ای این سخن یوسف را: ((مرا برخیز این زمین بگمار که من نگهدار و دانایم)) و این سخن بنده صالح را: ((من خیر خواه و امین شما هستم)). - مردی یهودی در برابر رسول خدا(ص) برخاست و به آن حضرت خیره شد پیامبر فرمود: ای یهودی، چه می خواهی؟ عرض کرد: تو برتری یا موسی بن عمران پیغمبر که خدا با او سخن گفت و تورات و عصا به او داد و دریا را برایش شکافت و با ابر بر سرش سایه انداخت؟ پیامبر(ص) فرمود: برای بنده، خوب نیست که خود را بستاید اما (همین قدر) می گویم: وقتی آدم (ع) گناه

کردتوبه اش این بود که گفت : خدایا، به حق محمد و آل محمد از تو می خواهم که مرا بیامری و پس خداوند او را آمرزید.

زن.

برابری مرد و زن در قرآن.

قرآن . ((مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان عبادت پیشه و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزه دار و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند، خدا برای همه آنان آمرزش و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است)). - مقاتل بن حیان : هنگامی که اسمانت عمیس با شوهر خود جعفر بن ابی طالب از حبشه برگشت ، نزد همسران رسول خدا(ص) رفت و گفت : آیا درباره ما(زنان) هم چیزی از قرآن هست ؟ گفتند: نه اسمانزد رسول خدا(ص) رفت و عرض کرد: ای رسول خدا، زن ها محروم و بازنده اند! فرمود: چرا؟ عرض کرد: چون از آن ها مانند مردها به خوبی یاد نمی شود پس خدای متعال این آیه - یعنی ((ان المسلمین و المسلمات)) - رافرو فرستاد. یک بحث فلسفی و یک مقایسه :. مشاهده و تجربه چنین حکم می کند که مرد وزن ، دو فرد از یک نوع ، یعنی همان انسان ، هستند، زیرا کلیه آثاری که در صنف مرد دیده می شود، بی هیچ تفاوتی ، در صنف زن نیز مشاهده می شود و شکی نیست که هرگاه آثار یک نوع در موجودی مشاهده شود، منشا و موضوع آن آثار یعنی همان نوعیت نیز در آن موجود تحقق خواهد داشت البته پاره ای آثار مشترک در دو صنف به لحاظ شدت و ضعف متفاوتند اما این تفاوت موجب آن نمی شود که نوعیت در فرد از بین برود بدین سان ، روشن می شود که کمالات نوعی موجود در یکی از دو صنف ، در صنف دیگر نیز فراهم است ، از جمله کمالات معنوی برآمده از ایمان و طاعات و اعمال تقرب زا بدین ترتیب ، معلوم می شود که بهترین و جامعترین سخن در رساندن این معنا، این آیه شریفه است که : ((من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن ، که همه از یکدیگرید، تباه نمی کنم)). هرگاه این سخن را با آن چه که در تورات آمده است مقایسه کنید، تفاوت میان جایگاه این دو کتاب برایتان آشکار می شود مثلاً در سفر جامعه تورات آمده است : پس ، برگشته دل خود را بر معرفت و بحث و طلب حکمت و عقل مشغول ساختم تا بدانم که شرارت حماقت است و حماقت دیوانگی است و دریافتم که زن که دلش دام ها و تله هاست و دست هایش کمندها می باشد، چیزی تلختر از مرگ است تا آن که گفت : یک مرد از هزار یافتم اما از جمیع آن ها زنی نیافت . بیشتر اقوام و ملل گذشته ، حتی اعمال عبادی زن را مقبول درگاه خدای سبحان نمی دانستند در یونان زن را موجودی نجس و شیطانی می نامیدند و رومی ها و برخی از یونانیان معتقد بودند که زن ((نفس)) ندارد اما برای مرد نفس مجرد انسانی قائل بودند مجمع فرانسه سال ۵۸۶ م بعد از بحث زیاد درباره زن چنین نظر داد که زن انسان است اما برای خدمت به مرد آفریده شده است تا قریب به صدسال پیش از این ، در انگلستان نیز زن جز جامعه انسانی به شمار نمی رفت برای دانستن عقاید عجیب و شگفت آوری که درباره زن ابراز شده است ، به کتاب های آرا و عقاید و آداب ملل و اقوام مختلف مراجعه شود.

نماینده زنان نزد پیامبر(ص).

- بیهقی از اسما دختر یزید انصاری نقل می کند که نزد پیامبر(ص) - که در جمع اصحاب نشسته بود - آمد و گفت : پدر و مادرم به فدایت ! من به نمایندگی از طرف زن ها نزد شما آمده ام و - فدایت شوم - می دانم که هیچ زنی در شرق و غرب عالم نیست که سخن مرا بشنود مگر این که با من هم رای خواهد بود خداوند تو را به حق سوی مردان و زنان فرستاد و ما هم به تو و خدایی که تو را فرستاده است ایمان آوردیم ما طایفه زنان محدود و محصور هستیم و اساس خانه های شما می باشیم و

خواهش های شما را برمی آوریم و فرزندان شما را حامله می شویم اما شما مردها بر ما برتری هایی دارید مثلاً نماز جمعه و جماعت می خوانید، به عیادت بیماران می روید، تشییع جنازه می کنید و پیاپی به زیارت حج می روید و بالاتر از همه این ها، جهاد در راه خداست هر گاه مردی از شما برای حج یا عمره یا جهاد از خانه بیرون می رود، ماموال شما را حفظ می کنیم و پارچه های لباسهایتان را می بافیم و فرزندانتان را تربیت می کنیم پس، ای رسول خدا، آیا در اجر و ثواب شریک شما نیستیم؟

پیامبر(ص) کاملاً- رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا تا به حال شنیده اید که زنی در پرسش از امور دین خود به این خوبی سخن بگوید؟ عرض کردند: ای رسول خدا، گمان نمی کردیم که زنی تا بدین پایه برسد! سپس پیامبر(ص) رو به اسما کرد و فرمود: ای زن، برگرد و به زنانی که تو را به نمایندگی فرستاده اند اعلام کن که نیکو شوهرداری هریک از شما زنان و جلب رضایت مردش و پیروی کردن از نظر موافق او (در کاری) با همه این اعمال (که برای مردان نام بردی) برابری می کند اسما در حالی که از شادی تهلیل (لا اله الا الله) و تکبیر می گفت، برگشت. - ابوسعید خدری: زنی نزد رسول خدا(ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مردها از سخنان شما استفاده می کنند روزی هم برای ماتعین فرما تا به محضرتان بیایم و از آن چه خداوند به شما می آموزد به ما نیز بیاموزی پیامبر فرمود: فلان و بهمان روز در فلان و بهمان جا گرد آید در روز موعود زنان جمع شدند و پیامبر(ص) به جمع آنان رفت و تعالیم خدا را به آنان آموزش داد. علامه طباطبائی در المیزان، در توضیح حدیث اسما دختر یزید، می نویسد: از دقت و تأمل در این حدیث و امثال آن، که بیانگر آمدن زنان به حضور پیامبر(ص) و گفتگو با ایشان درباره احکام دین و مسائل اسلامی مربوط به ایشان می باشند، معلوم می شود که زنان در عین پرده نشینی و پرداختن به کارهای خانه، هرگز از رفت و آمد نزد ولی امر خود و سعی در حل مشکلاتی که گاه برایشان پیش می آمد، ممنوع نبوده اند و این همان آزادی عقیده ای است که در ضمن سخن از روابط اسلامی، در آخر سوره آل عمران، از آن بحث کرده ایم.

از این حدیث و امثال آن چند نکته دیگر نیز استفاده می شود: اول این که روش پسندیده در زندگی زن از نظر اسلام، این است که به اداره امور داخلی خانه و تربیت فرزند بپردازد این روش گرچه یک سنت پسندیده است اما واجب نیست بلکه ترغیب و تشویق استحبابی - با توجه به این که محیط محیط دینی است و فضا فضای تقوا - و کسب خشنودی خدا و ترجیح ثواب آخرت بر متاع دنیا و پرورش خلق و خوی های شایسته در زنان، مانند عفت و حیاء و محبت به فرزندان و دلبستگی به زندگی خانوادگی، این سنت و روش را محفوظ می داشت. پرداختن زنان به این امور و اهتمام تمام به زنده کردن عواطف پاک نهفته در وجود آن ها، زنان را از وارد شدن به مجامع مردان و تماس با آنان در حد و حدودی که خداوند برایشان مجاز دانسته است، باز می داشت

گواه بر این مطلب آن است که این روش قرن های متمادی در میان مسلمانان باقی بود تا آن که ولنگاری غربی موسوم به آزادی اجتماعی زنان، به میان زنان مسلمانان راه یافت و تباهی اخلاق و فساد زندگی را به میان زنان و مردان مسلمان کشاند، بی آن که خودشان متوجه شوند و البته به زودی متوجه خواهند شد اگر مردم ایمان و تقوا داشتند، بیگمان خداوند درهای برکات آسمان را به رویشان می گشود و نعمت ها از آسمان و زمین به سراغشان می آمد اما تکذیب کردند و در نتیجه، گرفتار شدند. نکته دوم این که یکی از سنت های واجب در اسلام، ممنوعیت شرکت در جهاد برای زنان است، همان گونه که قضاوت و حکومت نیز برایشان ممنوع می باشد. نکته سوم این که اسلام این محرومیت ها را، مثل محرومیت زن از فضیلت جهاد در راه خدا، بدون عوض و جبران به مثل نگذاشته بلکه این کمبودها را با مزایا و فضایی حقیقتاً افتخارآمیز که از نظر اسلام با آن فضایل مخصوص مردان برابری می کند، جبران کرده است مثلاً خوب شوهرداری کردن راجه‌د زن قرار داده است این کارها و خصال پسندیده گرچه ممکن است از نظر ما - که در محیط زندگی فاسدی به سر می بریم - قدر و قیمتی نداشته باشد، اما محیط اسلامی که کارها را با ارزش واقعی آن ها می سنجد و مردم در آن محیط در راه کسب فضایل و ارزش های انسانی مورد پسند خدای متعال با یکدیگر به رقابت بر می خیزند و برای این فضایل و ارزش ها بهای واقعی آن ها را قائل است، برای رفتار هر انسانی که اسلام او را به در

پیش گرفتن آن فرا خوانده و برای التزام او به راهی که برایش ترسیم کرده ارزشی مشخص کرده که در آن انواع خدمات و فعالیت های انسانی در حالت تعادل و توازن قرار می گیرند پس ، از نظر اسلام حضور در میدان جنگ و نثار خون - با همه ارزش و فضیلتی که دارد - برپایبندی زن به وظیفه همسری برتری ندارد همچنین برای زمامداری که چرخ زندگی جامعه رami چرخاند و یا برای قاضی که بر مسند قضاوت تکیه می زند، این کارها افتخار نیست بلکه حکومت و قضاوت مناصبی هستند که برای کسی که عهده دار آن هاست - اگر به حق عمل کند و بر اساس حق حرکت کند - جز تحمل بارگران حکومت و قضاوت و قرار گرفتن در معرض خطرات و مهالکی که برای دفاع از حقوق افرادی که پناه و پشتیبانی جزپروردگار جهانیان ندارند، هر لحظه تهدیدشان می کند، حاصلی ندارد بنابراین چه افتخاری برای اینان است بر کسانی که دین مانع ورودشان به این کارها شده و راه دیگری پیش پایشان نهاده است ؟ . این مفاخر را در حقیقت نوع جامعه ای که اعضای خود را بر اساس ارزشگذاری های خودش تربیت می کند، زنده و بر پا می دارد جای انکار نیست که شؤون اجتماعی و اعمال و رفتارهای انسانی برحسب اختلاف محیطهای اجتماعی ، متفاوت است . سربازی که برای کسب آن چه که خودش افتخار و کرامت می داند و به خیال این که نامش در فهرست جانبازان وطن ثبت شود، خویشتن را به خطرناک ترین مهلکه ها یعنی مردن در زیر انفجار بمب های ویرانگر، می اندازد و با آن که مرگ رانیستی و نابودی می داند، با این کارش بر همگان فخر می فروشد در حالی که جز هدفی موهوم و افتخاری خرافی نیست همچنین راهی را که ستارگان زن سینماها بر می گزینند و مردم آن ها را چنان تعظیم و تکریم می کنند که سران دولت های بزرگ گاه به چنان احتراماتی نائل نمی شوند، درحالی که این شغل و عمل چندین ساله آن هابزرگترین ضربه را به مقام زنان زده ، آری همه این ها تنها به این سبب است که محیط زندگی ، ارزش ها را طوری تعیین می کند که مورد قبول و پسند توده مردم قرار گیرد و ارزش ها را ضدارزش می کند و بالعکس با توجه به این مطلب ، استبعادی ندارد که اسلام اموری را بزرگ شمارد که ما که در این شرایط آشفته به سر می بریم آن ها را خرد و کوچک می شماریم یا اموری را کوچک و حقیرشمارد که ما آن ها را بزرگ و ارزشمند می شماریم و برای به دست آوردن آن ها با یکدیگر به رقابت برمی خیزیم چرا که محیط صدر اسلام محیط تقوا و ترجیح آخرت بر دنیا بوده است و بس .

قیمومت مردان بر زنان .

قرآن . ((مردان سرپرست زنانند به دلیل آن که خدا برخی ازایشان را بر برخی دیگر برتری داده و (نیز) به دلیل آن که از اموالشان خرج می کنند)). - امام علی (ع) - در سفارش به سپاهیان خود پیش از رو به روشن شدن با دشمن در صفین - : و زنان را با آزار و اذیت تهییج نکنید، اگر چه به نوامیس شما دشنام دهند و به زمامداران و فرماندهان شما ناسزا گویند، زیرا زنان جسم و جان و خردهایشان ضعیف است (در زمان رسول خدا نیز) ما به خویشننداری از (آزار) آنان فرمان داشتیم ، در حالی که آن زنان مشرک بودند درروزگار جاهلیت نیز اگر مرد، زن را با سنگ یا چماق می زد به خاطر این کار هم خود او و هم فرزندان او پس از او سرزنش می شدند . - در بخشی از خطبه خود در جنگ جمل - : هیچ زنی را با آزاررسانی تحریک نکنید اگر مرد زن را با چماق یا ترکه درخت خرما می زد، بازماندگان او به خاطر این کار سرزنش می شدند . - عبدالله بن جندب از پدرش : علی (ع) در هنگام جنگ با دشمنانش به ما دستور می داد و می فرمود هیچ زنی را تهییج نکنید در زمان جاهلیت اگر مرد زن را با چماق یا آهن می زد، فرزندان او پس از وی به خاطر این کار سرزنش می شدند . - امام علی (ع) - پس از پایان جنگ جمل - : ای مردم ، همانا زنان از نظر ایمان و بهره و خرد، کاستی دارند اما دلیل کاستی ایمان آن ها، نماز نخواندن و روزه نگرفتن آنان در ایام حیض است و دلیل کاستی خردهایشان ، تلقی شدن شهادت دو زن به منزله شهادت یک مرد است و دلیل کاستی بهره هایشان ، این است که نصف مردان ارث می برند. تفسیر. آیه : ((الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا من

اموالهم))، قیم کسی است که به اداره کردن کار کسی دیگر می پردازد و قوام و قیام صیغه مبالغه آن هستند. مراد از جمله ((به سبب آن چه خداوند برخی از آن ها را بر برخی دیگر برتری داده))، برتری و مزیتی است که بالطبع مردان بر زنان دارند، یعنی بیشتر بودن نیروی خردورزی در مردها و آن چه از این اصل مایه می گیرد، مانند شجاعت و زورمندی و تحمل کارهای سخت و سنگین و امثال این ها چراکه زندگی زنان یک زندگی احساسی و عاطفی مبتنی بر ظرافت و لطافت می باشد و مراد از جمله ((و به سبب آن که از اموالشان خرج می کنند)) مهریه و نفقه ای است که مردان به زنان می پردازند. از عمومیت این علت، معلوم می شود که حکم مبتنی بر آن - یعنی قیم بودن مردان نسبت به زنان محدود به مورد زن و شوهر نمی شود بلکه این حکم برای طایفه مردان نسبت به طایفه زنان در کلیه ابعادی که زندگی این دو طایفه را به هم ارتباط و پیوند می دهد، قرار داده شده است، زیرا ابعاد عمومی اجتماعی که به جنبه برتری مردان مربوط می شود، مانند بعد حکومت و قضاوت که حیات جامعه بر این دو مبتنی است و با تعقل و خردورزی که طبعاً در مردها بیشتر از زن ها وجود دارد ارتباط مستقیم دارند همچنین مساله دفاع در جنگ که بانیرومندی جسمی و نیروی تعقل پیوند دارد آری همه این ها عواملی هستند که موجب قیمومت مردان بر زنان می شوند. بنابراین، جمله ((الرجال قوامون علی النساء)) اطلاق تام دارد اما جمله بعد یعنی ((فالصالحات قانتات)) - چنان که خواهد آمد اختصاص به رابطه میان زن و شوهر دارد و فرعی از فروع این حکم مطلق و جزئی از جزئیات برآمده از آن می باشد، بی آن که این اطلاق را مقید سازد. جمله ((فالصالحات قانتات حافظات للغب بما حفظ الله))، مراد از ((صلاح)) همان معنای لغوی آن یعنی همان چیزی است که از آن به لیاقت و شایستگی نفس تعبیر می شود ((قنوت)) نیز به معنای اطاعت و خضوع دائمی است. جمله مقابل این جمله، یعنی ((واللاتی تخافون نشوزهن)) می رساند که مقصود از ((صالحات)) ((همسران صالح)) می باشد و این حکم درباره زنان در حال ازدواج است نه مطلق زنان و نیز می فهماند که جمله ((قانتات حافظات)) که جمله انشائی در قالب خبریه است (یعنی باید قانته و حافظه باشند) - حکمی است مربوط به امور زناشویی و معاشرت خانوادگی با وجود این، این حکم، به لحاظ گستردگی و محدودیت دامنه آن، تابع علتش می باشد، یعنی قیمومت مرد بر زن یک قیمومت زناشویی است و با توجه به این قیمومت، زن باید در برابر شوهرش مطیع و خاضع باشد و دراموری که به رابطه همسری و زندگی مشترک آن دو مربوط می شود، حافظ و رازدار او باشد. به عبارت دیگر، همچنان که قیمومت طایفه مردان بر طایفه زنان در جامعه به ابعاد عمومی، چون حکومت و قضاوت و جنگ، که میان زن و مرد مشترک است و به برتر بودن قدرت تعقل مرد و شجاعت و مقاومت او در برابر سختی ها مربوط می شود بدون آن که به استقلال در اراده فردی زن لطمه ای بزند و مرد حق دخالت در خواسته های مشروع او داشته باشد و زنان در انجام هر کار درست و شایسته ای که بخواهند مختارند، به همین ترتیب، قیمومت مرد بر همسرش طوری نیست که به زن اجازه ندهد در مایملک خود دخل و تصرف کند یا استقلال عمل زن را، در حفظ حقوق فردی و اجتماعی و دفاع از این حقوق و رسیدن به آن ها از طریق مقدمات رساننده به این حقوق، سلب کند بلکه معنای این قیمومت آن است که چون مرد درازای تمتع از مال و دارایی خویش خرج می کند و نفقه می دهد، زن نیز باید در کلیه مسائل مربوط به تمتع و مباشرت از مرد اطاعت و فرمانبرداری کند و در غیاب او نیز آبرویش را نگه دارد و دیگری را به خود راه ندهد و لذت هایی را که متمتع شدن از آن ها مخصوص شوهر می باشد در اختیار بیگانه نگذارد و در اموالی که در محیط خانوادگی و زندگی مشترک در اختیار او گذاشته است، خیانت نورزد. گفتاری درباره قیمومت مردان بر زنان. در این که قرآن کریم جانب عقل سلیم انسانی را تقویت کرده و آن را بر هوس و پیروی از شهوات و خضوع و تسلیم در برابر فرمان عواطف و احساسات تند ترجیح داده و به پیروی از خردتشویق و ترغیب کرده و به نگهداری این ودیعه الهی از تباه شدن سفارش نموده است، شکی نیست و احتیاجی به آوردن دلیل از قرآن ندارد، زیرا در قرآن مجید آیات فراوانی وجود دارد که تصریحا و تلویحا و با تعابیر گوناگون این مطلب را بیان کرده اند. با این حال، قرآن هیچ گاه مساله عواطف خوب و پاک و تاثیر مهم و خوب آن ها را در تربیت خود و تحکیم

مبانی جامعه از نظر دور نداشته است مثلاً می فرماید: ((با کافران سختگیرند و میان خودشان مهربان)) و می فرماید: ((تا بدان ها (همسرانتان) آرام گیرید و میانتان دوستی و مهربانی نهاد)) نیز می فرماید: ((بگو: زیورهای را که خدا برای بندگانش پدید آورده و (نیز) روزی های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده است؟)) منتها این احساسات و عواطف را از طریق همسازی آن ها با حکم عقل تعدیل کرده و لذا پیروی از این عواطف و امیال، پیروی از حکم عقل محسوب می شود. در برخی از مباحث گذشته گفتیم که از نشانه ها و دلایل حفظ و اهمیت دادن اسلام به جنبه عقل و بنانهادن احکام تشریعی خود بر اساس آن، این است که تمام اعمال و احوال و اخلاقی که مانع داوری درست عقل و موجب اشتباه و لغزش آن در داوری هایش و اداره درست امور جامعه می شود، مانند شرابخواری و قمار و انواع معاملات زیانبار و دروغ و بهتان و افترا و غیبت، همه این ها در دین حرام و ممنوع شده است. اهل تحقیق و تامل از همین مقدار به دست می آورند که باید زمام امور عمومی و جهات همگانی اجتماعی را - که باید با نیروی تعقل اداره شوند و از دخالت دادن قضاوت عواطف و امیال نفسانی در آن ها اجتناب کرد - مانند حکومت و قضاوت و جنگ را به دست کسانی سپرد که از عقل و خردورزی بیشتری برخوردارند و حاکمیت عواطف در وجود آنان ضعیف می باشد و چنین کسانی طایفه مردان هستند نه زنان. واقعیت نیز همین است خدای متعال می فرماید: ((مردان سرپرست زنان هستند)) سنت نبوی نیز، که زبان گویای بیانات قرآنی می باشد، بیانگر همین امر است رفتار و عمل پیامبر (ص) در طول حیات آن حضرت بر همین منوال بوده است آن حضرت هیچ گاه نه زنی را حاکم و فرمانروای عده ای قرار داد و نه منصب قضاوت را به زنی سپرد و نه آنان را برای شرکت در جنگ و مبارزه با دشمن فرا خواند. اما دیگر مشاغل اجتماعی مانند تعلیم و تعلم و کار کردن و پرستاری و درمان بیماران و امثال این ها - که موفقیت در کار منافاتی با دخالت عواطف ندارد - سنت هیچ گاه از آن ها منع نکرده و سیره و روش پیامبر بسیاری از این کارها را امضا و تایید کرده است کتاب خدا نیز از دلالت بر اجازه این کارها به زنان خالی نمی باشد چه، این اجازه لازمه آن آزادی اراده و عملی است که خداوند در بسیاری از شؤون زندگی به زن ها داده است چون معنا ندارد که خداوند زنان را در امور مربوط به خود از تحت سرپرستی مردان بیرون آورد و آنان را مالک جان و مال خودشان قرار دهد و سپس آن ها را از اصلاح و رتق و فتق مایملکشان نهی کند همچنین معانداً دارد که برایشان حق دعوا یا شهادت قرار دهد، اما آن ها را از رفتن پیش والی یا قاضی نهی کند و موضوعات دیگری از این دست مگر آن که این مسائل با حق شوهر برخورد پیدا کند چرا که مرد، در زمینه اطاعت زن از او و حفظ آبرو و اموالش در غیاب وی، بر همسرش قیومت دارد و کارهایی را که برایش جایز است، چنانچه با حقوق مرد نسبت به او برخورد و تعارض داشته باشد، حق ندارد انجام دهد.

بهترین خصلت های زنان .

- امام علی (ع): بهترین خصلت های زنان، بدترین خصلت های مردان است: غرور، ترسویی و بخل، زیرا زن هرگاه مغرور باشد خودش را در اختیار (نامحرم) نمی گذارد هرگاه بخیل (و ممسک) باشد مال خود و شوهرش را نگه می دارد و هرگاه ترسو باشد از هر چیزی که برایش پیش آید (و مایه بد نامی باشد) وحشت می کند.

نهی از سپردن زمام حکومت به دست زنان .

- پیامبر خدا (ص): مردمی که زمام امور خود را به دست زنی بسپارند، هرگز روی رستگاری را نمی بینند. - مردمی که زمامدارشان زنی باشد، هرگز رستگار نمی شوند. - مردمی که کار خود را به دست زنی بسپارند، هرگز روی رستگاری را نمی بینند. - امام علی (ع): هر مردی که زنی او را اداره کند، از رحمت خدا به دور است. - ابوبکر: خداوند مرا به واسطه سخنی که از رسول خدا (ص) شنیدم حفظ کرد زمانی که کسری مرد، رسول خدا پرسید: چه کسی را جانشین او کرده اند؟ عرض کردند:

دختر او را پیامبر (ص) فرمود: مردمی که زنی را زمامدار خود کنند، هرگز رستگار نمی شوند. ابوبکره می گوید: زمانی که عایشه به بصره رفت، من به یاد این سخن رسول خدا (ص) افتادم و با این سخن خداوند مرا حفظ کرد. - ابوبکره: زمانی که طلحه و زبیر وارد بصره شدند، من به قصد یاری دادن آن‌ها شمشیرم را برداشتم و پیش عایشه رفتم و دیدم که امر و نهی می کند و فرمان و فرمان اوست در این هنگام به یاد حدیثی افتادم که از رسول خدا (ص) شنیده بودم: مردمی که کار آن‌ها را زنی اداره کند، هرگز رستگار نمی شوند لذا برگشتم و از آن‌ها کناره گیری کردم. ابن ابی الحدید می گوید: این خبر به این صورت نیز روایت شده است: بعد از من گروهی خروج می کنند که در راس آن‌ها زنی قرار دارد این گروه هرگز رستگار نمی شوند. - پیامبر خدا (ص): هرگاه زمامداران شمایکان افراد شما باشند و ثروتمندان بخشنده و کارهایتان با مشورت انجام گیرد، روی زمین برای شما بهتر از زیر زمین است و هرگاه زمامداران شما بدان افراد شما باشند و ثروتمندان مردمانی بخیل و کارهایتان به دست زنان باشد، زیر زمین برای شما بهتر از روی زمین است. - امام علی (ع): به زن کاری را که از حد و توان او فراتر است، مسپار، زیرا زن گل است نه کارگزار و در گرامیداشت او پا از حد فراتر مگذار و کاری مکن که به شفاعت کردن از کسی طمع کند.

ستایش زن دوستی.

- پیامبر خدا (ص): هر چه ایمان بنده بیشتر شود، زن دوستی او فزونتر می شود. - امام صادق (ع): هر کس علاقه اش به ما بیشتر باشد، علاقه اش به زن و حلوا بیشتر است. - پیامبر خدا (ص): از دنیا، زن و عطر را دوست دارم. - امام صادق (ع): از اخلاق پیامبران (ع)، زن دوستی است.

نکوهش زن دوستی.

- امام علی (ع): فتنه ها سه تاست: زن دوستی و آن شمشیر شیطان است کسی که زن دوست باشد از زندگیش بهره ای نمی برد. - پیامبر خدا (ص): خدای تبارک و تعالی، نخستین بار به سبب شش خصلت نافرمانی شد: دنیا دوستی، ریاست طلبی، شکم پرستی، زن دوستی، عشق و علاقه به خواب و راحت طلبی. - ابلیس را سپاهی بزرگتر از زنان وخشم نیست. - امام علی (ع): زن ها بزرگترین فتنه اند.

دل باختگی به زنان.

- امام علی (ع): زندهار از شیفتگی به زنان و آزمندی به لذت های دنیا، زیرا شیفته زنان در رنج و محنت است و آزمند لذت ها خوار. - دل باختگی به زنان، خصلت احمقان است. - با زنان زیاد خلوت مکن که از یکدیگر خسته می شوید و با کندی کردن از (رفتن نزد) ایشان قدری از جان و خرد خویش را باقی گذار. - جامه حیا در پوش و زره وفاداری بر تن کن، برادری را نگه دار و با زنان کمتر گفتگو کن، تا بلند مرتبگی تو کامل گردد. - با کم خردان ستیزه مکن و دل باختنه زنان مشو، زیرا که این ها مایه عیب خردمندان است.

زن (متفرقه).

- پیامبر خدا (ص): هیچ بامدادی نیست مگر این که دو فرشته آواز می دهند: وای بر مردان از دست زنان و وای بر زنان از دست مردان. - امام علی (ع): نگهداری زن، حال و روز او را خوشتر و زیبایی اش را پایدارتر می کند. - پیامبر خدا (ص): کسی که به خدا و روز واپسین ایمان داشته باشد، شب را درجایی که زن نامحرم نفس او را می شنود، به سر نمی برد. - هیچ مردی با زنی خلوت

نکند، مگر این که سومین آن ها شیطان باشد. - امام صادق (ع): بر زنان نه اذان (واجب) است نه اقامه و نه (شرکت در نماز) جمعه و نه جماعت.

مردانگی.

مردانگی.

- امام علی (ع): مردانگی، نامی است که همه فضایل و محاسن را در بر می گیرد. - مردانگی، به بزرگواری ها برمی انگیزد. - مردانگی، مانع هر گونه پستی است. - مردانگی، از هر گونه ناسزاگویی برهنه و برکنار است. - مردانگی، از هر گونه فرومایگی به دور است. - مردانگی، از دشنام گویی و پیمان شکنی مبرا است. - شناسه مرد، خرد اوست و زیبایی او مردانگی اش. - مرد، هیچ باری سنگین تر از مردانگی بر نداشته است. - امام صادق (ع): مردانگی مرد، درباره خودش، نسبی است برای بازماندگان و قبیله او. - امام علی (ع): مردانگی، به اندازه شرافت نفس (و بزرگواری) بستگی دارد. - مردانگی مرد، به اندازه خردمندی اوست.

تفسیر مردانگی (۱).

- پیامبر خدا (ص) - به مردی از قبیله ثقیف - : ای مرد ثقیفی! در میان شما مردانگی به چیست؟ عرض کرد: ای رسول خدا! به انصاف داشتن و اصلاح حضرت فرمود: در میان ما نیز چنین است. - امام علی (ع) - به جوانان (یا جوانمردانی) از قریش که درباره مردانگی گفتگو می کردند - : از چه سخن می گوید؟ عرض کردند: از مردانگی حضرت فرمود: بر پایه انصاف و احسان است. - به گروهی که با یکدیگر سخن می گفتند - : چه می کنید؟ عرض کردند: درباره مردانگی گفتگو می کنیم فرمود: آیا خداوند در کتاب خود پاسخ شما را نداده است، آن جا که می فرماید: ((همانا خداوند به عدل و احسان فرمان می دهد؟)) عدل، انصاف است و احسان تفضل غیر از این ها چیز دیگری هم هست؟ - امام علی (ع) - در پاسخ به سؤال: مردانگی چیست؟ - : این که در نهان کاری را نکنی که آشکارا از انجام آن شرم داشته باشی. - امام حسن (ع) - در پاسخ به سؤال معاویه از بزرگواری و دلیری و مردانگی - : اما بزرگواری (و سخاوت) دادخواهی در احسان و نیکی است و دهش پیش از خواهش و اطعام کردن در قحط سالی و امامردانگی آن است که آدمی دین خود را نگهدارد و خویشتن را از آلودگی حفظ کند و به املاکش رسیدگی کند و حقوق را بپردازد و به همگان سلام گوید. - در پاسخ به سؤال از مردانگی - : حفظ دین و عزت نفس و نرمش و مداومت بر نیکی و احسان و گزاردن حقوق و دوستی نمودن با مردم است. - نیز در پاسخ به همین پرسش - : آزمندی مرد به دین خود و بهبود بخشیدن به دارایی اش و گزاردن حقوق. - نیز در پاسخ به همین پرسش - : پاکی در دین و اندازه نگه داشتن (و برنامه ریزی درست) در امر معاش و شکیبایی در برابر پیشامدهای سخت. - امام باقر (ع) - به کسانی که در محضر ایشان بودند - : مروت چیست؟ هر یک از آنان سخنی گفت حضرت فرمود: مروت آن است که طمع نورزی زیرا خوار می شوی و دست سؤال دراز نکنی که نادر می شوی و بخل نورزی که دشنام می شنوی و ندانسته سخن نگوئی که محکوم می شوی. - امام صادق (ع) - در پاسخ به پرسش: مردانگی چیست؟ - : این که خداوند تو را در جایی که نهیت کرده است، حاضر نبیند و در آن جا که فرمانت داده است، غایب نیابد.

تفسیر مردانگی (۲).

- پیامبر خدا(ص) - به مردی از قبیله ثقیف :- در میان شما مردانگی چیست ؟ عرض کرد: درست بودن در دین و بهبودمعاش و سخاوت نفس و خوشخویی حضرت فرمود: در میان ما نیز مردانگی همین است . - امام علی (ع): مردانگی , دادگری در حکومت است و گذشت در عین داشتن توانایی (بر انتقام) و همدردی با معاشران . - مردانگی , دوری کردن از پستی است . - مردانگی , وفا کردن به وعده است . - امام حسین (ع): وفاداری , مردانگی است . - امام علی (ع): مردانگی , دوری کردن مرد است از آن چه مایه ننگ اوست و به دست آوردن چیزهایی که باعث آراستگی اوست . - مردانگی , رسیدگی به خویشاوندان است . - مردانگی , بذل احسان است و پذیرایی از میهمان . - سخاوت , به اندازه مردانگی بستگی دارد . - مردانگی , قناعت است و آراستگی (یا آبروداری و شکیبایی در برابر ناملایمات) . - آراستگی (یا آبروداری و شکیبایی در برابر سختی های روزگار) مروتی آشکار است . - هر که شهوت خود را بمیراند, مروتش را زنده گرداند . - افتخار مرد, خرد اوست و آدمیت او, خوی (خوش) او . - مردانگی در سه چیز است : فروهشتن چشم , پایین آوردن صدا و راه رفتن با اعتدال . - سه خصلت , مردانگی است : بخشندگی در تنگدستی , تحمل بی آن که باخواری همراه باشد و خویشتنداری از نیازخواهی . - آیین مردانگی در این است که بابرادرت برای (وا داشتن او به) طاعت خدا و بازداشتنش از معاصی او مبارزه کنی و این که در این باره (ترک طاعت و ارتکاب معاصی) او را بسیار سرزنش نمایی . - امام صادق (ع): مردانگی دوتا است : مردانگی در حضر و مردانگی در سفر امام مردانگی در حضر تلاوت قرآن است و حاضر شدن در مساجد و همنشینی با نیکان و اندیشیدن در فقه (مسائل دین) و امام مردانگی در سفر, بخشیدن از توشه است و شوخی کردن در آن چه که موجب خشم خدا نشود و کمتر ناسازگاری کردن با همسفر و این که وقتی از همسفرانت جدا شدی برضد آن ها چیزی نقل نکنی .

آن چه از مردانگی به شمار است .

- امام علی (ع): کار کردن بیش از توان برای خدا, از مردانگی است . - رسیدگی به همسایگان , از مردانگی است . - پیامبر خدا(ص): گوش دادن برادر به برادرش هرگاه با او سخن بگوید, از مردانگی است . - امام علی (ع): از مردانگی است که میانه روی کنی و اسراف نکنی و وعده دهی و خلف وعده نکنی . - تحمل کردن گناهان برادران (و تلافی نکردن آن ها) از مردانگی است . - از مردانگی است که هرگاه از تو خواهشی شد (برای برآوردن آن) خودت را به زحمت اندازی و هرگاه تو خواهشی کردی , سبک گیری . - فروهشتن چشم , از مردانگی است . - پنهان داشتن ناداری و بیماری ها, از مردانگی است . - خودداری از حرام , از شرایط مردانگی است . - پیامبر خدا(ص): در پی اصلاح مال بودن از مردانگی است . - امام کاظم (ع): از مردانگی آدمی , این است که ستورانش فربه باشند . - چاق و چله بودن ستور از جوانمردی (صاحب آن) است . - امام علی (ع): پرشمی و داد و دهش و خویشتنداری از آزار رسانی , نشانگر مردانگی است . - پراکندن نیکی و بی دریغ احسان کردن و خودداری از منت نهادن ,

نشانه مردانگی مرد است .

اساس مردانگی .

- امام علی (ع): اساس مردانگی , این است که در نهان کاری را نکنی که آشکارا از انجام آن شرم داشته باشی . - سه خصلت است که مردانگی را تشکیل می دهند: بخشیدن با وجود تنگدستی , تحملی که با خواری همراه نباشد و خود داری از نیاز خواهی . - دو خصلت است که اساس مردانگی هستند: دوری کردن مرد از آن چه مایه ننگ اوست و به دست آوردن چیزی که موجب آراستگی اوست . - سه خصلت است که اساس مردانگی اند: دهش بدون خواهش , وفاداری بی آن که پیمانی بسته باشد و بخشش با وجود تنگدستی .

آغاز و انجام مردانگی .

- امام علی (ع): آغاز مردانگی , طاعت خداست و انجام آن وارستگی از پستی ها . - آغاز مردانگی , خوشرویی است و انجام آن مداومت بر احسان و نیکی . - آغاز مردانگی , گشاده رویی است و انجام آن , دوستی نمودن با مردم . - مهمانداری , در راس مردانگی است . - خوشتنداری , در راس مردانگی است . - ریشه مردانگی , شرم است و میوه اش خوشتنداری .

کمال مردانگی .

- امام علی (ع): مردانگی مرد کامل نشود, مگر آن گاه که در دینش فقیه و دانشود, در زندگیش میانه روی کند, در برابر پیشامدهای سختی که به او می رسد شکیبایا باشد و تلخی برادران را شیرین یابد . - دوری کردن از پستی , از کمال مردانگی است . - از کمال مردانگی است که حقی را که بر گردن دیگران داری , فراموش کنی و حقی را که دیگران بر گردن تو دارند, به یاد داشته باشی . - در کمال مردانگی آدمی , همین بس که آن چه را زینده او نیست ترک گوید . - با نرمی و مداراست که مردانگی به کمال می رسد . - با صدق و راستی است که مردانگی کامل می شود . - مردانگی جز برای خردمند, کامل نمی شود . - با صداقت و وفاداری است که مردانگی برای ارباب مروت به کمال می رسد . - هر که در برابر شهوت خویش پایداری ورزد, مردانگی را به نهایت رساند . - امام سجاده (ع): رشد دادن دارایی , کمال مردانگی است . - پیامبر خدا (ص): مردانگی , بهسازی دارایی است .

بهترین و برترین مردانگی .

- امام علی (ع): بهترین مردانگی , حسن برادری است . - بهترین مردانگی , تسلط بر خشم و میراندن شهوت است . - برترین مردانگی , پاسداری مرد از آبروی خویش است . - برترین مردانگی , تحمل گناهان برادران (و تلافی نکردن آن ها) است . - برترین مردانگی , کمک مالی کردن به برادران است و برابر نمودن خود با حال و روز آنان . - از برترین مردانگی , صله رحم اس . - از برترین مردانگی , حفظ دوراندیشی است . - جدایی گزیدن از عوام , از برترین مردانگی است . - بهترین مردانگی , نگهداشتن دوستی است .

کسی که مردانگی ندارد .

- امام علی (ع): فرومایه را مردانگی نیست . - بخل و آزمندی , با مردانگی سازگار نیست . - کسی که دین ندارد, مردانگی

ندارد کسی که مردانگی ندارد همت ندارد. - کسی که یقینش سست باشد، مردانگی ناچیز است. - از صفت مردانگی به دور است، کسی که پیمان (با) دوستان خود را رعایت نکند و با دشمنانش انصاف نداشته باشد. - آزمندی، مردانگی را لکه دار می کند. - امام حسن (ع): کسی که همت ندارد، مردانگی ندارد. - امام کاظم (ع): دین ندارد کسی که مروت ندارد و مروت ندارد کسی که خرد ندارد. - پیامبر خدا (ص): سود گرفتن از برادران، از مردانگی به دور است. - امام علی (ع): از برترین دین (و آیین ها) مردانگی است و در دین (و آیینی) که مردانگی نیست، خیری نیست.

گذشت کردن از لغزش های ارباب مروت.

- پیامبر خدا (ص): از لغزش های ارباب مروت، در گذرید، زیرا سوگند به آن که جانم در دست اوست، هر جوانمردی که بلغزد دستش در دست خداست (و خدا بلندش می کند). - امام علی (ع): لغزش های ارباب مروت را ببخشید، زیرا که هیچ یک از آنان نلغزد، مگر این که دست خداوند دستش را بگیرد و او را بلند کند. - پیامبر خدا (ص): از کيفردادن جوانمرد چشم پوشید، مگر آن جا که پای حدی از حدود خدا در میان باشد. - حدود و مجازات ها را با شبهات دور کنید و لغزش های ارباب مروت را ببخشید مگر در حدی از حدود خدا. - گذشت از لغزش های ارباب مروت را غنیمت بشمرید.

بیماری.

بیماری.

- امام علی (ع): بیماری، زندان تن است. - بیماری یکی از دو زندان است. - بدن هارا از ناخوشی ها، رهایی نیست. - مصیبتی بزرگتر از ادامه یافتن بیماری جسم نیست. - از اشعری از صالح به سند خود مرقوما نقل می کنند که گفت: چهار چیز است که اندک آن ها نیز بسیار است: آتش، اندکش نیز بسیار است، خواب، اندکش هم بسیار است، بیماری، اندکش هم بسیار است و دشمنی، اندکش هم بسیار است. - امام سجاده (ع): دعای آن حضرت در هنگام بیماری: - بار خدایا، تو را سپاس بر تندرستی ام که پیوسته در آن به سر می برم و تو را سپاس بر بیماری که در بدنم پدید آورده ای، زیرا نمی دانم، ای خدای من، کدام یک از این دو حالت (تندرستی یا بیماری) به سپاسگزاری تو شایسته تر و کدام یک از این دو زمان برای ستایش تو سزاوارتر است آیا زمان تندرستی یا زمان بیماری که مرا به وسیله آن (از گناهان) پاک کردی؟ - امام علی (ع): بدانید، که یکی از بلاها تنگدستی است و سخت تر از تنگدستی بیماری تن است و سخت تر از بیماری تن، بیماری دل است. - بیچاره آدمیزاد، اجلش (بر او) پوشیده است و بیماری هایش پنهان و کردارش محفوظ پشه ای، و او را دردمندی کند جرعه ای گلوگیر، می کشدش و قطره عرقی او را بد بو می سازد. - بیماری ها از تندرستی زایل می شوند. - به امام علی (ع) عرض شد: چگونه ای ای امیر مؤمنان؟ حضرت فرمود: چگونه است حال کسی که با هستی خود، نیست می شود و با تندرستی خود بیمار می شود و در پناهگاه امنش، مرگ به سراغش می رود. - امام علی (ع): اما اهل طاعت را با جای دادن در جوار خود پاداش می دهد و در سرای خود جاودانشان می سازد، سرائی که فرود آیند گانش کوچ نکنند و حالشان دیگرگون نشود و ترس و وحشت ها به سراغشان نمی آید و بیماری ها به آنان نمی رسد.

بیماری اجر ندارد.

- پیامبر خدا (ص): هیچ مرد و زن مؤمن یا مرد و زن مسلمانی بیمار نمی شود، مگر این که خداوند به سبب آن بیماری گناه او را پاک می کند. - در هنگام عیادت از ام العلاء - که بیمار بود - ای ام العلاء بشارت بادا تو را، زیرا که خداوند به واسطه بیماری

مسلمان و گناهان او را می برد، همچنان که آتش ناخالصی آهن ونقره را می زداید. - گناهان شخص بیمار، همچون برگ درخت، می ریزد. - از مؤمن و بیتابی او از بیماری تعجب می کنم اگر می دانست که چه ثوابی در بیماری هست، بی گمان دوست می داشت پیوسته بیمار باشد تا آن گاه که پروردگار عزوجل خود را دیدار کند. - پیامبر خدا(ص) سر به آسمان برداشت و لبخندی زد علتش را پرسیدند فرمود: آری، از دو فرشته ای تعجب کردم که از آسمان به زمین فرود آمدند و به سراغ بنده مؤمن درستکاری در مصلا یش که در آن نماز می خواند رفتند تا عمل روز و شب او را بنویسند اما وی را در نماز گاهش نیافتند پس به آسمان رفتند و عرض کردند: ای پروردگار ما، به سراغ فلان بنده مؤمن در مصلا یش رفتیم تا عمل شبانه روز او را بنویسیم اما پیدایش نکردیم، بلکه او را در دام (بیماری) تو یافتیم؟ خدای عزوجل فرمود: برای بنده من، تا زمانی که در دام من است، مانند خیر و ثوابی را بنویسید که در زمان سلامتش شب و روز انجام می داده است، زیرا بر من است که، وقتی سلامتی راز او باز می گیرم، اجر کاری را که در زمان تندرستی اش می کرده است، برایش بنویسم. - امام کاظم (ع): هرگاه مؤمن بیمار شود، خدای عزوجل به فرشته دست چپ او وحی فرماید که برای بنده ام، تا زمانی که در زندان و بند من است، گناهی ننویس و به فرشته دست راست او وحی می فرماید که همان حسناتی را که در زمان سلامتی بنده ام می نوشتی، برایش بنویس. - پیامبر خدا(ص): بنده هرگاه در راه نیکویی از عبادت سیر کند و آن گاه بیمار شود به فرشته موکل بر او گفته می شود: همانند عملی را که در هنگام آزادیش (از قید و زندان بیماری) انجام می داد، برایش بنویس تا آن گاه که او را آزاد کنم یا به خودم ملحق سازم. - امام باقر یا امام صادق (ع): شی را از بیماری یا درد نخفتن، برتر و اجرش بزرگتر از یک سال عبادت است. - امام علی (ع) - به یکی از اصحاب خود که بیمار شده بود: خداوند، بیماری تو را وسیله کاهش گناهانت گرداند چه آن که بیماری اجر ندارد، اما گناهان را می کاهد و مانند برگ های درخت، آن ها را فرومی ریزد مزد در حقیقت برای گفتار زبان است و کردار با دست ها و پاها و خدای سبحان، به خاطر نیت درست و نهاد پاک، هر یک از بندگان خویش را که خواهد به بهشت می برد. تبیین. سید رضی می گوید: و من می گویم: راست فرمود حضرت که بیماری اجر ندارد چون بیماری از جمله اموری است که سزاوار عوض است - نه مزد - زیرا استحقاق عوض در مقابل کردار خدای بزرگ با بنده است، مانند دردها و بیماری ها و امثال آن اما مزد در مقابل کاری است که بنده می کند پس، میان عوض و مزد تفاوتی است که حضرت به اقتضای دانش عمیق و رای ثاقب خویش آن را بیان فرموده است پایان سخن سید رضی. - همچنان که ملاحظه کردید، احادیثی که درباره مزد و پاداش بیماری آمده دو دسته اند: دسته ای حاکی از اینند که بیماری اجر و مزد ندارد، بلکه گناهان را می کاهد و دسته ای دیگر نشانگر آنند که بیماری اجر و پاداش دارد به نظر من، حدیث اخیر که از مولایمان امیرمؤمنان (ع) روایت شده میان این دو دسته از احادیث را جمع کرده است، زیرا در ابتدای حدیث می فرماید: بیماری اجر ندارد و در انتهای آن می فرماید: خداوند سبحان به سبب نیت درست صدر حدیث منطبق با مدلول احادیث دسته اول است و ذیل آن مطابق با احادیث دسته دوم، زیرا نشانگر این است که نیت پاک و نهاد شایسته، موجب اجر و رفتن به بهشت هستند احادیثی که بیانگر مزد داشتن بیماری هستند، به این مطلب تصریح دارند که کارهای شایسته ای را که شخص بیمار در زمان تندرستیش انجام می داده، در زمان بیماریش نیز برای او نوشته می شود به عبارت دیگر: اعمال شایسته ای را که بیمار نیت انجام آن ها را در صورت بیمار نبودن داشته است، برای او نوشته می شود دقت شود.

پنهان داشتن بیماری.

- پیامبر خدا(ص): از گنج های نیکی است، پنهان داشتن مصیبت ها و بیماری ها و صدقه. - چهار چیز از گنج های بهشت است: پنهان داشتن ناداری، پنهان داشتن صدقه، پنهان داشتن مصیبت و پنهان داشتن درد. - امام علی (ع): در گذشته مرا برادری خدایی

بود، که خردی دنیا در چشم او، وی را در دیدگان من بزرگ می نمود و از دردی شکوه نمی کرد، مگر آن گاه که از آن بهبودی یافت. - خداوند به عزیر(ع) وحی فرمود: هرگاه بلایی به تو رسید، پیش آفریدگانم شکوه مکن، همان گونه که من وقتی بدی ها و رسوایی های فراز می آید از تو پیش فرشتگانم شکوه نمی کنم.

کسی که بیمار شود و شکوه نکند.

- پیامبر خدا(ص): خدای عزوجل فرمود: هر که سه روز بیمار شود و از آن به هیچ یک از عیادت کنندگان شکوه نکند، گوشت و خونی بهتر از آن گوشت و خونی که دارد جایگزینش کنم پس، اگر او را عافیت بخشم، عافیتی بدون گناهش دهم و اگر جاننش را بستانم، او را به جوار رحمت خود برم. - کسی که یک شبانه روز بیمار شود و به عیادت کنندگان خود شکوه نکند، خداوند در روز قیامت او را با خلیل خود، ابراهیم خلیل الرحمان، برانگیزد تا همچون برق جهان از صراط بگذرد. - امام علی(ع): هر کس دردی را که به او رسیده است سه روز از مردم پنهان بدارد و به خدا شکایت نکند، بر خداست که او را از آن درد بهبود بخشد. - امام باقر(ع): هر کس درد و بلایی را که گرفتار آن شده است از مردم پوشیده بدارد و از آن به درگاه خدای عزوجل شکوه کند، بر خداست که او را از آن بلا (و بیماری) عافیت بخشد. - امام علی(ع): بیمار، در زندان خداست و تا زمانی که نزد عیادت کنندگان خود شکوه نکند، گناهانش پاک شود. - امام صادق(ع): شکایت (از بیماری) این نیست که آدمی بگوید: دیشب بیمار شدم، یا دیشب دردمند و ناخوش بودم بلکه شکایت این است که بگوید: به چنان دردی گرفتار شده ام که هیچ کس گرفتار آن نشده است.

کسی که بیماری خود را از پزشکان پوشیده بدارد.

- امام علی(ع): کسی که بیماری خود را از پزشکان پوشیده بدارد، به بدن خود خیانت کرده است. - کسی که درد نهفته خود را کتمان کند، طبیبش را از درمان خویش ناتوان سازد.

سلامت را درد کافی است.

- پیامبر خدا(ص): برای سالم ماندن، درد کافی است. - خداوند از شخص پلید دیو صفتی که به جان و مال او آسیبی نمی رسد، نفرت دارد. - عرب بادیه نشینی بر رسول خدا(ص) عبور کرد حضرت فرمود: ام ملامد رامی شناسی؟ عرض کرد: ام ملامد چیست؟ فرمود: دردی است که در سر می گیرد و بدن را تبار می کند اعرابی گفت: هرگز به این درد مبتلا نشده ام وقتی آن مرد رفت، پیامبر فرمود: کسی که دوست دارد مردی از اهل دوزخ را ببیند به این مرد بنگرد. - امام باقر(ع): جسم اگر بیمار نشود، سرمست می شود و در بدنی که به بیماری دچار نشود و سرمست شود، خیری نیست. - امام علی(ع)، بخشی از دعای آن حضرت در روز هریر: بار خدایا، من به تو پناه می برم از بیماری که مرا گرفتار سازد و از تندرستی که مرا سرگرم و غافل گرداند. - داود(ع) می گفت: بار خدایا، نه بیماری که مرا سنگین و بستری گرداند و نه تندرستی که مرا به فراموشی و غفلت (از یاد تو) کشاند، بلکه حد میان این دو (نصیب فرما).

گونه های بیماری.

- زندیقی از امام صادق(ع) پرسید: کودک خردسالی که نه گناهی کرده و نه جرمی از او سر زده است، چرا باید سزاوارد دردها و بیماری ها باشد؟ حضرت فرمود: بیماری ها چند گونه است: بیماری بلا- و آزمایش و بیماری کيفر و بیماری که علت مرگ و

نابودی است حال آن که تو خیال می کنی که این بیماری ها به سبب مصرف غذاهای بد و نوشیدنی های آلوده است ، یا به سبب بیماری است که مادرش داشته و خیال می کنی که هر کس به بدن خود درست رسیدگی و از آن مراقبت کند و درباره وضع خود نیک بیندیشد و غذاهای سودمند و مضر را بشناسد، بیمار نمی شود. و در گفته خود به کسی گرایش نشان می دهی که می پندارد بیماری و مرگ جز ناشی از خوراک و آشامیدنی ها نیست در حالی که آموزگار پزشکان ، ارسطو و سرسته حکیمان ، افلاطون ، نیز مردند و جالینوس پیر گشت و چشمانش کم سو شد و آن گاه که مرگ به سراغش آمد، نتوانست آن را از خود دور کند.

عیادت از بیمار.

- پیامبر خدا(ص): عیادت کننده از بیمار، در رحمت (خدا) غوطه ور می شو. - هرگاه مرد از برادر بیمار خود عیادت کند، در نخلستان بهشت میوه می چیند (یعنی چنان ثوابی کسب می کند که گویی از نخل های بهشت میوه می چیند). - عیادت کننده از بیمار، در نخلستان بهشت میوه می چیند و هرگاه نزد بیمار بنشیند، رحمت (خدا) او را فرا می گیرد. - امام صادق (ع): هر کس به عیادت بیماری برود، هفتاد هزار فرشته او را مشایعت می کنند و برایش آمرزش می طلبند تا آن گاه که به منزل خود برگردد. - پیامبر خدا(ص): خدای عزوجل در روز قیامت می فرماید: ای پسر آدم! من بیمار شدم اما عیادت نمی کردی؟ عرض می کند: پروردگارا، چگونه تو را عیادت کنم حال آن که تو پروردگار جهانیانی؟ می فرماید: مگر ندانستی که فلان بنده ام بیمار شد و عیادتش نکردی ، مگر نمی دانستی که اگر به عیادتش روی ، مرا نزد او می یابی ؟ .

آداب عیادت .

- پیامبر خدا(ص): بهترین عیادت ، آن است که سبکتر برگزار شود. - پراحترترین عیادت ، سبکترین آن است . - از کسی که به عیادت تو نمی آید عیادت کن و به کسی که به تو هدیه نمی دهد، هدیه بد. - هر دو سه روز یک بار به عیادت بیمار بروید. - زمان عیادت ، باید به اندازه زمان رگ کردن پستان شتر باشد ((۱۸)). - امام صادق (ع): زمان عیادت باید به اندازه زمان رگ کردن پستان شتر یا یک دوش شتر باشد. - امام علی (ع): بزرگترین پاداش را نزد خداوند عزوجل آن عیادت کننده ای دارد که هرگاه به عیادت برادرش برود، زمان کوتاهی نزد او بنشیند، مگر این که خود بیمار دوست داشته باشد و از او بخواهد که بیشتر بنشیند. - امام صادق (ع): عیادت کامل ، این است که دست را روی بازوی بیمار بگذاری و زود از پیش او برخیزی ، زیرا عیادت احمق هابرای بیمار سخت تر از درد خود اوست . - یکی از موالی امام صادق (ع) گوید: یک نفر از یاران حضرت بیمار شد و ما عده ای از یاران امام برای عیادت او بیرون رفتیم در راه با حضرت صادق (ع) مواجه شدیم از ما پرسید: کجا می روید؟ عرض کردیم : به عیادت فلانی می رویم فرمود: بایستید ما ایستادیم حضرت فرمود: آیا سببی ، بهی ، ترنجی ، کمی عطر یا ترکه ای خوشبو به همراه یکی از شما هست ؟ عرض کردیم : از این چیزها با خود نداریم حضرت فرمود: مگر نمی دانید که بیمار از این که چیزی برایش ببرند، آرامش می یابد.

حکمت عیادت .

- پیامبر خدا(ص): به عیادت بیمار بروید و در تشییع جنازه شرکت کنید، که شما را به یاد آخرت می اندازد.

بیمار نمایی .

- به امام صادق (ع) عرض شد: آیا فکرمی کنید که این خلاق و همگی مردم (و انسان) هستند؟ فرمود: کسی را که مساواک نمی زند و کسی را که بدون علت و بیماری خودش را به بیماری می زند و کسی را که بدون عزا و مصیبت سر و وضعش را ژولیده می کند، از شمار آن هاینداز. - پیامبر خدا(ص): دو نفر بیمارند: تندرستی که پرهیز می کند و بیماری که غذاهای زیان آور می خورد (و پرهیز نمی کند).

بیماری (متفرقه).

- امام علی (ع): مانند کسی مباش که بدون عمل به (ثواب) آخرت امید بسته است اگر بیمار شود پشیمان می گردد و اگر سالم باشد، آسوده خاطر و غافل می شود چون عافیت یابد، خودپسند می شود و چون گرفتار شود، نومید می گردد. - اگر بیمار شود، از این که عملی نکرده پشیمان می شود و اگر تندرست باشد، آسوده خاطر و غافل می گردد و عمل را به تاخیر می افکند. - هرگاه بیمار شود، به اخلاص و توبه روی می آورد. - ای بسا بیماری که نجات یابد و تندرستی که از پا درآید. - آیا آنان که از شادابی تندرستی برخوردارند، چیزی جز فرود آمدن بیماری ها را انتظار می کشند؟ - امام صادق (ع): راه رفتن بیمار (دردوران نقاهت) باعث عود بیماری می شود پدرم وقتی بیمار می شد، او را روی پارچه ای می گذاشتند و برای انجام کارش، یعنی گرفتن وضو، حمل می کردند و این برای آن بود که می فرمود: راه رفتن بیمار باعث برگشت بیماری می شود.

مجادله.

نکوهش مجادله و آثار آن.

قرآن. ((به زودی خواهند گفت: سه تن بودند و چهارمین آن ها سگشان بود و می گویند: پنج تن بودند و ششمین آن ها سگشان بود تیر در تاریکی می اندازند و (عده ای) می گویند: هفت تن بودند و هشتمین آن ها سگشان بود بگو: پروردگارم به شماره آن ها آگاهتر است جز اندکی (کسی شماره) آن ها را نمی داند پس درباره ایشان جز به صورت ظاهر جدال مکن و در مورد آن ها از هیچ کس جویا مشو)). ((کسانی که به آن ایمان ندارند شتابزده آن را می خواهند و کسانی که ایمان آورده اند از آن هراسناکند و می دانند که آن حق است بدان که آنان که در مورد قیامت تردید می ورزند، قطعاً در گمراهی دور و درازی هستند)). - امام علی (ع): از مجادله و ستیزه کردن پرهیزید، زیرا این دو کار دل ها را نسبت به برادران بیمار می کنند و نفاق می رویانند. - امام صادق (ع): از مجادله کردن پرهیز، که این کار عمل تو را بر باد می دهد و از جر و بحث کردن پرهیز، که این کار تو را هلاک می گرداند و زیاد ستیزه مکن، زیرا که تو را از خدا دور می کند. - امام هادی (ع): مجادله کردن، دوستی دیرین را از بین می برد و پیوند استوار را از هم می گسلد و کمترین چیزی که در مجادله هست، چیره جویی است و چیره جویی، خود عامل اصلی قطع رابطه می باشد. - امام عسکری (ع): مجادله مکن که احترام از بین می رود و شوخی مکن که بر تو گستاخ می شوند. - امام علی (ع): نتیجه مجادله، دشمنی و کینه توزی است. - هر که آبروی خود را می خواهد، باید مجادله را رها کند. - پیامبر خدا(ص): رها کنید مجادله را، زیرا مؤمن مجادله نمی کند، رها کنید مجادله را، زیرا مجادله گر قطعاً زیان می بیند. - امام علی (ع): مجادله، تخم شر است. - کسی که یقینش درست باشد، به مجادله بی رغبت است. - شش کس اند که با آن هامجادله نشاید: فقیه، رئیس، فرومایه، بدزبان، زن و کودک.

مجادله نکنید هر چند حق با شما باشد.

- پیامبر خدا(ص): هیچ بنده ای کاملاً به حقیقت ایمان نرسد، مگر آن گاه که مجادله را رها کند، هرچند بر حق باش. - امام علی (ع): هیچ بنده ای به حقیقت ایمان نرسد، مگر این که در عین حال که حق با اوست مجادله را رها کند. - پیامبر خدا(ص): من برای کسی که مجادله را رها کند هرچند بر حق باشد و برای کسی که دروغ گفتن را اگرچه به شوخی ترک گوید و برای کسی که اخلاقش را نیکوگرداند، خانه ای در حومه بهشت و خانه ای در مرکز بهشت و خانه ای در بالای بهشت ضمانت می کنم. - مجادله را رها کنید کسی که حق با او باشد و با این حال مجادله را رها کند، من برایش سه خانه در حومه و وسط و بالای بهشت ضمانت می کنم. - کسی که حق با او باشد و با این حال مجادله را رها کند، من برایش خانه ای در حومه بهشت ضمانت می کنم کسی که در حال شوخی هم دروغ نگوید، من برایش خانه ای در وسط بهشت ضمانت می کنم و کسی که باطنش را نیکو گرداند، من برای او خانه ای در بالای بهشت ضمانت می کنم. - کسی که وقتی حق با او نیست مجادله نکند، خانه ای در حومه بهشت برایش ساخته می شود کسی که با او باشد و مجادله نکند، خانه ای در وسط بهشت برایش ساخته می شود و کسی که اخلاقش را نیکو گرداند، خانه ای در بالای بهشت برایش ساخته می شود. - پارساترین مردمان، کسی است که مجادله را رها کند هرچند حق با او باش. - امام صادق (ع): از فروتنی است که مجادله را رها کند هرچند حق با او باشد. - پیامبر خدا(ص): کسی که حق با او باشد و با این حال مجادله را رها کند، خانه ای در بالای بهشت برایش ساخته می شود و کسی که وقتی حق با او نیست مجادله نکند، خانه ای در حومه بهشت برایش ساخته می شود.

کسی که مجادله با او شایسته نیست .

- امام حسین (ع): هرگز با شخص حلیم (بردار یا خردمند) و سفیه مجادله مکن، زیرا حلیم دشمنت دارد و سفیه آزارت رساند. - امام صادق (ع): هیچ گاه با شخص حلیم و سفیه مجادله مکن، زیرا حلیم دشمنت دارد و سفیه نابودت کند. - هر کس با شخص حلیم مجادله کند او را دور گرداند و هر کس با سفیه مجادله کند، او را به هلاکت افکند. - ورقه بن نوفل هرگاه نزد خدیجه دخت خویلد (ع) می رفت، به او سفارش می کرد: ای دختر برادرم، با شخص نادان و دانا مجادله مکن، زیرا اگر با نادان مجادله کنی، تو را آزار می دهد و اگر با دانا مجادله کنی، دانش خود را از تو دریغ می کند. - امام رضا(ع): زنهار با دانایان مجادله مکن، زیرا تو را رها می کنند و زنهار با نابخردان مجادله مکن، زیرا نسبت به تونادانی می کنند.

پیامدهای مجادله زیاد.

- امام علی (ع): سبب دشمنی و کینه توزی، مجادله زیاد است. - کسی که زیاد مجادله کند، از خطایمن نیست. - کانون بدی ها، لجاجت و مجادله زیاد است. - با وجود مجادله زیاد، دوستی و محبت جایی ندارد. - کسی که به ناحق مجادله بسیار کند، کوری او از (دیدن) حق بپاید. - شک بر چهار پایه استوار است: بر مجادله و وحشت و تردید و تن سپاری کسی که مجادله را شیوه [دین] خود گرداند، شبش صبح نشود (از تاریکی شک به روشنایی یقین نرسد).

شوخی .

ستایش شوخی .

- پیامبر خدا(ص): من شوخی می کنم، اما جز حق نمی گویم. - مؤمن شوخ و شنگ است و منافق اخمو و عصبانی. - امام صادق (ع): هیچ مؤمنی نیست، جز این که در او ((دعابه)) هست راوی می گوید: عرض کردم: دعابه چیست؟ فرمود: شوخی. - به

یونس شبیانی :- با یکدیگر شوخی هم می کنید؟ عرض کردم : کم فرمود: این گونه نکنید، زیرا شوخی از خوشخویی است و تو بدان وسیله برادرت را شاد می سازی رسول خدا(ص) برای این که کسی را شاد کند، با او شوخی می کرد. - پیرزنی نزد پیامبر(ص) آمد حضرت به او فرمود: پیر به بهشت نمی رود پیرزن گریست حضرت فرمود: در آن روز تو پیرخواهی بود خدای متعال می فرماید: ((ما آنان را پدید آوردیم پدید آوردنی و ایشان را دوشیزه گردانیدیم)). - معمر بن خلاد : از حضرت ابوالحسن (ک اظم) (ع) پرسیدم و گفتم : فردی با عده ای می نشیند و با هم می گویند و شوخی می کنند و می خندند، فرمود: اگر چیزی نباشد اشکالی ندارد - به گمانم مقصود حضرت (از: اگر چیزی نباشد) ناسزاگویی بود - سپس فرمود: بادیه نشینی بود که نزد رسول خدا(ص) می آمد و برای آن حضرت هدیه می آورد و همان جا می گفت : پول هدیه ما رابده و رسول خدا(ص) می خندید آن حضرت هرگاه اندوهگین می شد، می فرمود: آن بادیه نشین چه شد؟ کاش نزد ما می آمد. - انس : مردی نزد پیامبر(ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، به من مرکبی بده که سوارش شوم پیامبر(ص) فرمود: ما تو را بر فرزند ناقه ای سوار می کنیم مرد عرض کرد: فرزند ناقه را می خواهم چه کنم ؟ پیامبر فرمود: مگر شتر را جز ناقه می زاید! - عوف بن مالک اشجعی : در جنگ تبوک به حضور پیامبر که در خیمه ای پوستی بود، رسیدم و سلام کردم پیامبر جواب سلام را داد و فرمود: داخل شو من گفتم : ای رسول خدا، همه هیکلم بیاید؟ فرمود: همه هیکلت و من داخل شدم. - زید بن اسلم : زنی به نام ام ایمن نزد رسول خدا(ص) آمد و عرض کرد: شوهرم شما را دعوت می کند پیامبر فرمود: شوهرت کیست ، همان که در چشمش سفیدی است ؟ زن گفت : به خدا در چشم او سفیدی نیست ! پیامبر فرمود: چرا، هست گفت : نه به خدا پیامبر(ص) فرمود: هر کسی در چشمش سفیدی هست منظور حضرت سفیدی دور سیاهی چشم بود. - امام باقر(ع): خدای عزوجل دوست دارد کسی را که در میان جمعی شوخی و بذله گوئی کند، به شرط آن که ناسزاگوئی نباشد.

نکوهش شوخی .

- پیامبر خدا(ص): ای علی ، شوخی مکن که ارج و احترام از بین می رود و دروغ مگو که نورانیت از میان می رود. - امام علی (ع): هیچ انسانی (مردی) شوخی نکرد، مگر این که پاره ای از عقل خود را دور انداخت. - شوخی ، کینه بر جای می گذارد. - شوخی را رها کن ، زیرا شوخی بارورکننده کینه است. - هر که شوخی کند، سبک می شود. - هر چیزی را تخمی است و تخم دشمنی شوخی است. - آفت ابهت ، شوخی است. - امام صادق (ع): شوخی ، دشنام کوچک است. - امام علی (ع): از شوخی پرهیزید، زیرا که شوخی بدخواهی می آورد و کینه بر جای می گذارد و آن دشنام کوچک است. - امام صادق (ع): شوخی مکن ، زیرا نورانیت از بین می رود. - امام کاظم (ع): از شوخی پرهیز که آن نور ایمانت را می برد، و مردانگی تو را سبک می گرداند. - امام صادق (ع): از شوخی پرهیزید، زیرا آبرو و وقار مردان را از بین می برد. - ابوالحسن که از شرکت کنندگان در پیمان عقبه و جنگ بدر بود، می گوید: بار رسول خدا(ص) نشسته بودیم که مردی (از جمع ما) برخاست و رفت و کفش هایش را فراموش کرد یک نفر آن ها را برداشت وزیر خود گذاشت آن مرد برگشت و گفت : کفش هایم ؟ افرادی که آن جا نشسته بودند، گفتند: ما آن ها را ندیده ایم مردی که کفش هارا زیر خود پنهان کرده بود، گفت : این جاست رسول خدا فرمود: ترساندن مؤمن چه معنا دارد؟ مرد گفت : ای رسول خدا، به شوخی این کار را کردم پیامبر دو یاسه بار فرمود: ترساندن مؤمن چه معنا دارد؟! - پیامبر خدا(ص): بنده به ایمان ناب نرسد، مگر آن گاه که شوخی و دروغ را ترک گوید و مجادله را رها کند، هر چند بر حق باشد. - امام صادق (ع): هرگاه مردی را دوست داشتی ، با او نه شوخی کن نه مجادله. - شوخی مکن ، که بر تو گستاخ می شوند.

شوخی و مسخرگی .

- امام علی (ع): بسا شوخیی که به جد انجامد. - بترس تا بر حذر باشی و مسخرگی نکن که کوچک می شوی. - از مسخرگی و بازی و شوخی زیادو خنده و چرندگویی دوری کن. - چیره آمدن مسخرگی، عزم جدی را از بین می برد. - هر که زیاد شوخ و غیرجدی باشد، نادان شمرده شود. - مسخرگی زیاد، نشانه نادانی است. - هر که مسخرگی اش زیاد باشد، جدی بودنش از بین برود (و مردم سخنان و کردارهای جدی او را نیز به شوخی گیرند و به آن ها اهمیتی ندهند). - هر که مسخرگی را عادت خود قرار دهد، جدی بودنش شناخته نشود. - هر که مسخرگی بر او چیره آید، خردش تباه شو. - هر که عقلش کم باشد، شوخی و ناجدی بودنش زیاد باشد. - کامل، آن کسی است که جدی بودنش بر مسخرگی اش چیره آید. - خردمندترین مردم، کسی است که جدی بودنش بر مسخرگی اش چیره باشد و در برابر هوس خود از عقلش کمک بگیرد.

شوخی زیاد.

- پیامبر خدا(ص): شوخی زیاد، آبرورا می برد. - امام علی (ع): شوخی زیاد (انسان را) از هیبت می اندازد. - هر که زیاد شوخی کند، هیبتش کم می شود. - شوخی زیاد، ارج و احترام را می برد و موجب دشمنی می شود. - هر که زیاد شوخی کند، نادان شمرده می شود. - هر که زیاد شوخی کند، احق به شمارمی آید. - هر که زیاد شوخی کند، وقارش کم می شود. - هر که زیاد شوخی کند، از داشتن بدخواه و کسی که او را خفیف شمارد بی نصیب نخواهد بود. - در سبکسری و شوخی زیاد، حماقت نهفته است. - زیاده روی در شوخی، حماقت است.

مسخ.

مسخ.

قرآن. ((و کسانی از شما را که در روز شنبه (از فرمان خدا) تجاوز کردند، نیک شناختید پس ایشان را گفتیم: بوزینگانی طرد شده باشید و ما آن (عقوبت) را برای حاضران و (نسل های) پس از آن عبرتی و برای پرهیزگاران، پندی قرار دادیم)). - امام باقر(ع): و از جمله قانون و روشی که خدای عزوجل موسی (ع) را به آن امر فرمود، این بود که روز شنبه را برای آن ها مقرر داشت که هر کس روز شنبه را بزرگ شمرد و از ترس خدا بی احترامی به این روز را روا نشمارد، خداوند او را به بهشت برد و هر که احترام این روز را نگه ندارد و کاری را که خداوند در آن روز نهی کرده (صید ماهی) حلال شمرد، خدای عزوجل او را به دوزخ برد اما چون (صید یا خوردن) ماهی ها را روا شمردند و در روز شنبه آن ها را حبس کردند و (روز بعد صید کردند و) خوردند، خدا بر آن ها خشم گرفت بدون آن که به خدای رحمان مشرک شده یا در آن چه موسی آورده بود شک کنند خداوند عزوجل می فرماید: ((کسانی از شما را که در روز شنبه (از فرمان خدا) تجاوز کردند، نیک شناختید پس ایشان را گفتیم: بوزینگانی طرد شده باشید. - امام صادق (ع) - درباره آیه ((کسانی از بنی اسرائیل که کافر شدند به زبان داود و عیسی بن مریم نفرین شدند)) - : با نفرین داود به خوک تبدیل شدند و با نفرین عیسی بن مریم به بوزینه.

- امام باقر (ع): در کتاب علی (ع) یافتیم که جماعتی از اهالی ایکه، از قوم ثمود، بودند که در روز شنبه ماهی هابه جانب آن‌ها پیش می‌آمدند، تا خداوند اطاعت آنان را در این باره بیازماید روز شنبه ماهی‌ها وارد جوی‌ها و نه‌رهای که از جلو خانه‌ها و مراکز تجمع آن‌ها می‌گذشت، می‌شدند و آن مردم به صید آن‌ها می‌پرداختند و مدت‌ها این کار را می‌کردند و احبار و علمایشان هم آن‌ها را از صید، نهی نمی‌کردند و انگهی شیطان به گروهی از آن‌ها تلقین کرد که شما از خوردن ماهی در روز شنبه نهی شده‌اید نه از صید آن‌ها لذا این جماعت روز شنبه صید می‌کردند و روزهای دیگر ماهی‌های صید شده را می‌خوردند. گروهی از آن‌ها گفتند: هم اینک ما ماهی‌ها را صید می‌کنیم و بدین ترتیب (از فرمان خدا) سرپیچی کردند گروهی از ایشان به سمت راست رفتند (و از صید خودداری کردند) و (به صید کنندگان) گفتند: با فرمان خدا مخالفت نکنید، که به کيفر او گرفتار می‌شوید و گروهی دیگر هم به سمت چپ کناره جستند و سکوت کردند و صید کنندگان را اندرز ندادند و به گروهی که آن‌ها را اندرز داده بودند گفتند: ((برای چه گروهی را که خدا هلاکشان می‌کند یا عذابی سخت به آنان خواهد چشاند، اندر می‌دهید؟)) آن گروهی که اندرزشان داده بودند پاسخ دادند: ((تا ما را پیش پروردگارتان عذری باشد و شاید که آنان پرهیزند)) پس خدای عزوجل فرمود: ((پس، هنگامی که آن چه را بدان تذکر داده شده بودند از یاد بردند)) یعنی چون اندرزی را که به آن‌ها (درباره ترک نافرمانی خدا و صید ماهی) داده شده بود پشت گوش انداختند و به گناه ادامه دادند پس طایفه‌ای که آن‌ها را اندرز داده بودند، گفتند: به خدا قسم که با شما نمی‌آمیزیم و امشب را در این شهرتان که در آن خدا را نافرمانی کرده‌اید با شما به سر نمی‌بریم، زیرا می‌ترسیم بر شما بلا نازل شود و ما هم در آتش شما بسوزیم لذا، از ترس این که بلا به ایشان رسد شهر را ترک گفتند و جایی نزدیک شهر رفتند و شب را زیر آسمان به سر بردند، صبح که شد این اولیای خدا و فرمانبران فرمان او رفتند تا از حال و روز نافرمانان خبر بگیرند چون به دروازه شهر رسیدند، آن‌ها را بسته یافتند در را کوبیدند اما جوابی نشنیدند و یک کلمه هم به گوششان نخورد لذا نردبانی به دیوار شهر گذاشتند و از بین خود یک نفر را بالا فرستادند او از بالای دیوار داخل شهر را نگاه کرد ناگاه دید مردم به صورت عده‌ای بوزینه درآمده‌اند که بر یکدیگر بانگ می‌زنند به همراهان خود گفت: ای مردم، به خدا صحنه عجیبی می‌بینم! گفتند: چه می‌بینی؟ گفت: مردم به صورت بوزینه درآمده‌اند و دم دارند و بر یکدیگر بانگ می‌زنند آن عده در را گمانیدف شکستند حضرت فرمود: بوزینگان خویشان انسی خود را شناختند اما این انسان‌ها خویشان بوزینه شده خود را شناختند آن عده به بوزینگان گفتند: نگفتم این کار را نکنید. علی (ع) فرمود: سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید من خویشان و نسب‌های آن‌ها را در میان این امت می‌شناسم که نهی از منکر نمی‌کنند و در صدد تغییر گناهان بر نمی‌آیند بلکه آن چه بدان فرمان داده شده اند فرو گذاشتند و تارومار شدند خداوند عزوجل می‌فرماید: ((دور باد (از رحمت خدا) گروه ستمکاران)) و می‌فرماید: ((کسانی را که از (کار) بد باز می‌داشتند، نجات دادیم و کسانی را که ستم کردند، به سزای آن که نافرمانی می‌کردند، به عذابی سخت گرفتار کردیم)). توضیح: علامه طباطبایی، بعد از تفسیر آیات ۶۳ تا ۷۴ سوره بقره، تحت عنوان ((بحثی فلسفی)) می‌گوید. این سوره، همچنان که ملاحظه می‌کنید، مشتمل بر چندین نشانه اعجاز در سرگذشت بنی اسرائیل و دیگران می‌باشد مانند شکافتن دریا و غرق کردن فرعونیان در آیه ((و آن گاه که دریا را برای شما شکافتیم و فرعونیان را غرق کردیم)) و صاعقه زدن بنی اسرائیل و زنده کردن آن‌ها پس از مرگ در آیه ((و آن گاه که گفتید: ای موسی! هرگز به تو ایمان نیاوریم)) و سایه افکندن ابر بر سر آن‌ها و

فروفرستادن گزانگبین و بلدرچین برای آنان در آیه ((وابر را بر فراز آنان سایبان کردیم)) و جوشیدن چشمه ها از سنگ در آیه ((و هنگامی که موسی برای قوم خود در پی آب برآمد)) و بلند شدن کوه بر فراز آنان در آیه ((و (کوه) طور را بر فراز شما فراشتیم)) و مسخ شدن عده ای از آن ها در آیه ((پس، ایشان را گفتیم: بوزینگانی طرد شده باشید)) و زنده کردن کشته و به وسیله قسمتی از گاو ذبح شده در آیه ((پس، گفتیم قسمتی از آن (گاو) را به او بزنید)) و مانند زنده کردن عده ای دیگر در آیه ((آیاندیدی کسانی را که از خانه های خود خارج شدند)) و مانند زنده کردن شخصی که از آبادی ویران شده ای گذشت و در آیه ((یا چون آن کس که از آبادی که بال هایش یکسره فرو ریخته بود، عبور کرد)) و مانند زنده کردن مرغان به دست ابراهیم در آیه ((و آن گاه که ابراهیم گفت: پروردگارا، به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می کنی)) این هادوازه معجزه و خارق عادت است که بیشتر آن هادر میان بنی اسرائیل واقع شده و قرآن یاد کرده است در مباحث گذشته مساله امکان وقوع معجزه را و این که کارهای خارق العاده اموری شدنی هستند و در عین حال ناقض قانون کلی علیت نمی باشند، توضیح دادیم و روشن شد که دلیلی ندارد آیاتی را که در وقوع اعجاز ظهور دارند، تاویل و توجیه کنیم مگر این که از موضوعات محال باشد، مانند تقسیم عدد سه به دو عدد صحیح متساوی و یا متولد شدن نوزادی که خودش پدر خودش باشد، زیرا این اموراصولا شدنی نیستند. البته، پاره ای معجزات، مانند زنده کردن مردگان و مسخ افراد بشر به بحث دیگری مربوط می شود در این جا بعضی می گویند: در جای خود ثابت شده که موجود برخوردار از قوه کمال و فعلیت، چنانچه از حالت قوه به فعل در آید، دیگر محال است بار دیگر به حالت قوه برگردد همچنین هر موجودی که وجودش کاملتر باشد، در سیر تکاملی خود، به وجود ناقص تر از خود باز نمی گردد انسان هم وقتی می میرد، نفس او از ماده مجرد و برهنه می شود و به موجودی مجرد مثالی یا عقلی تبدیل می شود و این دو مرتبه (تجرد مثالی و عقلی) فراتر از مرتبه ماده است بنابراین، محال است که بعد از مرگ، نفس دوباره به ماده تعلق بگیرد، زیرا مستلزم بازگشت شیئی از فعلیت به قوه می باشد و این محال است همچنین وجود انسان از سایر انواع حیوان کاملتر است بنابراین، محال است که انسان، از طریق مسخ، به صورت یکی از آن ها در آید. پاسخ این است: این که گفته اند وقتی چیزی از حالت قوه به فعل درآمد، دیگر محال است مجدداً به حالت قوه برگردد، یک حقیقت تردیدناپذیر است اما بازگشت مرده به زندگی دوباره دنیا به طور کلی و نیز مسخ شدن از مصداق های این قاعده نیستند توضیح این که آن چه از حس و برهان به دست می آید این است که جوهر نباتی مادی هر گاه در مسیر تکامل حیوانی قرار بگیرد، به سوی حیوانیت حرکت می کند و صورت حیوانی، که یک صورت مجرد برزخی است، پیدا می کند و حقیقت آن، ادراک جزئی خیالی است که موجود از خودش دارد این صورت حیوانی وجود کمال جوهر نباتی و مرحله فعلیت این قوه است که از طریق حرکت جوهری به آن مرحله می رسد و محال است روزی به جوهر مادی برگردد و ماده بشود مگر این که نفس حیوانی از ماده خود جدا شود و در نتیجه، ماده با صورتی مادی باقی بماند، مثل این که حیوان بمیرد و به صورت جسمی بی جان و تحرک در آید. وانگهی، صورت حیوانی منشا یک رشته افعال ادراکی است که از آن سر می زند و حالات علمیه ای نیز بر آن مترتب می باشد که با سرزدن آن ها از این صورت حیوانی، هر یک از این حالات در نفس، نقش می بندد و نقشی از پی نقشی در نفس صورت می بندد و هر گاه نقشهای هم شکل و همانند ابنوه شوند، نقش واحدی شکل می گیرد و به صورت ثابت تغییر ناپذیر ملکه راسخ و ریشه داری تبدیل می شود این صورت نفسانی جدیدی است که ممکن است به واسطه آن نوعی از نفس حیوانی پدید آید و به حیوانی خاص که دارای صورتی خاص است و نوع آن را تعیین می کند، تبدیل شود مانند صورت مکر و کینه و شهوت و وفاداری و درندگی و امثال این ها اما اگر ملکه ای حاصل نشود، نفس در همان مرتبه ساده قبلی خود باقی می ماند مانند گیاه که هر گاه از حرکت جوهری خود بازایستد، به همان حالت نبات باقی می ماند و به فعلیت حیوانی نمی رسد اگر نفس برزخی از نظر حالات و افعال تکامل دفعی پیدا کند، در همان مرحله اول وجود، علاقه اش با بدن قطع می شود اما به واسطه افعال ادراکی متعلق به

ماده خود تدریجا تکامل می یابد تا آن که به حیوان خاصی تبدیل می شود این در صورتی است که عمر طبیعی یا مقدار قابل توجهی از آن را سپری کند، اما اگر مانعی مانند مرگ غیرطبیعی بر سر راه آن پدید آید و نگذارد نفس برزخی عمر طبیعی خود را کامل کند یا مقدار قابل اعتنایی از آن را بگذراند، در این صورت به همان حالت سادگی حیوانیت خود باقی می ماند. حال، اگر حیوان در مسیر انسانیت، یعنی وجودی که ذات خود را به صورت کلی و مجرد از ماده و لوازم آن، مانند مقدار و رنگ و غیره تعقل و ادراک کند قرار گیرد، در سایه حرکت جوهری از حالت فعلیت مثالی (تجرد برزخی حیوانی) که حالت قوه عقل است، به مرحله فعلیت تجرد عقلی می رسد و صورت انسان بالفعل در او حاصل می شود و البته محال است که این فعلیت به مرحله قوه خود که همان تجرد مثالی است، بازگشت کند. این صورت (انسانی) نیز دارای افعال و احوالی است که از تراکم تدریجی آن ها صورت خاص تازه ای پدید می آید که موجب تنوع نوعیت انسان است نظیر آن چه درباره تنوع حیوانی گفته شد. با توجه به این مطالب، روشن می شود که اگر فرض کنیم انسانی پس از مرگ به دنیا برگردد و از نو به ماده، مخصوصا ماده ای که نفس او قبلا به آن تعلق داشته است، تعلق بگیرد، این امر اصل تجرد نفس او را از بین نمی برد، زیرا پیش از قطع ارتباطش با ماده نیز مجرد بود و در صورت تعلق دوباره به آن، این تجرد خود را حفظ می کند منتها چیزی که هست این است که بر اثر مرگ، ابزاری که فعل نفس را با ماده ارتباط می داده از بین رفته است و از این رو قادر به انجام کار مادی نیست، درست مانند صنعتگری که ابزارها و وسایل لازم برای انجام کار خود را از دست داده باشد اما وقتی نفس دوباره به ماده تعلق گیرد، قوای آن و ابزارهای بدنی اش را مجددا به کار می اندازد و احوال و ملکاتی را که کسب کرده بوده، به واسطه افعال جدید به مرتبه ای بالاتر از آن چه قبلا داشته است، می رساند و تکامل جدیدی پیدا می کند بدون آن که سیر نزولی و عقبگرد از حال کمال به نقص و از فعل به قوه کرده باشد. ممکن است بگویید که لازمه این سخن، قبول قسر دائمی است، حال آن که قسر دائم قطعا باطل و نادرست است، زیرا نفس مجرد جدا شده از بدن اگر در طبیعت آن این امکان وجود داشته باشد که، با تعلق دوباره به ماده، به لحاظ افعال مادی تکامل یابد، محرومیت آن از رسیدن به چنین کمالی برای همیشه، مستلزم این است که از آن چه طبیعتش اقتضا می کند محروم شود، چه آن که همه نفسها از طریق اعجاز یا خرق عادت به دنیا بر نمی گردند و از طرفی محرومیت مستمر نیز قسر دائمی است. پاسخ این است که نفوسی که در دنیا از قوه به فعلیت می رسند و با رسیدن به حد و مرحله ای می میرند، همیشه به حالت امکان کمال یابی بعدی باقی نمی مانند بلکه پس از مدتی آن حالت فعلیت موجود در آن ها ثبات به خود می گیرد و یا تبدیل به صورت عقلی مناسبی می شود و به آن حال باقی می ماند و دیگر آن امکان رسیدن به کمال بعدی از بین می رود بنابراین، انسانی که با نفس بسیط و ساده از دنیا می رود و فقط یک سلسله کارهای نیک و بد انجام داده، چنانچه مدتی بیشتر زندگی می کرد ممکن بود بر اثر تکرار افعال صورت سعادت مند یا شقاوت مندی را برای نفس ساده خود کسب کند. همچنین اگر پس از مرگ به دنیا باز گردد و زندگی کند، ممکن است که برای صورت قبلی خود صورت جدیدی کسب کند و چنانچه برنگشت در عالم برزخ، طبق افعالی که در دنیا کسب کرده، پاداش داده یا عذاب می شود تا آن گاه که صورت عقلی مناسبی با صورت مثالی قبلی خود پیدا کند و در این هنگام امکان مذکور از بین می رود و تنها امکان تکامل عقلی برایش باقی می ماند چنین نفسی اگر به دنیا باز گردد - مانند نفوس انبیا و اولیا چنانچه پس از مرگ به دنیا برگردند - ممکن است صورت عقلیه دیگری از ناحیه ماده و افعال متعلق به آن حاصل شود و اگر برنگشت برایش همان خواهد بود که در دنیا کسب کرده است، یعنی کمال و بالا رفتن به مدارج کمال و حرکت در مسیر آن. روشن است که این معنا (بقای امکان کسب کمالات عقلی از طریق بازگشت به دنیا) قسر دائم نیست، زیرا اگر صرف محروم ماندن موجودی از کمالات ممکن برای آن به واسطه تاثیر علل و عواملی مؤثر، قسر دائمی باشد، در آن صورت بیشتر حوادث این جهان، که عالم تراحم و تضادمی باشد، یا همه آن ها در یک حالت قسر دائم خواهند بود چه آن که کلیه اجزای این عالم طبیعی در یکدیگر مؤثرند قسر دائم در حقیقت این است که در نهاد نوعی از انواع موجودات اقتضای کمالی از

کمالات، یا استعدادی قرار داده شود ولی، به واسطه وجود مانعی در ذات خود آن موجود یا مانعی خارجی که طبق غریزه و نهادش در صددابطال آن کمال می باشد، آن کمال یا استعداد هیچ وقت به منصه ظهور نرسد، که در این صورت نهادن آن مقتضی کمال یا استعداد در نهاد آن موجود باطل و بیهوده خواهد بود دقت شود به همین ترتیب، اگر فرض کنیم انسانی صورت انسانیش تغییر کند و به صورت نوع دیگری از انواع حیوان مانند بوزینه و خوک درآید، این در حقیقت صورتی روی صورت است، یعنی فرد مزبور ((انسان - میمون)) یا ((انسان خوک)) می باشد، نه انسانی که انسانیت او زایل گشته و صورت خوک یا بوزینگی به جای آن نشسته است خلاصه این که، انسان هر گاه صورتی از صورملکات را کسب کند، نفس او آن صورت را به خود می گیرد و دلیلی ندارد که، همچنان که پس از مرگ در آخرت این صورتها ظهور می کنند، در همین دنیاییز تاحدی از مرحله کمون به مرحله بروز نتوانند برسند پیش از این گفتیم که نفس انسانی در آغازپیدایش خود حالتی ساده دارد که به سبب آن می تواند به صورت خاصی متنوع شود و از آن حالت ابهام و اطلاق بیرون آید بنابراین، انسانی که مسخ می شود، انسان است و در عین حال مسخ شده، نه این که مسخ شده ای است فاقد انسانیت. در نشریات روزانه، اخباری از مجامع علمی اروپا و آمریکا می خوانیم که نشان می دهد حیات پس از مرگ و نیز تبدیل شدن صورت انسان به صورت موجود دیگری شدنی است گرچه ما در این مباحث به این گونه خبرها تکیه نمی کنیم اما پژوهشگران حقیقت جو نباید آن چه را که دیروز می خوانده اند امروز به بوته فراموشی بسپارند. ممکن است بگوئید: بنابراین، عقیده به تناسخ مانعی ندارد. پاسخ می دهیم که چنین نیست، زیرا تناسخ یعنی نفسی که به نوع کمال خود رسیده پس از مفارقت از بدن به بدن دیگری تعلق گیرد - محال است چه آن که اگر این بدن دوم خود دارای نفس باشد لازمه تناسخ این است که دو نفس به یک بدن تعلق گیرد و این یعنی وحدت کثیر و کثرت واحد (که محال می باشد) و اگر دارای نفس نباشد، لازم می آید که آن چه بالفعل است، به مرحله قوه برگردد، مثلاً- شخص سالخورده و پیر به کودکی برگردد براساس همین سخن، تعلق گرفتن نفس کامل شده انسانی که از بدن مفارقت کرده، به یک بدن نباتی یا حیوانی نیز محال است.

قطع نسل مسخ شدگان.

- پیامبر خدا(ص): خدای متعال برای هیچ مسخ شده ای نسلی و بازمانده ای نگذاشت (این) بوزینه ها و خوک ها قبلاً بوده اند. - خداوند هیچ موجودی را مسخ نکرد، که برایش دنباله و نسلی باشد. - خداوند هر موجودی را مسخ کرد، برایش نسل یا دنباله ای باقی نگذاشت. توضیح: در ((مجمع البیان)) در تفسیر آیه ((ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت)) از قول ابن عباس آمده است که گفت: خدای متعال آن ها را با مسخ کردن کیفر داد آن ها بر یکدیگر بانگ می کردند و سه روز نه چیزی خوردند و نه آشامیدند و نه زاد و ولد کردند و پس از سه روز، خداوند متعال آنان را هلاک کرد و بادی وزیدن گرفت و آن ها را در آب انداخت خداوند هیچ قومی را مسخ نکرد، مگر این که نابودشان ساخت و این میمون ها و خوک ها از نسل آن عده نیستند بلکه آنان به صورت این حیوانات مسخ شدند به اتفاق آرا مسلمانان در میان میمون ها و خوک ها از فرزندان آدم وجود ندارد و اگر این ها از فرزندان مسخ شدگان بودند، بی گمان این حیوانات آدمیزاد بودند مجاهد می گوید: آنان به میمون تبدیل نشدند، بلکه این مثلی است که خدای متعال زده است، چنان که فرموده است: ((مانند مثل الاغ که کتاب هایی را حمل می کند)) از مجاهد همچنین نقل شده است که دل های این عده مسخ شد و مانند دل های بوزینگان شد که نه اندرزی می پذیرد و نه از بانگ و هیبتی می ترسد این دو گفته با ظاهر آیه که اکثر مفسران به آن اعتقاد دارند، مخالف است و ضرورتی هم ندارد که چنین تاویلات و توجیهاتی گفته شود.

راه رفتن.

آداب راه رفتن.

قرآن . ((و بندگان خدای رحمان و کسانی هستند که روی زمین به نرمی گام بر می دارند و چون نادانان ایشان را مخاطب سازند، به ملایمت پاسخ می دهند)). ((و در راه رفتن خود، میانه رو باش و صدایت را آهسته ساز که بدترین آوازه بانگ خران است)). - ابن عباس : رسول خدا(ص) در موقع راه رفتن چنان راه می رفت که معلوم بود راه رفتن شخص ناتوان یا تنبل نیست . - امام علی (ع): رسول خدا(ص) هر گاه راه می رفت ، چنان می خرامید که گویی سرازیری را می پیماید پیش از آن حضرت و پس از او کسی را مانند ایشان ندیدم . - علی بن الحسین (ع) هرگاه راه می رفت ، دستش را از ران خود جلوتر نمی برد و دست هایش را بالا- و پایین نمی برد، بلکه با وقار و فروتنی راه می رفت . - امام صادق (ع): علی بن الحسین (ع) (در هنگام راه رفتن) دست راستش از دست چپش جلوتر نمی افتاد. - امام صادق (ع): علی بن الحسین (ع) چنان راه می رفت که انگار روی سرش پرنده ای است ، دست راستش از دست چپش پیشی نمی گرفت . - پیامبر خدا(ص): تند راه رفتن ، هیبت مؤمن را از بین می برد. - امام صادق (ع): راه رفتن شتابزده ، هیبت مؤمن را از بین می برد و نورش را خاموش می کند. - امیرمؤمنان (ع) سواره به میان اصحاب خود آمد آنان دنبال حضرت راه افتادند حضرت به طرف آن ها برگشت و فرمود: کاری دارید؟ عرض کردند: نه ، ای امیرمؤمنان ، بلکه دوست داریم با شما راه برویم امام فرمود: برگردید، زیرا راه رفتن پیاده با سواره ، موجب فاسد شدن سواره و خواری پیاده است . امام صادق (ع) فرمود: یک بار هم امیرمؤمنان بر مرکب سوار بود و اصحاب دنبال ایشان به راه افتادند حضرت فرمود: برگردید، زیرا صدای کفش ها در پشت سرمردان ، مایه تباهی دل های احمقان است . - امام علی (ع) زمانی که از صفین به کوفه وارد شد حرب در کنار حضرت که سواره بود پیاده به راه افتاد امام علی (ع) فرمود: برگرد، زیرا پیاده آمدن چون تویی در رکاب چون منی ، باعث غرور و فریفتگی زمامدار و مایه خواری مؤمن است . - در وصف پرهیزگاران :- گفتارشان راست است و پوشاکشان میانه روی و راه رفتنشان با فروتنی .

نهی از راه رفتن با ناز و تبختر.

قرآن . ((و در زمین با نخوت راه مرو، زیرا که تو هرگز زمین را نتوانی شکافت و در بلندی به کوه ها نتوانی رسید)). ((از مردم (به نخوت) رخ برمتاب و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسند فخر فروش را دوست نمی دارد)). - امام علی (ع) - در وصف طاووس :- مانند شخص متکبر پرافاده راه می رود و به دم و بال های خویش با دقت می نگرد و از زیبایی پوشش خود، قهقهه سر می دهد. - پیامبر خدا(ص): کسی که روی زمین با تبختر و افاده راه می رود، زمین و هر موجودی که زیر و روی آن است او را لعنت می کنند. - کسی که خود بزرگ بین باشد یا باتکبر راه رود، خدای تبارک و تعالی را درحالی دیدار کند که بر او خشمگین است . - امام علی (ع): ابو دجانه انصاری دستاری بست و پر شال را از پشت میان دوشانه خود انداخت و آن گاه میان دو صف (سپاه) شروع کرد به راه رفتن با تبختر رسول خدا(ص) فرمود: این نوع راه رفتن را خداوند متعال دشمن دارد، مگر در هنگام جنگ . - امام صادق (ع): ابو دجانه انصاری در روز احد دستاری بست و پر شال را میان دو شانه خود انداخت و آن گاه شروع به خرامیدن کرد رسول خدا(ص) فرمود: این نوع راه رفتن را خدای عزوجل دشمن می دارد، مگر به هنگام جنگ در راه خدا. - پیامبر خدا(ص): هر گاه امت من با نازو تکبر راه روند و ایرانیان و رومیان خدمتگزار آن ها شوند، به جان یکدیگر بیفتند. - هر گاه امت من با ناز و تبختر راه روند و ایرانیان و رومیان خدمتکارشان شوند، بر یکدیگر مسلط گردانیده شوند. - مرد سیاهی که با حالت تبختر راه می رفت ، بر امام باقر(ع) گذشت ، حضرت فرمود: آدم گردنکشی است راوی می گوید: عرض کردم : او

گداست فرمود: او گردنکش است .

نیرنگ .

نیرنگ .

قرآن . ((و دست به نیرنگی بس بزرگ زدند)). - امام علی (ع): آفت زرنگی و نیرنگبازی است . - نیرنگ زدن به کسی که به تو اعتماد کرده و کفر است . - نیرنگ زدن پستی است و فریب دادن شوم است . - نیرنگبازی و خیانت و از ایمان به دورند . - نیرنگ زدن و خصلت سرکشان است . - پیامبر خدا(ص): از ما نیست کسی که به مسلمانی نیرنگ زند . - امام علی (ع): نیرنگباز، شیطانی است در چهره انسان . - هیچ نیرنگبازی امانتدار نیست . - هر که نیرنگ زند، نیرنگش دامن خود او را می گیرد . - امام صادق (ع): سه چیز است که در هر که باشد به زیان خود او تمام شوند: نیرنگبازی و عهدشکنی و سرکشی و این سخن خداوند است و آن جا که می فرماید: ((و نیرنگ بد جز - دامن) صاحبش را بگیرد)), ((پس بنگر که فرجام نیرنگ آن هاچه بود، ما آن ها و قومشان را بکلی نابودیم کردیم)) و می فرماید: ((کسی که پیمان شکنند، گنارش بحاص) ن - ماد) درحقیقت به زیان خود پیمان می شکنند)) و می فرماید: ((ای مردم سرکشی شما فقط به زیان خود شماست شما بهره زندگی دنیا را (می طلبید)). - امام علی (ع): هر که به مردم نیرنگ بزند، خداوند سبحان نیرنگ او را گریبانگیر خودش می کند . - از بزرگترین نیرنگ ها، خوب جلوه دادن بدی است . - هر که خود را از نیرنگ ایمن پندارد، باشر و بدی رو به رو شود . - امام صادق (ع): اگر برآستی اعمال به پیشگاه خدا عرضه می شود، دیگر نیرنگ چرا؟ . - امام علی (ع) - در وصف پرهیزگاران - اگر از چیزی دوری می کند، از سر بی رغبتی و احترازش از آن است و اگر به چیزی نزدیک می شود، از روی نرمی و مهربانی است دوری کردنش به انگیزه کبر و بزرگمنشی نیست و نزدیک شدنش از روی نیرنگ و فریب نمی باشد . - امام علی (ع)، زمانی که به اردوگاه خوارج که همچنان بر انکار حکمت پافشاری می کردند، رفت به آنان فرمود: آیا هنگامی که از روی حيله و فریب و نیرنگ و خدعه قرآن ها را بر افراشتند، همین شما نگفتید که آن ها برادران ما هستند و همچون ما مسلمانند، از ما خاتمه جنگ می خواهند و به کتاب خدای سبحان روی آورده اند و درست آن است که در خواستشان را بپذیریم و گره کارشان را بگشاییم ؟ و من به شما گفتم : این کار آن ها ظاهرش ایمان است و باطنش دشمنی ، آغازش رحم و دلسوزی است و پایانش پشیمانی .

نیرنگ و خدعه در آتشند.

- پیامبر خدا(ص): نیرنگ و خدعه ، در آتشند . - نیرنگبازی و فریبکاری و خیانت و در آتشند . - ملعون است کسی که به مؤمنی زیان رساند یا به او نیرنگ زند . - کسی که مسلمان باشد، نه نیرنگ می زند و نه حيله گری می کند، زیرا از جبرئیل (ع) شنیدم که می گوید: همانا نیرنگ و حيله گری در آتشند . - امام علی (ع): نیرنگ و حيله گری در آتشند پس از خدای عزوجل و از یورش او بر حذر باشید . - اگر نبود که نیرنگ و خدعه در آتشند، هر آینه من نیرنگبازترین مردم عرب بودم . - اگر نبود که نیرنگ و فریبکاری در آتشند، بی گمان من مکارترین مردم بودم . - اگر نبود که از رسول خدا(ص) شنیدم که می فرماید: نیرنگ و فریب و خیانت در آتشند، هر آینه من نیرنگبازترین مردم عرب بودم . - اگر پای تقوا در میان نبود، من از همه عرب ها حيله گرت تر بودم . - مجلسی - رضوان الله علیه - در توضیح حدیث شماره ۱۸۹۴۸ می نویسد: توضیح: در قاموس آمده است که مکر یعنی خدعه و فریب و گفته است که خدعه ، مانند منعه ، خدعا و خدعا، یعنی او را فریفت و خواست به طوری که نفهمد به او گزند برساند مانند خدعه فانخدع (یعنی او را فریفت و پس او فریب خورد) و اسم از این کلمه ((خدعه)) است راغب می گوید: مکر، یعنی برگرداندن

کسی از قصدش با حيله و نيرنگ و آن دو گونه است: مکرپسنديده و آن در جایی است که هدف از زدن رای کسی، کاری نيک باشد، به همین معناست آيه ((وخداوند بهترين مکر کنندگان است)) و مکر ناپسند و نکوهيده و آن در جایی است که هدف، کاری زشت و ناپسند باشد خدای متعال می فرماید: ((و مکر بدجز (دامن) صاحبش را نگیرد)) و درباره هر دومورد می فرماید: ((آنان مکر کردند و ما نیز مکر کردیم و خبر نداشتند)) بعضی گفته اند: از مکر خدای متعال این است که به بنده مهلت می دهد و متاع دنيا را تحت اختيارش می گذارد به همین سبب است که امير مؤمنان (ع) می فرماید: کسی که دنيايش بر او توسعه يابد و نداند که این مکر خداست نسبت به او، عقلش فريب خورده است راغب می گوید: خداع به معنای منصرف کردن کسی است از هدفش با ترفند و اظهار کردن خلاف آن چه در دل می پروراند پايان سخن راغب. در مصباح آمده است: خدعه خدعا فانخدع، خدع سبه کسر خا - اسم آن است و خديعه نیز مانند آن (اسم) می باشد اسم فاعل آن خدوع است بر وزن رسول خداع و خادع نیز اسم فاعلند خدعه - به ضم خا - چیزی را گویند که انسان به وسيله آن فريب می دهد مانند لعبه يعنی وسيله بازی پايان سخن مصباح. گاهی میان مکر و خدعه، وقتی در کنار هم استعمال شوند، فرق گذاشته می شود به این ترتيب که مراد از مکر، انديشیدن حيله و استعمال فکر در کاری است که شايسته نيست انجام شود و قصد نشان دادن غير آن و مصروف کردن فکر در چگونگی آن و مراد از خدعه به کار بستن آن اندیشه در خارج و پياده کردن آن درباره شخص مورد نظر است ظاهرا حضرت از این رو این سخن را فرموده که مردم معاويه - عليه اللعنه - را به ذکاوت و خردمندی نسبت می دادند و آن حضرت را به سست انديشی، چرا که می دیدند حيله های مبتنی بر دروغ و خیانت و حقه بازی معاويه مؤثر می افتد لذا امام (ع) توضيح می دهد که وی این ترفندها و حيله های معاويه را کاملاً می شناسد، اما چون برخلاف اوامر و نواهی خدا می باشد، از آن ها استفاده نمی کند چنان که سید رضی - رضی الله عنه - در نهج البلاغه از امام صلوات الله عليه - روايت می کند که فرمود: ما در زمانه ای به سر می بریم که بیشتر مردم آن غداری و خیانت را زیرکی می دانند و افراد بی خبر و نادان، این عده را به خوش فکری نسبت می دهند آن ها را چه می شود! خدايشان بکشد! گاه باشد که مرد آزموده و دانا به زیر و زبر امور، در هر موردی حيله و نيرنگ آن را می داند، ولی اوامر و نواهی خدا مانع می شود و با آن که می داند و می تواند این حيله ها را به کار بندد، اما آن ها را رها می کند لیکن کسی که در دین هیچ پروایی ندارد، فرصت را برای به کار بستن این ترفندها و نيرنگ ها غنيمت می شمرد. ((حريجه)) (در این کلام امام) به معنای تقواست بعضی شارحان در تفسير این جمله حضرت گفته اند: علتش این است که هر دو گروه از نتیجه خیانت و غداری بی خبرند و آن را از کیاست و زیرکی تمیز نمی دهند، زیرا غدر پی بردن به راه چاره و پياده کردن آن درباره شخصی است که نسبت به او غدر می شود و کیاست عبارت است از پی بردن به راه چاره و مصالح در مواردی که درست و رواست بنابراین، غدر و کیاست، در امر پی بردن به چاره و بیرون کشیدن راه چاره ها از طریق فکر و اندیشه مشترک هستند، منتها شخص غدرکننده چاره گری هایش بر خلاف قوانین شرعی و مصالح دینی است و شخص با کیاست و زیرک، چاره هایی که با شرع و مصالح دینی سازگار باشد می اندیشد به دلیل تفاوت ظریف و باریکی که میان این دو واژه وجود دارد، شخص غدار غدر و مکر خود را در لباس کیاست و ذکاوت در می آورد و افراد نادان و بی خبر هم او را به خوش فکری و گربزی نسبت می دهند، چنان که معاويه و عمرو عاص و مغیره بن شعبه و همپالکی های آن ها را به دها و ذکاوت نسبت داده اند در صورتی که نمی دانند حيله گری شخص غدار و حقه باز او را به سوی رذيله گناه می کشاند و نقشه کشی و حيله ای که به رذيلت منجر شود، نيک و پسنديده نيست، برخلاف چاره گری و مصلحت انديشی شخص با کیاست و زیرک که به عدالت می کشاند، پايان سخن این شارح. حضرت در چندین جا، که ذکر آن ها به دراز می کشد، به این مطلب تصريح فرموده است و این که امام (ع) به این کارها (حيله گری و ترفند) آشناتر و در به کار بستن آن ها تواناتر بوده، مطلبی است آشکار، زیرا محور مکر و نيرنگ عبارت است از به کار گرفتن فکر برای رسیدن به حيله ها و نقشه ها و شناخت راه های آسیب زدن و نحوه پياده کردن آن ها

درباره کسی، بی آن که وی متوجه شود و پیداست که امام (ع) به دلیل دانش گسترده اش، هر چیزی را بهتر از هر کسی می شناخت. و اما مراد از این که مکر و خدعه در آتشند، افراد دارای این صفات هستند و اسناد، مجازی است.

مکر خدا.

قرآن. ((و (یاد کن) هنگامی را که کافران درباره تو مکر می کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا (از مکه) بیرون کنند و مکر کردند و خدا مکر کرد و خدا بهترین مکرکنندگان است)). ((و دست به مکر زدند و (ما نیز) دست به مکر زدیم و خبر نداشتند پس، بنگر که فرجام مکرشان چه بود ما آنان و قومشان را، همگی، هلاک کردیم)). - امام علی (ع): هر که از مکر خدا آسوده خاطر باشد، هلاک شود. - امام صادق (ع): هرگاه دیدید که بنده گناهان مردم را پی جویی می کند و گناه خود را از یاد برده، بدانید که گرفتار مکر خدا شده است. - امام علی (ع): بهترین فرد این امت را (هم) از عذاب خدا ایمن بدان، زیرا خداوند متعال می فرماید: ((تنها زیانکارانند که خود را از مکر (و کيفر) خدا ایمن می پندارند)) و برای بدترین فرد این امت (نیز) از رحمت و لطف خدا نومید مباش، زیرا خدای متعال می فرماید: ((تنها کافرانند که از رحمت خدا نومید می شوند)). - پیامبر خدا (ص) چنین دعا می کرد: خدایا، مرا کمک کن و بر ضد من کمک مکن، مرا یاری و فیروزی ده و بر ضد من یاری و فیروزی مده، به سود من مکر کن و به زیانم مکر مکن.

پاورقی ها

۱- جایی است میان عرفه و مشعر - مجمع البحرين. ۲- در آیه شریفه تعبیر ((زور)) آمده است دروغ را ((زور)) گفته اند چون از جهت خود منحرف است (مفردات، ص ۳۸۷). ۳- علامه مجلسی می گوید: دروغ، براساس تعریف مشهور، عبارت است از خبر دادن از چیزی به خلاف آنچه در واقع هست، خواه آن خبر با عقیده و ذهن مطابق باشد یا نباشد به قولی: راست عبارت است از مطابقت خبر با اعتقاد و ذهن و دروغ ضد آن است به قولی هم: راست مطابق بودن خبر است با واقع و اعتقاد هر دو و دروغ خلاف آن می باشد (بحار، ج ۷۲، ص ۲۳۳). ۴- یعنی زشت ترین و ننگین ترین عیبه است، یا: مایه عیناکی دیگرخویهای نیک می شود. ۵- جمله معروف ((دروغگو حافظه ندارد)) ناظر به همین معناست. ۶- شاید مقصود این باشد که: اگر مردم درباره من از تو پرسیدند، جوابشان را سربسته و با توریه بده (پاورقی کنز العمال). ۷- آنچه در این حدیث به عنوان پایه های کفر ذکر شده، در حدیث پیش از آن به عنوان پایه های فسق یاد شده اند مراجعه کنید ۸- اختصاص دادن نفی ایمان، در این آیه، به یگانگی خدا از آن روست که دیگر چیزهایی که بدانها کفر می ورزند از توابع توحید است - نقل از پاورقی ماخذ. ۹- در لسان العرب، ذیل این حدیث، چنین آمده است: یعنی قصه گویی و نقل سرگذشت پیشینیان، سزاوار و شایسته نیست مگر برای امیر وزمامداری که مردم را موعظه کند و برای عبرت آنان سرگذشت پیشینیان را بازگو کند یا برای کسی که مامور به این کار شده باشد که در این صورت حکم امیر دارد و برای کسب در آمد قصه نمی گوید یا کسی قصه می گوید که بخواهد بر مردم بزرگی فروشد یا خودنمایی کند و گفتار و کردارش را به رخ مردم کشد و موعظه و سخنانش حقیقی نیست، بلکه ریاکارانه و از

روی تصنع است . ۱۰- هر سخن , جایی و هر نکته , مقامی دارد . ۱۱- جامه قوهی , جامه ای که در قهستان کرمان می یافتند . ۱۲- نام نیکی گر بماند ز آدمی — به کزو ماند سرای زرنگار . ۱۳- مقصود کسی است که پس از سه طلاقه کردن همسر خود برای این که براو حلال شود محلل بگیرد و با او شرط کند که پس از نزدیکی وی راطلاق دهد . ۱۴- باد باران آورد بازیچه جنگ . ۱۵- پیامبر(ص) نزدیکی انسان به مرگ و آرزو و روزی و مصائب و حوادثی را که در دنیا به او می رسد, توضیح می دهد یک بار این یکی به او می رسد و فردایش از او برطرف می گردد و به همین ترتیب در معرض حوادث و پیشامدهاست تا این که بهره و روزی خود را از دنیا می گیرد و سپس از بین می رود . ۱۶- یعنی انسان هدف و آماج سه چیز است : عمرش , آرزوهایش و روزیش انسان خردمند شایسته کار, سکان کشتی خود را به سمت نیکوکاری و کارهای خیر متوجه می سازد تا به ساحل سلامت رسد و در نتیجه از زندگی و نتیجه اعمال خود برخوردار شود و میوه شادی و سرور بچیندچنان که خداوند متعال می فرماید: ((همان کسانی که فرشتگان جانیشان را - در حالی که پاکند - می ستانند (و به آنان) می گویند: درود بر شما باد, به پاداش آن چه انجام می دادید به بهشت درآید)) آیه ۳۲, سوره نحل, (نقل از پانوش التریب و الترهیب) . ۱۷- یعنی آدمی در اقیانوس آرزوهای شیرین خود در دنیا سیر می کند (درعالم آرزو و خیال) قصری می سازد و ملک و املاک می خرد و فرزندانش را تعلیم می دهد و تربیت می کند و دیگر آرزوهای شیرین دنیا اما ناگهان مرگ به سراغش می آید بنابراین , انسان زیرک کسی است که از فرصت تندرستی و توانگری خود استفاده کند و برای پروردگار خود کار کند و برای آخرتش بپندوزد - نقل از پانوش التریب و الترهیب . ۱۸- در گذشته که ساعت نبود, وقت را به صورت دیگری مشخص می کردند, از جمله با دوشیدن شتر ابتدا شتر را چند دقیقه می دوشیدند و وقتی شیربند می آمد, بچه شتر را رها می کردند تا مقداری پستان را می مکید و دوباره به شیر می آمد و به اصطلاح پستان رگ می کرد چند دقیقه اول را ((حلب ناقه دوش شتر)) و چند دقیقه دوم را ((فواق ناقه زمان رگ کردن پستان)) می گفتند.

سخنی درباره فرشتگان ::

در قرآن کریم بارها از فرشتگان یاد شده , اما از میان آن ها فقط از جبرئیل و میکائیل نام برده شده است و از بقیه فرشتگان با اوصافشان یاد شده است , مانند ملک الموت و کرام الکاتبین و السفرة الکرام البرره و رقیب و عتید و امثال این ها . از صفات و اعمالی که خداوند سبحان در کلام خود درباره فرشتگان آورده و احادیث پیشگفته هم در این باب همراهی می کند, برمی آید که اولاً فرشتگان موجوداتی گرامی هستند که میان خدای متعال و عالم مشهود واسطه اند, زیرا هیچ حادثه یا رخداد کوچک و بزرگی پیش نمی آید مگر این که فرشتگان در آن دستی دارند و یک یا چند فرشته - بسته به این است که آن حادثه و رخدادیک یا چند جهت و بعد داشته باشد - بر آن گماشته اند و البته تنها نقش آن ها در این زمینه به جریان انداختن فرمان الهی در بسترش یا قرار دادن آن در جایگاهش می باشد . می فرماید : ((در سخن بر او پیشی نمی گیرند و به دستور او کار می کنند)). ثانیاً : از فرمان های خدا به آنان سرپیچی نمی کنند, چرا که فرشتگان از وجودی مستقل و اراده ای مستقل برخوردار نیستند که بر خلاف خواست خداوند سبحان چیزی را بخواهند و لذا هیچ کاری را دست کم نمی گیرند و هیچ یک از فرمان های خدا را که به عهده شان گذارد با تحریف یا کم و زیاد کردن تغییر نمی دهند . می فرماید : ((خدا را در آن چه به آن ها فرمان دهد, نافرمانی نمی کنند و هر چه به آن ها دستور داده شود انجام می دهند)). ثالثاً : فرشتگان در عین آن که شمارشان فراوان است , مراتب متفاوتی دارند . بعضی فرودستند . دهنده اند و دستوراتشان اطاعت می شود و برخی مامورند و امر او را اطاعت می کنند . دهنده است , به فرمان خدا دستور می دهد و فرمان او را برای مامور می برد و آن که مامور است مامور به امر خداست و او را اطاعت می کند . از خود هیچ اختیاری ندارند و هیچ کاره اند . متعال می فرماید : ((و هیچ یک از ما (فرشتگان) نیست مگر این که برای او مرتبه ای معین است))

ومی فرماید: ((در آن جا (هم) مطاع و (هم) امین است)) و می فرماید: ((می گویند: پروردگارتان چه فرمود؟ می گویند: حقیقت)). رابعا: فرشتگان مغلوب و مقهور نمی شوند، زیرا آنان به فرمان و خواست خدا کار می کنند ((و هیچ چیز، نه در آسمان ها و نه در زمین، خدا را در مانده نکند)). خویش چیره است)) و می فرماید: ((خدا فرمانش را به انجام رساننده است)). از این جا روشن می شود که فرشتگان موجوداتی هستند که وجودشان از ماده جسمانی پیراسته می باشد، ماده ای که در معرض زوال و فساد و تغییر است و خاصیتش این می باشد که در حرکت به سمت غایت خود تدریجا به کمال می رسد و گاهی اوقات هم با موانع و آفات بر خورد می کند و از هدف محروم می شود و پیش از رسیدن به آن از بین می رود. نیز از این جا معلوم می شود که آن چه در روایات پیرامون صور و اشکال فرشتگان و هیات های جسمانی آن ها وارد شده و ما مقداری از آن ها را جلوتر از این در بحث روایی آوردیم، در حقیقت بیان تمثیل و ظهور فرشتگان برای پیامبران و ائمه (ع) است که آن ها را وصف کرده اند و هیچ ربطی به تصور و تشکل ندارد، زیرا فرق است میان تمثیل و تشکل. از ظهور فرشته به صورت انسان برای کسی که آن را مشاهده می کند. ادراک دارای شکل و صورت انسان است ولی فی نفسه و در بیرون از ظرف ادراک، فرشته ای است دارای صورت فرشته ای. تشکل و تصور است، زیرا اگر فرشته به شکل و صورت انسان متشکل و متصور شود فی نفسه نیز انسان می شود و فرقی میان ظرف ادراک و ظرف خارج از آن وجود ندارد، زیرا در این صورت هم در خارج و هم در ذهن انسان است. در تفسیر سوره مریم پیرامون معنای تمثیل توضیحاتی دادیم. خداوند سبحان آن چه را درباره معنای تمثیل گفتیم، تصدیق کرده، در داستان مسیح و مریم می فرماید: ((پس روح خود را به سوی او فرستادیم و به شکل بشری خوش اندام برای او تمثیل یافت)). تفسیر این آیه قبلا (در سوره مریم) گذشت. اما آن چه بر سر زبان هاست که فرشته جسم لطیفی است که به هر شکلی، جز شکل سگ و خوک، در می آید و جن جسم لطیفی است که به شکل های گوناگون حتی به شکل سگ و خوک، در می آید، مطلبی است که نه دلیل عقلی برای آن وجود دارد و نه دلیل نقلی از کتاب یا سنت معتبر. هم مدعی اجماع مسلمانان در این زمینه شده اند که در پاسخ باید گفت: اولاً این ادعا صحت ندارد و چنین اجماعی صورت نگرفته، ثانياً (به فرض هم که اجماع شده باشد) دلیلی بر حجیت اجماع در این گونه مسائل اعتقادی وجود ندارد.

گفتاری درباره این که فرشتگان واسطه تدبیر جهان هستی می باشند.

بر اساس آن چه قرآن کریم به دست می دهد، فرشتگان هم در این جهان و هم در آن جهان واسطه میان خدای متعال و موجودات هستند. پیش از فرارسیدن مرگ و انتقال به عالم دیگر و پس از آن، فرشتگان اسبابی فراتر از اسباب مادی عالم مشهود، برای حوادث هستند. اما در هنگام بازگشت، یعنی در زمان ظهور نشانه های مرگ و ستاندن جان و جاری ساختن سؤال و ثواب و عذاب قبر و میراندن و زنده گردانیدن همگان با دمیدن در صور و محشور کردن و دادن نامه اعمال به دست بندگان و برپاداشتن ترازوها و رسیدگی به حساب بندگان و راندن آن ها به سوی بهشت و دوزخ، واسطه بودن فرشتگان در این امور موضوعی است که نیاز به توضیح ندارد و آیات دلالت کننده بر این موضوع فراوان است و نیازی به ذکر آن ها نمی باشد، اخباری که از پیامبر (ص) و ائمه اهل بیت (ع) نیز در این زمینه روایت شده از شمار بیرون است. واسطه بودن آن ها در مرحله تشریع، یعنی نزول وحی و جلوگیری از مداخله شیاطین در آن و تقویت پیامبر و تأیید مؤمنان و پاک کردن آن ها به وسیله استغفار نیز کاملاً واضح است و نیازی به شرح و بیان ندارد. و اما این که فرشتگان در این جهان واسطه در تدبیر امور هستند، دلیلش اطلاق آیات آغازین همین سوره می باشد، آن جا که می فرماید: ((سوگند به فرشتگانی که (از کافران) به سختی جان ستانند. به فرشتگانی که جان (مؤمنان) را به آرامی می گیرند. شناکنان شناورند. خدا) سبقت گیرنده اند. می کنند)). نیز دلیل آن این آیه است: ((فرشتگان را فرستادگانی قرار داد دارای بال هایی دو گانه و سه گانه و چهار گانه)) (که اطلاق آن - آن گونه که در تفسیرش

گفتیم - ظهور در این دارد که فرشتگان آفریده شده اند و کارشان این است که میان خدای متعال و آفریدگانش واسطه باشند و برای اجرای فرمان او فرستاده می شوند، چنان که از این آیات که در وصف فرشتگان است استفاده می شود: ((بلکه بندگانی ارجمندند. نمی گیرند و به فرمان او کار می کنند)) و آیه ((و از پروردگارشان که حاکم بر آن هاست می ترسند و آن چه را مامورند انجام می دهند)). فرشتگان نیز اشاره به همین مطلب است. بنابراین، فرشتگان کاری جز واسطه شدن میان خداوند و آفریدگان او برای اجرای فرمان او درباره آن ها ندارند و این واسطه گری اتفاقی نیست به این معنا که خداوند سبحان فرمانی را به دست آن ها اجرا کند و سپس نظیر آن فرمان را بدون وساطت آن ها به اجرا در آورد، چه آن که در سنت خداوند اختلاف و تخلف وجود ندارد: ((همانا پروردگار من در راهی راست است)) و می فرماید: ((پس، هرگز در سنت خدا جا به جایی نخواهی یافت و هرگز در سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت)). بالاتر بودن مقام برخی از فرشتگان نسبت به برخی دیگر و امر کردن فرشته فراتر به فرشته فرو دست در تدبیر امری نیز از زمره همین وساطت است، زیرا فرشته متبوع در حقیقت واسطه میان خدای متعال و فرشته تابع خود در رساندن فرمان خدای متعال می باشد، مانند واسطه شدن ملک الموت در فرمان دادن به یکی از دستیارانش برای ستاندن جان کسی. چنین بازگو می فرماید: ((و هیچ یک از ما نیست مگر این که دارای جایگاهی معین است)) و می فرماید: ((در آن جا (هم) مطاع (و هم) امین است)) و نیز می فرماید: ((تا چون هراس از دل هایشان برطرف شود، می گویند: پروردگارتان چه فرمود؟ می گویند: حقیقت)). آن چه گفته شد - یعنی واسطه بودن فرشتگان میان خدای متعال و پدیده ها و این که فرشتگان اسباب و عواملی هستند که پدیده ها به آن ها استناد داده می شود - منافاتی با استناد پدیده ها به اسباب نزدیک مادی ندارد، زیرا سببیت یک امر طولی است نه عرضی، به این معنا که سبب قریب سبب پدیده است و سبب بعید، سبب می باشد. همچنین واسطه بودن فرشتگان و استناد پدیده ها به آن ها با استناد پدیده ها به خداوند و این که او، به اقتضای توحید ربوبیت، تنها سبب همه موجودات و پدیده ها می باشد، منافاتی ندارد، زیرا همچنان که گفته شد سببیت یک پدیده طولی است نه عرضی و استناد حوادث به فرشتگان با استناد آن ها به اسباب طبیعی نزدیک آن ها منافاتی ندارد. قرآن کریم استناد حوادث را به حوادث و اسباب طبیعی تایید کرده همچنان که استناد آن ها به فرشتگان را نیز قبول دارد. هیچ یک از اسباب در برابر خدای متعال دارای استقلال نیست، به طوری که از خداوند منقطع باشد و آن چه به آن سبب استناد داده می شود به خدای سبحان استناد داده نشود. بت پرست ها می گویند و معتقدند که خداوند تدبیر امور را به فرشتگان مقرب و اگذار کرده (و خودش در این کار نقشی ندارد و آن ها کاملاً مستقل هستند)، زیرا توحید قرآنی، استقلال کامل را از هر چیزی نفی می کند: ((آنان برای خود مالک و اختیاردار هیچ سود و زیان و مرگ و زندگی و برانگیختنی نیستند. استناد اشیا به اسباب نزدیک و دور آن ها و منتهی شدن این اسباب به خدای سبحان را می توان به وجه بعیدی به نوشته ای تشبیه کرد که انسان با دست خود و قلم می نویسد، این نوشته را هم می توان به قلم نسبت داد هم به دستی که به وسیله قلم می نویسد و هم به انسانی که به واسطه دست و قلم می نگارد. همان انسان است که در سببیت استقلال دارد، بی آن که سببیت او با استناد نوشته به دست و به قلم منافات داشته باشد. همچنین میان این سخن که گفتیم کار فرشتگان واسطه گری در تدبیر است و میان آن چه از سخن خدای متعال پیداست که برخی از فرشتگان یا همه آن ها پیوسته در حال عبادت و تسبیح و سجود خداوند هستند، مانند آیه ((و کسانی که نزد اویند از پرستش وی تکبر نمی ورزند و درمانده نمی شوند. ورزند، نیایش می کنند)) و آیه ((کسانی که نزد پروردگار تو هستند از پرستش وی تکبر نمی ورزند و او را تسبیح می گویند و برایش سجده می کنند))، منافاتی وجود ندارد، زیرا می تواند که عبادت و سجود و تسبیح فرشتگان عین کار آن ها در تدبیر و امثال امری باشد که به واسطه از ساحت عزت خداوندی صادر می شود. ممکن است این آیه اشاره به همین مطلب داشته باشد: ((آن چه در آسمان ها و در زمین است، از جنبیده و فرشتگان، برای خدا سجده می کنند و کبر نمی ورزند)).

فرشتگان نگهبان .

قرآن . ((و اوست که بر بندگانش قاهر (و غالب) است و نگهبانانی بر شما می فرستد تا هنگامی که یکی از شما را مرگ فرارسد، فرشتگان ما جاناش بستانند، در حالی که کوتاهی نمی کنند)). ((برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می کنند. حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد، هیچ برگشتی برای آنان نیست و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود)). ((و قطعاً بر شما نگهبانانی (گماشته شده) اند. (فرشتگان) بزرگواری که نویسندگان (اعمال شما) هستند. - در تفسیر قمی آمده است : ((و ان علیکم حافظین))، فرمود : یعنی دو فرشته گماشته برانسان و ((کرما کاتبین)) که خوبی ها و بدی هارا می نویسند. - امام صادق (ع) - در پاسخ به زندیقی که پرسید : چرا خداوند که خود دانای نهان و نهانترهاست فرشتگان را گماشته است ؟ - : خداوند با این کار فرشتگان را به بندگی گرفته و آنان را گواه بر خلق خویش قرار داده است تا بندگان به خاطر همراه بودن فرشتگان با آنان نسبت به طاعت خدا مواظبت بیشتری نشان دهند و از نافرمانی او بیشتر خودداری و اجتناب کنند. بنده ای که قصد گناه می کند، اما به یاد آن دوفرشته موکل بر خود می افتد و در نتیجه ، از گناه خودداری می ورزد و خویشتن نگه می دارد، زیرا می گوید : پروردگارم مرا می بیند و فرشتگان مراقب من به این گناه من گواهی خواهند داد. خداوند همچنین از سر لطف و رافت خود فرشتگان را بر بندگانش گماشته است تا شیطان های سرکش و حشرات موزی زمین و بسیاری از آفات و گزندهای دیگر را به اذن خدا، به طوری که خودشان هم متوجه نشوند، از ایشان دفع کنند تا آن گاه که فرمان خدای عزوجل در رسد. - امام باقر(ع) - درباره آیه ((لله معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امرالله)) - : به فرمان خدا او را از این که درچاهی بیفتد یا دیواری بر سرش خراب شود یا آسیبی به او برسد، حفظ می کنند و همین که اجلش رسید او را با آن تنها می گذارند و به سوی مقدراتش می رانند. از دو فرشته که در شب از او مراقبت می کنند و دو فرشته که در روز محافظتش می نمایند و این کار را به نوبت انجام می دهند. - عبد الا-علی ، مولای آل سام ، می گوید که امام صادق (ع) به من فرمود : به نظر تو مقصود از آیه ((ما برای آن ها شماره می کنیم)) چیست ؟ من گفتم : شمارروزهاست . را شماره می کنند. بلکه (مقصود) شمار نفس هاست .

ویژگی های فرشتگان .

- داود بن فرقد عطار می گوید : یکی از یارانمان به من گفت : آیا فرشتگان می خوابند؟ گفتم : نمی دانم . عزوجل می فرماید : ((شبانه روز بی آن که سستی ورزند، نیایش می کنند)). گفت : می خواهی در این باره از حضرت صادق (ع) برای طرفه سخنی بگویم ؟ گفتم : آری . پرسیده شد. عزوجل ، هر موجود زنده دیگری می خوابد و فرشتگان نیز می خوابند. خدای عزوجل می فرماید : ((شبانه روز بی آن که سستی ورزند، نیایش می کنند؟)) حضرت فرمود : نفس هایشان تسبیح است . - امام صادق (ع) - در پاسخ به سؤال : آیا فرشتگان خورد و خوراک و زناشویی دارند؟ - : نه ، آنان با نسیم عرش زنده اند. عرض شد : علت خوابیدن آن ها چیست ؟ فرمود : تا میان آن ها و خدای عزوجل تفاوت باشد، زیرا تنها خداست که خواب و چرت او را نمی گیرد.

خانه هایی که فرشتگان وارد آن ها نمی شوند.

- پیامبر خدا(ص) : جبرئیل (ع) نزد من آمد و گفت : ما جماعت فرشتگان به خانه ای که در آن سگی یا پیکره ای و یا ظرف اداری باشد وارد نمی شویم . - امام باقر(ع) : جبرئیل (ع) گفت : ای رسول خدا، ما به خانه ای که در آن تصویرانسانی باشد، یا خانه ای که در آن ادرار شود، یا خانه ای که در آن سگ باشد، وارد نمی شویم . - پیامبر خدا(ص) : جبرئیل (ع) نزد من آمد و

گفت: ای محمد، چگونه فرشته نزد شما فرود آید در حالی که مسواک نمی‌زنید و با آب طهارت نمی‌گیرید و بند انگشتان خود را نمی‌شوید؟.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم
 جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
 با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد حمکران و ...

(ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تاسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۱۰۹ امور

کار به ان ۰۴۵۰۲۳۳۳ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوایگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسين عليه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِداند، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپیس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را نا شمشیرهای تن بکشد».

ممسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد که دن بنده دارد».



اصفهان

گامی



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

